



۱۵۰۱

گفت‌وگوی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه
با خوان مارتینز آلیه

ولادیمیر شلوخین

جامعه‌شناسی مغرب و نشست
۲۰۲۵ انجمن بین‌المللی
جامعه‌شناسی

عبدالفتاح عزین
عبداللطیف کیدای
دریس الغزوانی
کوثر لبدای

علم باز

فرناندا بیگل
یونجونگ شین
جائ-ماهن شیم
آنا ماریا ستو
ساریتا آلبالی
اسماعیل رافولس

دیدگاه‌های
نظری

گابریل کسلر
گابریل وومارو

بخش آزاد

< هائیتی: زوال یک دولت
< ترسیم نقشه منازعات مرتبط با استخراج «سبز» در قاره آمریکا
< نقشه مختصر انجمن‌های جامعه‌شناسی در آمریکای لاتین
< جامعه‌شناسی آمریکای لاتین و کارائیب در زمان بحران و عدم قطعیت

امسال گفت‌وگوی جهانی پانزده‌ساله می‌شود. به لطف عزم و نیروی خارق‌العاده مایکل بوراووی، همه‌چیز سنجیده و دقیق آغاز شد. او در اولین سرمقاله خود در سپتامبر ۲۰۱۰ نوشت: «ما می‌خواهیم این خبرنامه به مرکزی برای تبادل ایده در اجتماع جهانی‌مان تبدیل شود». در پایان سال ۲۰۱۴، پس از هجدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در ژاپن، گفت‌وگوی جهانی، دیگر خبرنامه نبود و به مجله تبدیل شد. به تدریج از انتشار به چهار زبان به هفده زبان رسید، مقالات آنلاین را در چهار (و سپس سه) شماره در سال تلفیق کرد و طراحی به‌مراتب حرفه‌ای‌تری به خود گرفت. لولا باسیتیل و آگوست باگا که از ابتدا در ایجاد گفت‌وگوی جهانی نقش داشتند، شایستگی زیادی در این دستاورد دارند.

مایکل بوراووی در پایان سال ۲۰۱۷، در سرمقاله شماره ۷،۴ گفت‌وگوی جهانی تاریخچه کوتاهی درباره این مجله نوشت، که خواندنش را به‌شدت پیشنهاد می‌کنم. از آنجا برجیت اولن‌باخر و کلاوس دوره این میراث را به دست گرفتند و گفت‌وگوی جهانی را در قالب فعلی تثبیت کردند. آنها در پنج سالی که در رأس این پروژه بودند، به مجله تنوع بخشیدند و در عین حال دیدگاه دسترس‌پذیر، انتقادی و متکثر آن را حفظ کردند. و من در سال ۲۰۲۳ به همراهی کارولینا وستنا و ویتوریا گونزالس، سمت سردبیری را بر عهده گرفتم و سه چالش اصلی را شناسایی کردم: ایجاد جامعه‌شناسی مردم‌مدار و جهانی از انجمن جامعه‌شناسی و فراتر از آن، بازتنظیم و ایجاد ثبات در بخش‌های تحریریه گفت‌وگوی جهانی و بازتعریف راهبردهای ارتباطاتی و انتشار آن.

ما در چندین محور پیشرفت کرده‌ایم اما بسیاری از محورها باقی مانده‌اند. پانزدهمین سالگرد گفت‌وگوی جهانی و پنجمین مجمع جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در رباط فرصت خوبی برای پیشبرد آن تکالیف خواهد بود. طی سال جاری، برخی از چالش‌های کلیدی برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار و جهانی در شماره‌های آتی‌مان به بحث گذاشته خواهند شد. همچنین ما قصد داریم با همه کسانی که به مشارکت در این پروژه علاقمندند، باب گفت‌وگوهای متنوعی را بگشاییم. گفت‌وگوی جهانی در میانه آشفته‌گی جهانی باید بتواند پاسخ‌هایی جهانی برای بحران‌های دوران ما ارائه دهد، بین واقعیت‌های مختلف و فرهنگ‌های دانشگاهی ارتباط‌هایی ایجاد کند و بدیل‌های فکری و سیاسی ارائه دهد.

این شماره با مصاحبه جامعه‌شناس اوکراینی ولادیمیر شلوخین با خوان مارتینز آلیه، روشنفکر کاتالانی، یکی از چهره‌های برجسته در زمینه بوم‌شناسی سیاسی و اقتصادی آغاز می‌شود. آنها در این گفت‌وگو میراث سرهی پودولینسکی، یکی از برجسته‌ترین روشنفکران قرن نوزدهم و چرخش بوم‌شناختی در نظریه اجتماعی را بررسی می‌کنند.

بخش اول این شماره مروری گسترده بر جامعه‌شناسی در مغرب ارائه می‌کند که نهادهای سازی جامعه‌شناسی در مغرب، تنش میان مکاتب جامعه‌شناختی استعماری و بیگانه و ظهور «مکتب مغربی جامعه‌شناسی» و برخی از مهمترین مؤلفان و موضوعات در مناقشات ملی و گرایش‌ها در رویه جامعه‌شناسانه را به همراه موضوعات دیگر پوشش می‌دهد. توصیه می‌کنم پیش از مجمع انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که از ۶ تا ۱۱ ژوئیه سال جاری در رباط برگزار خواهد شد، این مقالات به تألیف عبدالفتاح الزین، عبداللطیف کدای، ادريس الغزواني و کوثر لبدوی و همچنین بخش جامعه‌شناسی در مغرب را که در گفت‌وگوی جهانی ۱۱،۳ در سال ۲۰۲۱ منتشر شد، مطالعه کنید.

بخش بعدی ما را به تفکر درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار و جهانی از عینک علم باز دعوت می‌کند. این بخش به ویراستاری فرناندا بیگل، که به عنوان رئیس کمیته مشورتی یونسکو در نشریه اوپن ساینس مشغول به کار بود، تأملاتی مهم درباره رابطه میان علم باز و شمول و امر میان‌فرهنگی (ف.بیگل)؛ ویژگی علم باز در زمینه‌های فرهنگی مختلف (یوجین شین و جانه مان شیم)؛ امکان‌های تجاری‌زدایی از علم (آنا ماریا ستو)؛ گرایش‌های علم شهروندی، گشودگی نسبت به گفت‌وگو با علم اجتماع، علم مشارکتی و مشارکت عمومی در علم (ساریتا الباکلی)؛ و نسبت میان علم باز، مراقبت و عدالت معرفتی (اسماعیل رافولز) عرضه کرده است.

در بخش دیدگاه‌های نظری، دو جامعه‌شناس برجسته معاصر آرژانتین، گابریل کسلر و گابریل وومارو، با ارائه چهارچوب مفهومی جالبی که در مطالعات تجربی واقعیت آمریکای لاتین جا افتاده است، به دنبال پاسخ به پرسش درباره نحوه مطالعه قطب‌بندی سیاسی هستند.

در پایان، بخش آزاد با تحلیل درخشان روشنفکر اهل هائیتی، ژان ماری تئودات، از منطق نهفته در پس وضعیت مقتضخانه در این کشور در منطقه کارائیب آغاز می‌شود. در مقاله بعدی، ماریانا والتر، یانیک دنیاو و ویویانا اِرل بارگاس ۲۵ مورد از درگیری‌های مربوط به استخراج‌گرایی در قاره آمریکا را ترسیم و تحلیل می‌کنند. دو مقاله آخر درباره جامعه‌شناسی آمریکای لاتین شامل شرح میگل سرنا درباره وضعیت انجمن‌های جامعه‌شناسی در آمریکای لاتین و اعلامیه تصویب‌شده توسط مجمع انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین در آخرین کنگره برگزارشده در نوامبر ۲۰۲۴ در جمهوری دومینیک است.

برای اخبار بیشتر با شماره‌های بعدی ما همراه باشید. زنده باد گفت‌وگوی جهانی و سپاس از همه شما برای محقق‌شدن آن! ■

برنو برینگل، سردبیر نشریه گفت‌وگوی جهانی

پی‌نوشت: زمانی که این شماره بسته شده بود، خبر درگذشت غم‌انگیز مایکل بوراووی به ما رسید. ما محققان برجسته، مروج جهانی جامعه‌شناسی مردم‌مدار، بنیان‌گذار و دوستدار بزرگ گفت‌وگوی جهانی و انسانی خارق‌العاده و سخاوتمند را از دست داده‌ایم. به پاس هر آن چیزی که وی از آن حمایت کرد، شماره بعدی را به یادبود او اختصاص خواهیم دادیم.

< مقاله‌هایتان را به
globaldialogue@isa-sociology.org بفرستید.

< گفت‌وگوی جهانی را به
چندین زبان در وب‌سایتش بخوانید.

< شورای سردبیری

سردبیر: برنو برینگل.

کمک سردبیران: ویتوریا گونزالس، کارولینا وستنا.

دستیار سردبیر: کریستوفر ایوانز

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاوران: مایکل بوراوی، بریگیت اولنباخر، کلاوس دوره.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (لبنان) ساری حنفی، (تونس) فاطیما رادوانی، صفوان طرابلسی.

آرژانتین: ماگدالنا لیموس، خوان پارسیو، دانته مارکیسیو.

بنگلادش: حبیب‌ال خوندکر، خیرال چودری، شیخ محمد قیص، عبدالرشید، محمد جهیرالاسلام، توحید خان، هلال الدین، مسعودالرحمان، راسل حسین، روما پروین، یاسمین سلطانہ، محمد شهیدالاسلام، سادیہ بنت زمان، فرہین اختر بویان، آریفور رحمان، اکرام‌اکبیر رانا، صالح‌المأمون، عالمگیر کبیر، سورایہ اختر، تسلیمہ نسرین، محمد نسیم، اس. ام. دی. شاہین

برزیل: فابریسیو ماسیل، آندریزا گالی، خوزه گوی‌رادو نتو، جسیکا مازینی متدس، کارینه پاسوس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: رشمی جین، مانی‌ش یاداو.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، الهام شوشتری‌زاده، علی راغب، فائزه خواجه‌زاده.

لهستان: الکساندرا بیرناکا، آنا ترنر، جوانا بدنارک، سیاستین سوسنوفسکی.

رومانی: رالوکا پاپسکو، رایسا-گابریلا زامفیریسکو، بیانکا لنا میهایلا.

روسیه: النا زدرانوویسلووا، داریا خلودووا.

تایوان: وان جو لی، ژی‌هاو کرک، چین-یینگ چین، یی‌شو هوآنگ، مارک یی-وی لای، یون-جو لین، تائو-یونگ لو، نی لی.

ترکیه: گل چورباچی‌اوغلو، ایرماک اورن.



در بخش «گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه»، ولادیمیر شلوخین با خوان مارتینز آلیه درباره سرهی پودولینسکی و چرخش بوم‌شناختی در نظریه اجتماعی گفت‌وگو می‌کند.



بخش موضوعی «جامعه‌شناسی مغربی و نشست انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی» سراغ مباحثی همچون گذار میان مکاتب جامعه‌شناختی استعماری و خارجی و پیدایش نوعی «مکتب جامعه‌شناسی مغربی» رفته است.



متن بخش «دیدگاه‌های نظری» به دنبال پاسخ به این پرسش است که قطبی‌شدن سیاسی را که در مطالعات تجربی واقعیت آمریکای لاتین ریشه دارد، چگونه باید مطالعه کرد.

امتیاز تصویر روی جلد: مارتین ورل، ویکی‌مدیا کامنز



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

علم شهروندی و دستور کار حقوق جدید

ساریتا آلبالی، برزیل ۲۶

بازاندیشی در علم باز: به سوی مراقبت از برابری و فراگیری

اسماعیل رافولس، هلند/اسپانیا ۲۹

< دیدگاه نظری

قطبی شدن و منازعه سیاسی: بینش‌هایی از آمریکای لاتین

گابریل کسلر و گابریل وومارو، آرژانتین ۳۲

< بخش آزاد

هائیتی: زوال یک دولت

ژان ماری تنودا، هائیتی/فرانسه ۳۵

ترسیم نقشه منازعات مرتبط با استخراج «سبز» در قاره آمریکا

ماریانا والتر، اسپانیا، یانیک دنیاو، ژنوگمونز، مکزیک

و ویویانا ایرا بارگاس، کانادا ۳۸

نقشه مختصر انجمن‌های جامعه‌شناسی در آمریکای لاتین

میگل سرنا، اروگوئه ۴۲

جامعه‌شناسی آمریکای لاتین و کارائیب در زمان بحران و عدم قطعیت

انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین ۴۵

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

پودولینسکی و چرخش بوم‌شناختی در نظریه اجتماعی. مصاحبه‌ای با خوان مارتینز آلیه

ولادیمیر سلوخین، اوکراین ۵

< جامعه‌شناسی مغرب

و نشست ۵۲۰۲ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی در مغرب

عبدالفتاح عزین، مغرب ۸

نگاهی دوباره به جامعه‌شناسی معاصر در مغرب

عبداللطیف کیدای و دریس الغزوانی، مغرب ۱۲

جامعه‌شناسی در مغرب و جامعه‌شناسی عمومی

کوثر لبدادی، مغرب ۱۶

< علم باز

حوزه مورد مناقشه باز بودن و فراگیری

فرناندا بیگل، آرژانتین ۱۸

دیالکتیک‌های علم باز: سه سال پس از پیشنهادنامه یونسکو

یونجیونگ شین و جانه-ماهن شیم، کره جنوبی ۲۱

تجارت‌زدایی از علم: یک آرمانشهر؟

آنا ماریا ستو، مکزیک ۲۳

«مفهوم‌سازی و ترویج علم باز باید برای خدمت به هدف ارائه عدالت معرفت‌شناختی بازاندیشی شود.»

اسماعیل رافولس

< پودولینسکی و چرخش بوم‌شناختی در نظریه اجتماعی

مصاحبه‌ای با خوان مارتینز آلیه

بنیانگذاران جامعه‌شناسی اوکراین قرار دادند. ایده‌هایش را ولادیمیر ورنادسکی، نخستین رئیس آکادمی علوم اوکراین، به عرصه عمومی آورد. ایده‌های او الهام‌بخش نویسندگان بود و نقشی حیاتی برای **خوان مارتینز آلیه** داشت؛ محقق اجتماعی سرشناس کاتالونیایی که یکی از بنیانگذاران اقتصاد بوم‌شناختی و بوم‌شناسی سیاسی است و ایده‌هایش پایه و اساس مکتبی به اسم مکتب بارسلونا شد. پروفیسور مارتینز آلیه برنده جایزه بالزان، یکی از معتبرترین جوایز علوم اجتماعی و انسانی در اروپا و برنده جایزه هولبرگ است که اغلب در علوم اجتماعی با جایزه نوبل مقایسه می‌شود. مارتینز آلیه در هر دو سخنرانی ایرادشده در هنگام دریافت این جایزه‌ها، از سرهی پودولینسکی نام برد.

پروفیسور مارتینز آلیه قصد داشت گزارشی به احترام سرهی پودولینسکی ارائه کند، اما شرایط مجال تحقق آن را نداد. این مصاحبه که توسط **ولادیمیر شلوخین**، از گروه ساختارهای اجتماعی و روابط اجتماعی دانشگاه کیف (اوکراین)، جای آن گزارش را گرفت. این مصاحبه در چهارچوب کنفرانس «**کلاسیک‌های بالقوه: کنارگذاشته‌شدگان، فراموش‌شدگان و کشف‌نشده‌گان در تاریخ جامعه‌شناسی اوکراین**» (۵ تا ۶ ژوئن ۲۰۲۴) تهیه شده است که ژورنال جامعه‌شناسی اوکراین SVOIE و دانشکده جامعه‌شناسی در دانشگاه ملی تاراس شوچنکو کیف (دانشگاه سرهی پودولینسکی) برگزار کردند. این کنفرانس که محققانی از اوکراین و خارج از اوکراین را گرد هم آورد، در نوع خود اولین کنفرانس در اوکراین با تمرکز ویژه بر تاریخ جامعه‌شناسی این کشور بود.



امتیاز عکس: خوان مارتینز آلیه، ۲۰۰۹، اعتبار: Wikimedia Commons.

سرهی پودولینسکی (۱۸۵۰-۹۱) یکی از اصیل‌ترین محققان اجتماعی اوکراینی در قرن نوزدهم است. او به اندازه‌ای که تأثیرگذار بوده است، مورد مطالعه قرار نگرفته است. او پیش از هر چیز آشوب‌طلبی انقلابی بود یا محقق عمیق یا مردی دیوانه؟ دراهومانف در حالی با پودولینسکی همکاری کرد که همزمان از آنارشیزم احساسی بودن فاصله می‌گرفت. **میخائیلو هروشفسکی** و **میکیتا شاپووال** او را در زمره

و.ش: سرهی پودولینسکی به یک معنا متفکری غیرعادی برای قرن نوزدهم بود. تمرکز او بر طبیعت و روابط کشاورزی در عصر صنعتی شدن، راه‌آهن و ماشین‌های بخار تا حدودی از مداخلات به نظر می‌رسید.

خ.م.آ: پودولینسکی در علوم تحصیلات عالی داشت. به همین دلیل است که او توانست مقاله‌اش را درباره کارمایه‌شناسی کشاورزی بنویسد. او تحقیقات درباره انرژی را از نزدیک دنبال می‌کرد و در کار خود از مولشوت و کلازیوس نقل قول می‌آورد. بنابراین او توانست میزان انرژی خورشید را که به فوتوستنز تبدیل می‌شود و (به نظر او) افزایش این مقدار را در هنگام به کار بستن کار انسان‌ها و حیوان‌ها در کشاورزی محاسبه کند. مازاد افزایش یافته بود (در سال ۱۸۸۰ در نامه‌ای به مارکس به زبان آلمانی از Mehrarbeit (کار مازاد) را به کار می‌برد). اما بسیاری از تولیدات به طور طبیعی و بدون کار انسان تولید می‌شود (تولید به معنای فیزیکی که با کیلوکالری محاسبه می‌شود). همه اینها در سال ۱۸۸۰ هنوز کاملاً جدید بود. مقاله پودولینسکی به چندین زبان در اروپا منتشر شد، از جمله در مجله مارکسیستی Die Neue Zeit، اما مؤلفان مارکسیست چندان خوششان نیامد. مؤلفان مارکسیست درباره کارمایه کشاورزی چیزی نمی‌نوشتند. برخی از بوم‌شناسان بسیار بعدتر (دیوید پیمنتل و هاوارد آدوم در دهه ۱۹۷۰) شروع به نوشتن درباره کارمایه بوم‌شناختی اقتصاد انسانی و EROI کشاورزی (نسبت بین انرژی وارد شده به یک مزرعه با انرژی محصول) کردند. امروزه این موضوع از موضوعات جالب در اقتصاد بوم‌شناختی است.

و.ش: برخی از مؤلفان اردکس مارکسیست تفسیر شما از میراث پودولینسکی و ارتباطش با دیدگاه‌های مارکسی را به دیده تردید نگریسته‌اند. بحث اصلی آنها این است که ما نمی‌توانیم پودولینسکی را برحسب چرخش بوم‌شناختی در علوم اجتماعی توضیح دهیم، زیرا او طبیعت را صرفاً مجموعه‌ای از منابع می‌دانست. او نگاهی مصرف‌گرایانه به طبیعت داشت. شما به این نقد چگونه پاسخ می‌دهید؟

خ.م.آ: مارکس و انگلس در ۸۲-۱۸۸۰ (مارکس اوایل ۱۸۸۳ درگذشت) نسخه‌هایی از مقالات پودولینسکی درباره کارمایه کشاورزی را مطالعه کردند. آنها فکر نمی‌کردند که این کار برای مطالعه جامعه و اقتصاد جالب باشد. همان‌طور که انگلس به مارکس نوشت، پودولینسکی سعی کرده بود اقتصاد را از نقطه نظر فیزیکی تحلیل کند و این غلط است. برخی از محققان مارکسیست هستند که ظاهراً بر این باورند که انگلس خودش نمی‌تواند بر خطا باشد. من مخالفم.

و.ش: کدام نظریات در اقتصاد، جامعه‌شناسی و حوزه‌های مرتبط ممکن است با رویکرد پودولینسکی همسو باشند؟

خ.م.آ: پودولینسکی از زمان خود جلوتر بود زیرا مدلی از تولید زیست‌توده (biomass) را پروراند که بر پایه اشکال واقع‌گرایانه از تولید و نهادهای کشاورزی بود که بر حسب واحدهای انرژی، یعنی کیلوکالری در هکتار توضیح

ولادیمیر شلوخین (و.ش): آگاهی شما از سرهی پودولینسکی با کتابی از ولادیمیر ورنادسکی آغاز شد، اما این کتاب چگونه توجه شما را جلب کرد؟ خواندن کتابی در زمینه ژئوشیمی برای یک محقق اجتماعی تا حدودی غیرمنتظره است.

خوان مارتینز آلیه (خ.م.آ): من بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۹، به همراه اقتصاددان بوم‌شناس اسپانیایی، خوزه مانوئل ناردو شرحی بر کارمایه‌شناسی کشاورزی (agricultural energetics) پودولینسکی منتشر کردم (به زبان اسپانیایی، به زبان کاتالان و سپس به انگلیسی در مجله مطالعات دهقانی). من در مقاله پودولینسکی جدولی با خلاصه اعداد (کیلوکالری به عنوان ورودی و خروجی) تهیه کردم. بعدها در سال ۱۹۸۶، وقتی در حال تهیه کتابم با عنوان اقتصاد بوم‌شناختی بودم، ژئوشیمی (۱۹۲۴) ورنادسکی را خواندم. دوستم ژاک گرینوالد، فیلسوف و معرفت‌شناس فرانسوی، بوم‌شناس و تاریخ‌شناس علم، توجه مرا به این کتاب ورنادسکی و صفحات ورنادسکی درباره انرژی و تراشنگی (entropy) و نیم‌صفحه ستایشگری او از پودولینسکی جلب کرد.

و.ش: هنگام مطالعه میراث پودولینسکی در کنار کتاب ورنادسکی از چه منابعی استفاده کردید؟ پودولینسکی در دهه ۱۹۷۰ تا اندازه زیادی به فراموشی سپرده شد و مهمترین مقاله او تازه در سال ۲۰۰۴ به انگلیسی منتشر شد.

خ.م.آ: مقاله ۱۸۸۰ پودولینسکی درباره کارمایه‌شناسی کشاورزی به ایتالیایی، به آلمانی، که من می‌توانم بخوانم و همچنین به زبان روسی در مجله اسلوو و تا آنجا من می‌دانم، به زبان اوکراینی منتشر شده بود که بدون کمک نمی‌توانم بخوانم. و خیلی بعدتر به زبان انگلیسی ترجمه شد. نسخه‌های اندکی متفاوت از همان مقاله نیز در دسترس است.

و.ش: هنگامی که تحقیقات خود را درباره میراث پودولینسکی آغاز کردید، از مطالعه رومن سربین درباره این موضوع مطلع بودید؟

خ.م.آ: بله از کار رومن سربین مطلع بودم. ما سال‌ها پیش با هم مکاتبه داشتیم. پودولینسکی درباره تاریخ اقتصادی اوکراین نوشت: او متعلق به گروهی از روشنفکران اوکراینی مخالف روسیه تزاری بود. او در روسیه نزدیک به پیوتر لاوروف بود که «تارودنیک» بود: یک گرایش سیاسی طرفدار دهقانان و مخالف تزارسم. پودولینسکی همچنین شخصاً ملاقات کوتاهی با مارکس داشت. در سال ۱۸۸۰، در مون‌پلیه در تبعید زندگی می‌کرد. او در برسلاو (وروتسواف) و در زوریخ پزشکی خواند. واقعاً حیف که بیمار شد و در جوانی از دنیا رفت. او با گروه نارودنایا وولیا رابطه نزدیکی داشت. اما باید بگویم که او ملی‌گرای اوکراینی بود. دانشگاه‌های اوکراینی در کیف و در لوپو نام میخایلو دراهومانوف و ایوان فرانکو را بر خود دارند - اینها دوستان و سرچشمه‌های الهام پودولینسکی بودند.

خ.م.آ: من درباره علم هم‌افزایی اطلاعی ندارم. شما باید قانون ترافشانی و فرایند اقتصاد (۱۹۷۱) نیکولاس گئورگسکو روگن را مطالعه کنید. او از پودولینسکی نه در این کتاب بلکه بعدتر در مقاله ۱۹۸۶ خود، «قانون ترافشانی و فرایند اقتصادی در نگاه به گذشته» نام برده است.

گئورگسکو روگن که در ۱۹۷۹ چند روز در بارسلونا ملاقاتش کردم، سال ۱۹۸۶ کار من با ناردو درباره پودولینسکی را خوانده بود و همچنین اولین پیش‌نویس‌های کتاب ۱۹۸۷ من با عنوان اقتصاد بوم‌شناختی را دیده بود. اینجا جایی بود که او درباره پودولینسکی آموخت. به هر حال، بسیاری از اطلاعات درباره کارمایه‌شناسی کشاورزی پودولینسکی، واکنش‌های مارکس و انگلس و استقبال ورنادسکی در کتاب اقتصاد بوم‌شناختی من توضیح داده شده است (۱۹۸۷، ویراست جدید: ۱۹۹۰).

و.ش: پروژه تحقیقاتی کنونی شما بر منازعه‌های بوم‌شناختی در سراسر جهان تمرکز دارد. تهاجم مستمر روسیه به اوکراین همچنین دارای یک بعد بوم‌شناختی هراس‌انگیز است. با وجود اینکه هنوز بستر اوکراین را مطالعه نکرده‌اید، آیا می‌توانید توصیه‌هایی کلی در مورد چگونگی رسیدگی به این معضلات بوم‌شناختی زیست‌محیطی جدید برای اوکراین ارائه دهید؟ آیا می‌توان هماهنگ با طبیعت و تفکر بوم‌شناختی یک اقتصاد رو به رشد ایجاد کرد؟

خ.م.آ: بله، با اطلس جهانی عدالت زیست‌محیطی (EJAtlas) که تلاشی جمعی است، می‌کوشیم نشان دهیم که مبارزات محلی زیادی برای عدالت زیست‌محیطی در جریان است. رشد اقتصاد گاهی به معنی تخریب محیط زیست، مثلاً با آلودگی است. مردم در این جنبش‌ها دشمنان مشابهی دارند (به عنوان مثال شرکت‌های بزرگ بهره‌برداری از معادن). اخیراً در حال مطالعه شکایت‌ها علیه شرکت چینی زیژین در صربستان به دلیل استخراج و ذوب مس در شهر بور بودم. صدها منازعه مشابه در جریان است. اغلب، شرکت‌ها شرکت‌های فراملی هستند. همچنین در صربستان اخیراً مردم عادی علیه شرکت ریو تینتو به دلیل استخراج لیتیوم شکایتی کرده‌اند. رشد اقتصادی در هیچ کشوری نباید متضمن تخریب محیط زیست باشد. هنگامی که صلح بازگردد، همین امر در مورد اوکراین نیز صادق خواهد بود. ■

ارتباط با نویسنده:

Volodymyr Shelukhin <volodymyr.shelukhin1991@gmail.com>

داده می‌شد. کیلوکالری مربوط به سمت ورودی (فوتوستنر به علاوه کار انسان و حیوان و همچنین دانه‌ها و کود و امروزه نفت و جز اینها). و مربوط به سمت خروجی است. انسان بالغ تقریباً بین ۱۸۰۰ تا ۲۵۰۰ کیلوکالری در روز غذا می‌خورد. همان‌طور که ورنادسکی در سال ۱۹۲۴ نوشت: «پودولینسکی کارمایه‌های حیات را درک کرد و کوشید یافته‌های خود را در مطالعه اقتصاد به کار بگیرد». به عبارت دیگر، او به سوخت‌وساز اجتماعی کشاورزی توجه کرد و مدل او را می‌توان در کل اقتصاد به کار بست. او به عنوان طلیعه‌دار کارمایه‌شناسی کشاورزی و همچنین اقتصاد بوم‌شناختی شناخته شده است. زمینه تحقیقات انرژی و علوم اجتماعی و همچنین تحقیقات انرژی و تاریخ اقتصادی و اجتماعی تا حدودی فارغ از پیش او توسعه یافت (زیرا او نسبتاً جوان درگذشت و همچنین به این دلیل که دانشمندان مارکسیست کار او را می‌شناختند اما به دلیل اظهارات منفی انگلس در مکاتباتش با مارکس که اولین بار در سال ۱۹۱۹ منتشر شد) او را تحسین نکردند. اما او فراموش نشد. مقاله من با ناردو در سال ۱۹۸۲ در مجله مطالعات دهقانی و کتابم در سال ۱۹۸۷ او را برای مکتب جدید اقتصاددانان بوم‌شناس و برای انسان‌شناسان بوم‌شناس به خوبی معرفی کرد. به عنوان مثال، روی راپاپورت در سال ۱۹۶۸ درباره کارمایه‌شناسی کشاورزی (و نظام اجتماعی و مذهب) گروهی از مردم در گینه نو با نام زمباگا مارینگ (Tsembaga Maring) کتابی منتشر کرد. من آن را در ۱۹۷۲ خواندم، قبل از اینکه واکنش انگلس را درباره مقاله پودولینسکی را بدانم. در واقع من حتی پیش از انتشار مقالات و کتاب‌های هاوارد اودوم و پیمنتل درباره این موضوع پس از ۱۹۷۱، درباره انرژی و کشاورزی تدریس می‌کردم.

نتیجه‌گیری من این است که رویکرد پودولینسکی برای حوزه‌های درحال‌رشد علوم اجتماعی محیط‌زیستی و تاریخ محیط‌زیستی بسیار مهم است. با وجود این باید آگاه بود که اصطلاحاتی مانند «کارمایه‌شناسی کشاورزی»، «سوخت‌وساز اجتماعی»، «کارمایه‌شناسی حیات»، «قانون ترافشانی» و «فرایند اقتصادی» هنوز برای اقتصاددانان و جامعه‌شناسان جریان اصلی چندان شناخته‌شده نیستند.

و.ش: قبول دارم، آنها هنوز ناشناخته‌اند، اما مفهوم ترافشانی (آنتروپی) از سوی گروه محدودی از محققان اجتماعی که از علم هم‌افزایی (synergetics) الهام گرفته‌اند، استفاده می‌شود. آیا آنها از ایده‌های پودولینسکی مطلع بودند؟

۱. نارودنیک‌ها به گروهی از روشنفکران و فعالان اجتماعی در روسیه قرن نوزدهم اشاره دارند که به دنبال بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی مردم بودند. نارودنیک‌ها اعتقاد داشتند که توسعه بایستی از ناحیه مردم و به دور از کشورهای غربی صورت گیرد. آنها به کشف و حفظ فرهنگ بومی و سنت‌های ملی تأکید ویژه‌ای داشتند (م).

< نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی در مغرب

عبدالفتاح عزین، رئیس مؤسسه «فضای میانجی‌گری» و بنیان‌گذار و هماهنگ‌کننده‌ی کشوری «بدنه‌ی جامعه‌شناسی مغرب»، مغرب

امتیاز عکس: مغربیه، در این ورس.



(ابن‌خلدون، ۱۳۳۲ تا ۱۴۰۶) در منطقه‌ی مدیترانه بود. با این حال، جامعه‌شناسی به مثابه «علم الاجتماع» و دانش علمی به مغرب آورده شد تا در خدمت اهداف اشغالگری و تخریب جامعه‌ی مغرب باشد و آن را مطابق معماری‌ای تحمیلی و به نام مأموریت متمدن‌سازی کشوری که عقب‌مانده تلقی می‌شد، بازسازی کند. پس از مذاکرات کنفرانس آگسیراس، مغرب تحت‌الحمايه‌ی فرانسه قرار گرفت. این ماجرا پس از جداسازی مناطق صحرای این کشور و واگذار کردن‌شان به اسپانیا در کنفرانس برلین (۱۸۸۴ تا ۱۸۸۵) رخ داد؛ جایی که قدرت‌های استعماری اروپایی آشکارا دور یک میز نشستند و قاره‌ی آفریقا را میان خود تقسیم کردند.

در این دوره، فرانسه که می‌خواست به دیگر کشورهای اروپایی هم بقبولاند که اشغال مغرب سهیم فرانسوی‌هاست، جاسوسان و همدستانش را به نقاط مختلف این کشور اعزام کرد تا اطلاعاتی را جمع‌آوری کنند که احتمالاً آن‌ها را از وضعیت کشور و ترکیب جامعه‌ی مغرب آگاه می‌کردند. هدف آن‌ها ایجاد چیزی بود که من آن را «نظریه‌ی سلطه» می‌نامم و «تسلط بر مغرب» و استقرار دولت تحت‌الحمايه‌ی را تسهیل کرد. همه‌ی این‌ها با راهاندازی مؤسسه «مأموریت علمی دو ماروک» در سال ۱۹۰۴ به اوج رسید؛ مؤسسه‌ای که مجموعه‌اسناد «بایگانی‌های مغرب» و بعداً «بررسی جهان اسلام» را منتشر می‌کرد. در سال ۱۹۱۴، درست پس از تحمیل اجباری وضعیت تحت‌الحمايه‌ی به مغرب و در پی توافق با فرماندار مقیم، مجموعه‌اسناد سومی نیز با عنوان «شهرها و قبایل مغرب» با همکاری وزارت امور بومیان و دستگاه اطلاعاتی منتشر شد.

جامعه‌شناسی در غرب در دوره‌ی انقلاب صنعتی به مثابه‌ی ابزاری برای مهندسی اجتماعی در پاسخ به عدم تعادل و ناکارآمدی‌های مشاهده‌شده در بافت اجتماعی کشورهای تأثیرپذیرفته از آن انقلاب ظهور کرد. از آن زمان، ابژه، روش‌شناسی، رویکردها و دیگر وجوه دانش جامعه‌شناختی موضوع بحث و تأمل بوده است. این دانش از جایگاه اندیشه‌ی اجتماعی به جایگاه علم رسید و در جهان انگلیسی‌زبان، به‌ویژه در ایالات متحده‌ی آمریکا، به «ساینتولوژی» (علم‌شناسی) معروف شد، در حالی که فرانسوی‌ها و سایر اروپایی‌ها نام «سوسیولوژی» (جامعه‌شناسی) را برایش برگزیدند؛ نامی که روی این رشته باقی مانده است.

روند نهادینه‌سازی این علم در حوزه‌های فرهنگی اجتماعی اروپایی و آنگلوساکسون مشابه بوده است، اما ظهور و نهادینه‌سازی آن در کشورهای جنوب جهانی (یا کشورهای غیرغربی) و به‌ویژه در مغرب که در کانون توجه این پژوهش است، روندی متفاوت داشته است. هدف ما در این جا آگاه‌سازی خواننده از مسیر جامعه‌شناسی مغرب و چالش‌هایی است که جامعه‌شناسان مغرب، با کمک دیگر جامعه‌شناسانی که معتقدند تحت «قدرت دانش» و نه «دانش قدرت» زندگی می‌کنند، باید با آن‌ها دست و پنجه نرم کنند.

< نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی در مغرب: دوره‌ی پیشاتحت‌الحمايه‌ی

خوب است یادآوری کنیم که مغرب موطن برخی از برجسته‌ترین شخصیت‌ها در مسیر پیشرفت عقل‌گرایی (ابن‌رشد، ۱۱۲۶ تا ۱۱۹۸) و اندیشه‌ی اجتماعی

< نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی در مغرب: دوره تحت‌الحمایگی

در این دوره، جامعه‌شناسی و رشته‌های اجتماعی و انسانی در قالب نوعی دیدگاه سیاسی سلطه نشستند. بنابراین، علوم اجتماعی دانشی بود در خدمت مأموریت متمدن‌سازانه‌ای که دولت‌های اشغالگر (در این مورد، فرانسه و اسپانیا) برای خود تعریف کرده بودند و می‌خواستند آن را بر مغرب تحمیل کنند.

در دوره تحت‌الحمایگی (۱۹۱۲ تا ۱۹۵۶) پژوهشگران غیرفرانسوی اندکی اجازه تحقیق در «مغرب فرانسوی» را داشتند، در حالی که مقامات اسپانیایی حضور پژوهشگرانی از کشورهای دیگر را تحمل می‌کردند. علاوه بر این، بیشتر کسانی که دانش جامعه‌شناختی و اجتماعی تولید می‌کردند از گرداندگان «دولت تحت‌الحمایه» (سکندران مدنی و نظامی، مقامات ارشد اداری و غیره) بودند و فقط تعداد کمی از مغربی‌ها به عنوان خبرچین (یا حتی نیروی کمکی) به کار گرفته می‌شدند.

مروری بر آثار این دوره از وضعیتی حکایت می‌کند که در آن جامعه‌شناسی در مغرب حکم ابزاری برای نفوذ و انقیاد را داشت و حول محور جمع‌آوری اخبار و اطلاعات برای درک ساختارها و منابع اجتماعی سیاسی و اقتصادی کشور تعریف شده بود. با این حال، بعضی تفاوت‌های ظریف میان حوزه‌های عملی می‌توانند نگاه متفاوت من در بخش‌های بعدی را توجیه کند.

< جامعه‌شناسی «مغرب فرانسوی»

جامعه‌شناسی فرانسوی در آن زمان هوادار شیوه دورکیمی بود و همزمان، ادراکش از واقعیت مغرب را حول یک دوگانه سامان داد و با هدف «تفرقه بینداز و حکومت کن» زمینه را برای کشمکش و خصومت میان اجزای جامعه مغرب فراهم کرد. دانش تولیدشده در این بازه نه‌تنها در دوره ۲۷ساله صلح بلکه تا استقلال مغرب نیز به کار گرفته می‌شد.

این دوگانگی موجودیت‌هایی یکپارچه را شکل داد که ادبیات به‌اصطلاح «دانشگاهی» این‌گونه توصیف‌شان می‌کرد:

این دوگانه‌ها در موجودیت‌های اداری تنیده شده بودند. در نتیجه، مطابق دیدگاهی سیاسی سرزمینی که مناطق شهری مغرب را «مغرب مفید» و بقیه مناطق کشور را صرفاً «مغرب بی‌فایده» می‌دید، آن‌هایی را که در ستون اول قرار داشتند می‌شد به شیوه‌های مدنی کنترل کرد اما ستون دومی‌ها را باید «سکنداران نظامی» مدیریت می‌کردند.

جامعه‌شناسی «مغرب فرانسوی» به استعمارگران، به مثابه طلایه‌داران مأموریت بین‌المللی متمدن‌سازی که فرانسه می‌خواست به استعمار تبدیلش کند، برتری داد. قدرت فرماندار مقیم جایگزین قدرت سلطان نشد بلکه سوار بر آن شد و با احکام وزیر دورش زد. از نظر روش‌شناسی، این جامعه‌شناسی سعی می‌کرد روش‌های تحقیق و فنون گردآوری داده زمان خودش را به کار بگیرد. مشکل اصلی در تحلیل و تفسیر نهفته بود. اغلب در جمع‌آوری و تفسیر داده‌ها و اطلاعات، جامعه خاستگاه پژوهشگر را مرجع قرار می‌دادند. چنین شیوه‌ای هم در توسعه مفاهیم و هم در رویکردها نوعی قوم‌مداری را پیش چشم می‌آورد؛ نه‌تنها در کار میدانی بلکه همچنین در نتیجه‌گیری.

< جامعه‌شناسی اسپانیایی در مغرب

اسپانیا در منطقه نفوذ خود تقریباً مانند فرانسه رفتار می‌کرد و بر اطلاعات محصول مأموریت‌های به‌اصطلاح علمی و خبرچین‌ها متکی بود. ایده اصلی این بود که واقعیت سیاسی اجتماعی و سرزمینی این منطقه را از قلمروهای غصب‌شده از مغرب — سبته، ملیلیه و صحرا — مجزا کنند.

دانش جامعه‌شناختی اسپانیایی به واسطه مفهوم «آفریکانیسمو» بیان می‌شد؛ مفهومی که بر «تروما»های اجتماعی تاریخی مغربی اسپانیایی (آندلس، نبرد انوال و مخصوصاً جنگ‌های داخلی) دلالت می‌کرد. این مفهوم، به صورت‌های بسیار، مرجعی ایدئولوژیک و فرهنگی علیه مغرب شد. در نتیجه، وزن اجتماعی گذشته دو کشور مانع «عینیت‌گرایی خودخواسته» در رویکرد اسپانیایی به مغرب شده است؛ رویکردی که به‌اصطلاح «مأموریت متمدن‌سازی» نیز در آن مشکل آفرین بود.

می‌توان نتیجه گرفت که «فایده‌گرایی اولیه» در آثار جامعه‌شناختی اسپانیایی

ملاحظات	دوگانه‌ها	
اقوام برابر امروزه «امازیغ» نامیده می‌شوند و سال ۲۰۱۱ در قانون اساسی مغرب به رسمیت شناخته شده‌اند.	عرب	بربر
قوانین عرفی نسخه‌ای از قوانین اسلامی‌اند. به یهودیان مغربی که زمانی ذمی (غیرمسلمانانی که زیر چتر حمایتی دولتی اسلامی زندگی می‌کردند و جایگاه خاص خود را داشتند) شمرده می‌شوند و اکنون، طبق قانون اساسی فعلی، شهروند کامل به حساب می‌آیند، نشده است.	شریعت (قوانین اسلامی)	قوانین عرفی
در تاریخ مغرب، باید بین سبه (دگراندیشی، قیام یا شورش) و داعیه‌داری تمایز قائل شد. سبه هرگز جایگاه دینی سلطان در مقام «امیرالمؤمنین» را زیر سؤال نمی‌برد، بلکه مخالف قدرت سیاسی او بود.	بلد مخزن (قلمرویی که تابع قدرت مرکزی است).	بلد سبه (قلمرویی که تابع قدرت مرکزی نیست)

و نمونه‌های مشابه‌شان بر ساخته حوزه‌ای مطالعاتی یا حتی تخصصی عملی نبود بلکه مأموریتی بود آلوده به اومانیسیم مذهبی.

< جامعه‌شناسی برآمده از کشورهای دیگر در مغرب

جامعه‌شناسان اندکی از کشورهای دیگر به مغرب علاقه‌ای داشتند یا به بیان بهتر، مجاز به انجام کار میدانی در این کشور بودند، به‌ویژه پس از سال ۱۹۱۲. بیشتر این جامعه‌شناسان در طنجه (که منطقه بین‌المللی اعلام شده بود) مستقر بودند.

ادوارد وسترمارک فنلاندی از ۱۸۹۸ تا ۱۹۳۹ در مغرب ماند. دلیل اصلی موفقیت سفرهای او رابطه با دوستش سیدی عبدالسلام البقالی (شریف منطقه جباله) بود که در همه سفرهای وسترمارک از او محافظت می‌کرد. درست مثل کارلتون کون که کتاب قبایل ریف را در سال ۱۸۱۷ منتشر کرده بود (کتابی که در سال ۱۹۶۶ بازنشر شد)، وسترمارک متوجه مهمان‌نوازی، تفاهم و درجه بالای همکاری اسپانیایی‌ها و جامعه موضوع مطالعه‌اش شد.

این‌که من، برای نشان دادن مشارکت در این جامعه‌شناسی متکثر و چندزبانه، سراغ این خارجی‌ها، از خاستگاه‌های مختلف، رفته‌ام از مختصات ویژه نگرش غرب‌محور حکایت می‌کند. در این نگرش، انسان‌شناسی (یا حتی قوم‌شناسی) حکم «جامعه‌شناسی از بیرون» را داشت و جامعه‌شناسی، به بیان دقیق، «انسان‌شناسی از درون» تلقی می‌شد.

< وضع جامعه‌شناسی در مغرب مستقل

از زمان استقلال مغرب، جامعه‌شناسی در این کشور به شیوه‌ای تناقض‌آمیز پذیرفته شده است. از یک سو، نخبگان روشن‌اندیش جامعه‌شناسی را به سبب فاصله‌اش با سنت فرهنگی مشرق عربی، کلیدی برای مدرن شدن با هدف درک و تشخیص بهتر بیماری‌های جامعه، غلبه بر آن‌ها و حرکت به سوی جامعه‌ای بهتر دیده‌اند. از سوی دیگر، از نگاه صاحبان قدرت، جامعه‌شناسی علمی ناخوشایند است.

همکاری مغرب با یونسکو در سال ۱۹۶۱ به شکل‌گیری مؤسسه جامعه‌شناسی انجامید اما مجموعه‌ای از درخداهای ناخوشایند ناشی از سال‌های سرب مغرب در سال ۱۹۷۰ به انحلال این مؤسسه منجر شدند. پس از تعطیلی مؤسسه، جامعه‌شناسی در گروه فلسفه و روان‌شناسی ادغام شد و دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی نیز شکل گرفت. دوره دکترای جامعه‌شناسی هم ارائه می‌شود. برنامه درسی این رشته مانند سایر علوم انسانی عربی شده است.

برای مقابله با ظهور تفکر انتقادی و پژواک‌های سیاسی اجتماعی چپ‌گرایانه آن، گروه‌های جامعه‌شناسی جای خود را به گروه‌های مطالعات اسلامی دادند که در یازده دانشکده هنر و علوم انسانی در مناطق مختلف مغرب افتتاح شده بودند.

< میراث استعماری

جامعه‌شناسی، به‌رغم گذشته پردردسرش، در حکم میراثی مغربی پذیرفته

شده است. پژوهشگران مغربی این میراث را با «نقد مضاعف» (ع. خطیبی) از آن خود کرده‌اند. آن‌ها هم فرضیات خط‌آلود پشتیبان نظریه سلطه و هم روش‌ها و فنون به‌کاررفته برای جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات را هدف قرار داده‌اند. نحوه پردازش و به‌کارگیری داده‌ها و اطلاعات برای حمایت از نتیجه‌گیری‌ها یا ساختارهایی که واقعیت اجتماعی را منعکس نمی‌کنند نیز از تیررس آن‌ها در امان نبوده است. این بحث، علاوه بر مطالعات مغربی، سراغ حوزه اساسی معرفتی و شناختی علوم اجتماعی نیز رفته است.

اما تفکیک نیز، مانند دیگر شیوه‌های تحلیلی‌ای که دوره رونق‌شان گذشته، منتقدان خاص خود را داشته است (پ. پاسکن، ا. توفیق، ع. حمودی، و غیره). تولید استعماری، نه تولید استعمارگرانه، با کار محققان مغربی ادغام شده بود. این بحث درباره مکتب فرانسوی پویاتر و پرشورتر بود تا درباره میراث اسپانیایی که به سبب سیاست فرانسوی‌سازی مغرب چندان مورد تحلیل قرار نگرفت (یا حتی نادیده گرفته شد).

< ورود جامعه‌شناسی انگلوساکسون

جامعه‌شناسی انگلوساکسون پس از استقلال مغرب وارد این کشور شد و علاقه‌اش به مغرب از منافع ژئواستراتژیک سرچشمه می‌گرفت. به‌ویژه در ایالات متحده پژوهش‌های بسیاری درباره مغرب انجام شدند تا آن‌جا که مغرب، برای کسانی که می‌خواستند متخصص جهان عرب، اسلام، تنوع فرهنگی و مانند این‌ها شوند، به لابراتوار پژوهش و غوطه‌وری تبدیل شد (کلیفورد گیرتز و شاگردانش چنین نمونه‌هایی هستند).

محققان برجسته انگلوساکسون نخستین کسانی بودند که شاگردان خود را به مغرب فرستادند و این دانشجویان، پس از استاد شدن، جای خود را به شاگردانی دیگر دادند. این وضعیت باعث شکل‌گیری مخزن دانشی شده که مغربی‌ها به دلیل محدودیت‌های زبان، توزیع و مهم‌تر از همه سانسور به آن‌ها دسترسی نداشتند. تازه در همین اواخر بود که فارغ‌التحصیلان رشته زبان و ادبیات انگلیسی، چه به واسطه ترجمه و چه به واسطه نقد، درگیر ترویج این آثار شدند. سایر گروه‌های زبان و ادبیات در دانشکده‌های هنر و علوم انسانی، به‌استثنای زبان و ادبیات فرانسه که مدت‌ها درگیر این بحث بوده، نیز وضع مشابهی داشتند. به لطف پل‌های زده‌شده بین گروه‌ها و حتی دانشگاه‌های مختلف، جامعه‌شناسی غنی شده و به منبع تغذیه تخصص‌های دیگر تبدیل شده است.

امروزه، به‌ویژه پس از بازتعریف جامعه‌شناسی در اواخر دهه ۱۹۸۰، از طریق گروه‌های جدید همه دانشکده‌های هنر و علوم انسانی، فضایی برای محصولات پژوهشی خارجی مختلف در مغرب ایجاد شده است. پیش از این، جامعه‌شناسی فقط در دانشکده‌های هنر و علوم انسانی رباط و فاس در دسترس بود. مهم‌تر از آن، مطالعه جامعه‌شناسی را نوعی گرایش به چپ تلقی می‌کردند.

< ظهور «مکتب جامعه‌شناسی مغربی»: موانع و فرصت‌ها

من از این مراحل تاریخی برای ترسیم طرحی سردستی از زمینه پیدایش «مکتب جامعه‌شناسی مغربی» استفاده کرده‌ام؛ مکتبی با خروجی چندزبانه، اما

کمک می‌کنند و فضاهایی برای مرادۀ غیررسمی و بهبود شرایط به وجود می‌آورند؛ فضاهایی که نسل‌های مختلف محققان با پیشینه‌های مختلف و همچنین پژوهشگران جوان کارشناسی ارشد و دکترا می‌توانند با هم ملاقات کنند.

< چشم‌اندازهای بین‌المللی

جامعه‌شناسی در مغرب، به دلیل ماهیت چندزبانه‌اش، تا حدی از روندهای رخ‌داده در دیگر کشورهای منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا، مانند عربی‌سازی یا اسلامی‌سازی، مصون مانده است.

از دههٔ ۱۹۹۰، روابطی با نهادهای خصوصی آموزش عالی و مؤسسات آموزشی مختلف به منظور آموزش دانشگاهی فرامرزی برقرار شده‌اند. این وضعیت به هم‌افزایی چشم‌گیرتر با محصولات پژوهشی انگلوساکسون کمک کرده و فرصت‌هایی برای جامعه‌شناسان و سایر محققان علوم اجتماعی فراهم می‌کند تا مکتب نوظهور مغربی را غنی کنند. این بین‌المللی شدن دانشگاه و پژوهش بسیاری از جامعه‌شناسان را قادر کرده که چه به عنوان مهاجر و چه برای اقامت موقت به مؤسسات دانشگاهی کشورهای حاشیۀ خلیج فارس نقل مکان کنند و حتی در شبکه‌های برخورداری از حمایت مالی این کشورها فعال باشند. چنین فرصت‌هایی باعث شده‌اند مکتب جامعه‌شناسی مغربی نفوذ خود را گسترش دهد، با کشورهای دیگر خاورمیانه و شمال آفریقا ارتباط برقرار کند و امکاناتی فراتر از تحرک سازمانی ارائه دهد.

با تغییر ساختار روبه‌های جامعه‌شناختی در مؤسسهٔ «بدنهٔ جامعه‌شناسی مغرب» که وارث «شبکهٔ جامعه‌شناسی مغرب» است و با برگزاری سالانۀ مراسم روز ملی جامعه‌شناسی، هم جامعه‌شناسی در مغرب خود را سازماندهی کرده و هم «مکتب جامعه‌شناسی مغربی» ترویج شده است. به این ترتیب، جامعه‌شناسی در مغرب، ضمن سهیم شدن در تاریخ جامعه‌شناسی، تلاش می‌کند تا در گفت‌وگوی بین‌المللی از «قدرت دانش» بگوید نه این‌که صرفاً مطیع «دانش قدرت» باشد.

میزبانی پنجمین نشست انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در رباط (مغرب) از ۶ تا ۱۱ ژوئیهٔ ۲۰۲۵ برای ما فرصتی است تا ضمن احترام به اخلاق وظیفه‌گرا، تنوع را بزرگ بداریم تا جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی و انسانی مقهور فایده‌گرایی یا سایر اشکال قدرت نباشند و آزادی علمی و استقلال پژوهشگر به رسمیت شناخته شود. ■

ارتباط با نویسنده:

Abdelfattah Ezzine <abdelfattahezzine@hotmail.com>

عمدتاً به زبان‌های عربی و فرانسوی. با موفقیت پژوهشگران مغربی در فتح افق‌هایی تازه در جست‌وجوی آموزش و اشتغال، اکنون متون جامعه‌شناختی انگلیسی و اسپانیایی نیز کم‌کم راه خود را باز کرده‌اند.

شرایط سیاسی-اجتماعی ذکرشده مانع نهادینه شدن مکتب جامعه‌شناسی مغربی شده‌اند اما این مکتب با مشکل مدیریت ضعیف پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی نیز مواجه بوده است. علت این مشکل جداسازی و تفکیکی است که بسیاری از رشته‌ها، به‌ویژه جامعه‌شناسی، تا اواخر دههٔ ۱۹۹۰ دچارش بوده‌اند و همچنین کمبود منابع مالی که ناکافی یا ضعیف مدیریت شده‌اند و عموماً درست به کار نرفته‌اند. علاوه بر این، برنامه‌های مختلف تأمین بودجهٔ عمومی برای پژوهش‌های اجتماعی و انسانی نیز تأثیر واقعی کمی در ترویج آن داشته‌اند. تأمین بودجه از منابع خصوصی سرعتی متناسب با تحولات نداشته، مخصوصاً به سبب خلأ ساختاری و قانونی موجود در فعالیت‌های پژوهشی به لحاظ آموزش، تخصص، مشاوره یا تحقیق. حتی برخی همکاری‌های نهادهای وزارتی در زمینه‌های خاص نیز به جایی نرسیده‌اند.

برخی پژوهشگران علوم اجتماعی به واسطۀ انجمن‌هایی درون یا بیرون دانشگاه، گروه‌هایی ذی‌نفع را تشکیل داده‌اند و به این ترتیب، به تقاضای اجتماعی برای آموزش، مشاوره و تخصص پاسخ داده‌اند. دانشجویان دریافته‌اند که این وضعیت فرصتی ایده‌آل برای بهبود مهارت‌های خود با راهنمایی حرفه‌ای اساتیدشان به آن‌ها می‌دهد؛ مثال‌هایش هم مرکز مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی، فضای میانجیگری و رصدخانهٔ منطقه‌ای مهاجرت، فضاها و جوامع است.

در آخرین اصلاحات دانشگاهی، چند لایراتوار تأسیس شده‌اند اما ساختار بوروکراتیک، مدیریت مالی دست‌وپاگیر و تنش‌های «انسان دانشگاهی» با مشکل مواجه‌شان کرده است. با وجود این، این لایراتوارها توانسته‌اند با فعالیت‌های متنوع‌شان به دانشگاه شور و نشاط بدهند و چهارچوبی برای مرادۀ با دانشگاه‌های داخل و خارج کشور فراهم کنند.

برای رفع این موانع، پژوهشگران به صورت فردی یا گروهی، در قالب رویدادهایی شاخص، اقداماتی نوآورانه و ترکیبی انجام داده‌اند، مثلاً روز ملی جامعه‌شناسی رویداد سفرمحور سالانه‌ای است که مؤسسهٔ «بدنهٔ جامعه‌شناسی مغرب» و برنامهٔ «بهار علوم اجتماعی» دانشگاه الاخوین با همکاری دانشگاه محمد پنجم رباط برگزارش می‌کنند. این اقدامات ترکیبی به نوعی فعالیت فرادانشگاهی و حتی پیرادانشگاهی تبدیل شده‌اند. چنین برنامه‌هایی به گشودگی دانشگاه در برابر محیط اجتماعی، اقتصادی، مدنی و حتی سیاسی

< نگاهی دوباره به جامعه‌شناسی معاصر در مغرب

عبداللطیف کیدای و دریس الغزوانی، دانشگاه محمد پنجم رباط، مغرب

| امتیاز عکس: مینو آندریانی، ۲۰۲۳، در آی‌استاک.



جامعه‌شناختی تولیدشده در دوره‌های پیش از استعمار، استعمار و پس از استعمار ارائه می‌دهیم. اگرچه دوره استعمار را کاتالیزوری برای توسعه جامعه‌شناسی در مغرب می‌دانند، نسل جدیدی از جامعه‌شناسان برای بازپس‌گیری این رشته، استعمارزدایی از آن و گذر از محدودیت‌های گفتمان شرق‌شناسانه تلاش کرده‌اند. آن‌ها می‌کوشند نوعی جامعه‌شناسی ملی را در پی توسعه اجتماعی اقتصادی به وجود آورند و میراثی جامعه‌شناختی برای نسل‌های آینده بسازند. هدف دوم ما معرفی مضامین مهم جهت‌دهنده به پژوهش جامعه‌شناختی در مغرب، رویکردها و روش‌های رایج و نقش آن‌ها در تکامل این حوزه پژوهشی است. ما بحث را با بررسی برخی از چالش‌های کلیدی نیازمند توجه به پایان می‌رسانیم.

< ریشه‌های جامعه‌شناسی مغربی

مطالعات جامعه‌شناختی انجام‌شده در مغرب منعکس‌کننده بحث‌های سیاسی رایج این کشور در دوره پس‌استعمار بود. بخش چشمگیری از جامعه‌شناسان مغربی از محمد جسوس، جامعه‌شناس برجسته عضو حزب اتحادیه سوسیالیستی نیروهای مردمی، تأثیر پذیرفته بودند. چندین راهبرد برای اشغال فضای دانشگاهی شکل گرفت. رقابت‌های سیاسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به حوزه جامعه‌شناسی هم راه یافتند و در نتیجه مؤسسه جامعه‌شناسی رباط که برای دانشجویان و دانشگاهیان کانون و نماد تفکر انتقادی شده بود و دولت آن را

چند عامل مانع انجام مطالعه‌ای جامع درباره مضامین، رویکردها و روش‌های تفکر جامعه‌شناختی در مراکش می‌شود. نخستین مانع بی‌علاقگی محققان به پیشبرد این رشته و مستندسازی ناپسند داده‌های جامعه‌شناختی است، از جمله — اما نه فقط — نبود بررسی‌های جامع پایان‌نامه‌ها، شمار اندک مرورهای منتشرشده درباره کتاب‌ها، فقدان کتاب‌شناسی موضوعی، و کم‌شماری مقالات کلاسی. دومین مانع سرشت ملی جامعه‌شناسی مستقل پس‌استعماری است. «جامعه‌شناسی ملی» تحت تأثیر آموزش ملی‌شده در دوره بلافاصله پس از استقلال و همچنین تحت تأثیر کشمکش‌های سیاسی برخی ملی‌گرایان و نظام سلطنتی شکل گرفت. در نتیجه، تفکیک نقش‌های دانشمند، نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی و سیاستمدار در میان نمایه‌های جامعه‌شناختی و کنشگران مغرب اغلب چالش‌انگیز بوده است. سومین مانع به خصلتی اساسی در جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان مغربی مربوط است. حرفه تخصصی جامعه‌شناس در بحث‌های گسترده دانشگاه‌های مغرب درباره فرهنگ، روشنفکران و علوم اجتماعی و انسانی موضوع شاخصی نبوده است.

این مقاله در پی بررسی جامعه‌شناسی معاصر مغرب است و سراغ مضامین، رویکردها، روش‌ها و چالش‌های کنونی آن می‌رود. ما با بررسی سیر تطور این رشته در محیط دانشگاهی مغرب شروع می‌کنیم و تصویری کلی از ادبیات

بیش از حد منتقد و چپ‌گرا می‌دانست، در سال ۱۹۷۰ تعطیل شد.

به لحاظ پارادایم‌های نظری، دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دورهٔ چیرگی نظریهٔ مارکسیستی بود. جامعه‌شناسی آن دوره برای تبیین عملکرد جامعه از دیدگاهی جامع تلاش می‌کرد. رویکرد پل پاسکن به جامعهٔ «حوز» و به طور کلی جامعهٔ مغرب با مفاهیم کل‌نگرانه‌ای همچون آرایش اجتماعی، شیوهٔ تولید، جامعهٔ ترکیبی، طبقات اجتماعی، سطوح واقعیت اجتماعی و مانند این‌ها مشخص می‌شود. این نگاه کل‌نگرانه به جامعه در دیگر مطالعات جامعه‌شناسی نیز مشهود بود. عبدالکبیر خطیبی اثری دربارهٔ سلسله‌مراتب اجتماعی نوشت و عبدالله حمودی از مفاهیمی مثل مطالعهٔ یکپارچه و توسعهٔ یکپارچه بهره گرفت. با این حال، تأثیر این رویکرد کل‌نگرانه به‌تدریج زیر سؤال رفت.

< رشد انفجاری اواخر قرن بیستم و چرخش شهری

عبدالرحمان رشیق شرح می‌دهد که اوایل دههٔ ۱۹۹۰ مغرب شاهد افزایش چشمگیر پژوهش‌های جامعه‌شناختی دربارهٔ زنان، خانواده، جوانان و جامعه‌پذیری بود. این پدیده با رونق گفت‌وگو به ارزش‌ها، جنبش‌ها و نگرانی‌های گسترده‌تر حقوق بشری زنان همزمان شد. آثار پژوهشگرانی مغربی مانند فاطمه مریسی، عایشه بلعربی، غیثه الخياط، فاطمه‌الزهره ازریول، ربیعہ النصیری، رحمه بورقیه و محمد طلال نمود افزایش فعالیت‌های پژوهشی در چنین حوزه‌هایی در این دوره‌اند.

رشیق همچنین نشان می‌دهد که پژوهش دربارهٔ مسائل شهرمحور در مغرب از دیگر دغدغه‌های جامعه‌شناسان مغربی است. مضامین غالب در جامعه‌شناسی شهری به مسکن (حلبی‌آبادها و زاغه‌ها)، شهرنشینی، سیاست شهری، املاک و مستغلات و حمل‌ونقل مرتبط هستند. در این زمینه، آثار فرانسواز بوکانین، محمد نصیری، عبدالغنی ابوهانی، محمد بناتو، عبدالرحمان رشیق، عبدالله لحزم و عزیز العراقی نمونه‌هایی شاخص‌اند. به گفتهٔ رشیق، بیشتر این پروژه‌های تحقیقاتی به زبان فرانسوی انجام شده‌اند.

< پرداختن به مسائل معاصر

افزون بر این، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، به رهبری مختار الحراس، رحمه بورقیه، دریس بن‌سعید، احمد شراک و عبدالرحیم العطری، دربارهٔ جامعه‌شناسی فرهنگ، جامعه‌شناسی ارزش‌ها، جامعه‌شناسی روستایی و جامعه‌شناسی خانواده تحقیق می‌کنند. بیشتر این پژوهشگران در دو دههٔ گذشته نقش مهمی در ظهور نسل جدیدی از جامعه‌شناسان مغربی داشته‌اند و اکثر آن‌ها پژوهش‌هایشان را به زبان عربی انجام می‌دهند.

نسل جدیدی از جامعه‌شناسان مغربی هم که در پژوهش‌هایشان از زبان انگلیسی بهره می‌گیرند سراغ مسائل معاصر مربوط به دین، زنان، جوانان و مهاجرت رفته‌اند. فاطمه آیت موس که دربارهٔ هویت‌های جمعی و جنبش‌های اجتماعی، روابط جنسیتی و شرایط زنان، تحولات سیاسی اجتماعی، جوانان و مهاجرت مطالعه می‌کند، نمونهٔ برجستهٔ این پژوهشگران است. هشام آیت

منصور که فقر را مطالعه می‌کند نیز نمود گشودگی دانشمندان مغربی به زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف است. این وضعیت نشان می‌دهد که مطالعهٔ جامعهٔ مغرب با جامعهٔ جهانی پیوند دارد و می‌تواند پدیده‌ها و تحولات جهانی را منعکس کند. مطالعات جامعه‌شناختی انجام‌شده به زبان‌های مختلف در مغرب نقش چشمگیری در تولید نظریه‌ها، پارادایم‌ها و رویکردهای مبتنی بر یافته‌های عینی بازی کرده‌اند.

< محدودیت‌های رساله‌های دکتری

اگر دامنهٔ وسیع‌تری برای مطالعات جامعه‌شناسی در مغرب در نظر بگیریم، این مطالعات شامل رساله‌های دکتری هم می‌شوند. این رساله‌ها معمولاً بر پانزده حوزهٔ پژوهشی متمرکزند: خانواده، سازمان‌ها، فضا، یکپارچگی و روابط اجتماعی، ناسامانی و فقر، جوانان، آموزش، شبکه‌های اجتماعی، تحرک و تغییر اجتماعی، کار، دین، شهرنشینی، تاریخ اجتماعی، سلامت و جهان روستایی. جامعه‌شناسی کار، تغییر اجتماعی، توسعه و فرهنگ در کانون توجه اکثر رساله‌های دکتری هستند. با این حال، این رساله‌ها به پیشبرد نظریه‌های جامعه‌شناسی از طریق ارائهٔ رویکردها یا مفاهیم نوین کمکی نکرده‌اند. چنین وضعیتی به استمرار ضعف روش‌شناختی می‌انجامد و مانع استقرار جامعه‌شناسی به مثابهٔ یک حوزهٔ پژوهشی مجزا می‌شود. از آن‌جا که این رساله‌های دکتری منتشر هم نمی‌شوند، یافته‌های بیشتر آن‌ها به بحث‌های انتقادی گسترده‌تر بعدی راه نمی‌یابند.

< بازتعریف رویه‌های جامعه‌شناسانه در پژوهش‌های بلندمدت

به‌رغم ارتباط آشکار جامعه‌شناسی با مراجع دولتی و این که از جامعه‌شناسان انتظار می‌رود به تحلیل تحولات مهم تأثیرگذار بر جامعهٔ مغرب کمک کنند، مشارکت جامعه‌شناسان محدود است. مطالعهٔ کتاب‌سنجی دربارهٔ همهٔ پژوهش‌های علوم اجتماعی منتشرشده بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۲۰۰۶ گواه این وضعیت است که عوامل بسیاری در آن دخیل هستند، از جمله محدودیت منابع مالی، فقدان چهارچوبی قانونی برای انگیزه‌بخشی به پژوهشگران و فقدان نشریات تخصصی جامعه‌شناسی. در غیاب سیاستی عمومی برای پژوهش علمی، رویه‌ها اساساً بر ابتکارات فردی یا شبکه‌های فردی مبتنی هستند و تحقیق بیرون نهاد دانشگاه انجام می‌شود. پژوهش‌های کنونی دربارهٔ مسائل توسعه (فقر، حاشیه‌نشینی، طرد، سلامت و محیط‌زیست) بیشتر پاسخی به تقاضاهای سیاسی و اجتماعی‌اند تا پروژه‌های پژوهشی بلندمدت.

چالش اصلی جامعه‌شناسی این است که خود را بر مبنای جدید بازسازی کند؛ مبنایی که جانی تازه به کالبد آموزش عالی و تولید علمی بدمد. رویهٔ عملی جامعه‌شناسی را در هر دو جهت‌گیری پژوهشی ملی و بین‌المللی، باید دقیق‌تر تعریف کرد. در جریان اصلاحات قریب‌الوقوع، اگر به سوی ساختارهای پژوهشی صلب‌تر حرکت کنیم، این خطر به وجود می‌آید که در غیاب تعریفی روشن از اهداف تحقیق و تعهد به سلامت علمی، چنین ساختارهایی ناکارآمد شوند. بنابراین، تسهیل ارتباط جامعه‌شناسان، تضمین گردش اطلاعات و هماهنگی و ارزیابی پژوهش‌ها برای برنامه‌ریزی آیندهٔ علمی این رشته ضروری است.

جامعه‌شناسی در مغرب طیف وسیعی از حوزه‌های مطالعه رفتار، جامعه و فرهنگ انسان را در بر می‌گیرد. با این حال، آموزش این علم در مغرب مراحل را پشت سر گذاشته که در آن‌ها سیاست نقشی تعیین‌کننده داشته است، مخصوصاً که بیشتر متخصصان این حوزه به طیف چپ سیاسی متعلق بودند. مانند بسیاری از کشورها، دانشجویان دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های مغرب با چالش‌های متعددی روبه‌رو هستند که ممکن است بر پیشرفت تحصیلی و پژوهشی‌شان تأثیر بگذارند. (تصویر ۱)

بر اساس داده‌های پیمایش ما، دانشجویان دکتری جامعه‌شناسی در دوره آموزشی خود با چالش‌های زیادی مواجه‌اند. مانع زبانی با ۹۱ درصد یکی از جدی‌ترین چالش‌هاست و کیفیت نظارت با ۸۵ درصد، بوروکراسی و موانع اداری با ۶۷ درصد، زیرساخت‌های پژوهشی با ۵۷ درصد، محدودیت منابع مالی با ۳۸ درصد و در نهایت، محدودیت فرصت‌های بینارشته‌ای با ۲۷ درصد در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

موانع زبانی و کیفیت نظارت چالش‌هایی مهم‌اند که دانشجویان دکتری در مغرب یا هر کشور دیگری ممکن است با آن مواجه شوند. در مغرب، دوره دکتری معمولاً به زبان فرانسوی یا عربی برگزار می‌شود. مانع زبانی می‌تواند برای بسیاری از دانشجویان مانع مهمی باشد، به‌ویژه آن‌هایی که قبلاً به زبانی دیگر تحصیل کرده‌اند یا مهارت محدودی در عربی و فرانسوی دارند. این وضعیت می‌تواند بر توانایی آن‌ها در درک مطالب درسی، نوشتن مقالات پژوهشی و برقراری ارتباط مؤثر با هم‌تایان و اساتید راهنما تأثیر بگذارد.

دانشجویانی که به دنبال پژوهش در زمینه‌های خاص هستند ممکن است در یافتن استاد راهنمای مناسب به مشکل برخوردند. کیفیت کار اساتید راهنمای رساله‌های دکتری می‌تواند بسیار متفاوت باشد؛ برخی از دانشجویان از راهنمایی عالی بهره می‌برند و برخی دیگر با مسائلی مانند دریافت نکردن بازخورد به‌موقع، محدودیت تعامل با استاد راهنما یا ناهمسازی علایق پژوهشی مواجه شوند که بر پیشرفت و کیفیت پژوهش‌شان تأثیر می‌گذارد.

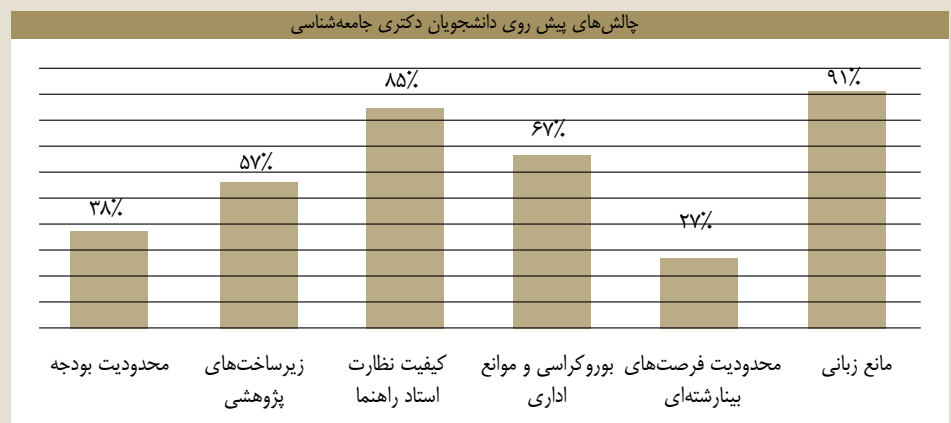
تجربه و ادراک دانشجویان دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های مغرب، بسته به عوامل مختلفی از جمله کیفیت اساتید، برنامه درسی، تجارب تدریس و

چالش مهم دیگر به موضوع زبان در مغرب مربوط است. در حال حاضر، جامعه‌شناسی در همه گروه‌های جامعه‌شناسی، به‌جز دارالبیضا [کازابلانکا]، به زبان عربی تدریس می‌شود. روند عربی‌سازی جامعه‌شناسی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ شروع شده نمود دیدگاه سیاسی گسترده‌تری است که پیامدهایی برای همه رشته‌های علوم اجتماعی دارد. از این منظر، عربی‌سازی علوم انسانی را می‌توان در پیوند با بعد فرهنگی جوامع در جهان عربی‌اسلامی فهمید. در دهه ۱۹۸۰، بحث جامعه‌شناسان عرب درباره خاص بودن جوامع‌شان دوقطبی شد. در این بحث، کسانی که معتقد بودند جامعه‌شناسی جهان عرب باید در علم «جهانی» سهیم باشد و کسانی که می‌گفتند علوم انسانی و اجتماعی نمی‌توانند مدعی جهان‌شمولی باشند در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. این وضعیت در مغرب و به‌ویژه در الجزایر و تونس شکافی میان جامعه‌شناسان عرب‌زبان و فرانسوی‌زبان به وجود آورد، چنان که این دو دسته برنامه‌های پژوهشی متفاوتی را دنبال می‌کنند و سراغ موضوعات متفاوتی می‌روند.

اولین نسل جامعه‌شناسان مغربی در سنت جامعه‌شناسی غربی پرورش یافتند، از پارادایم‌های علمی شکل گرفته در اروپا تأثیر پذیرفتند و مشتاق شرکت در بحث‌های نظری و روش‌شناختی جامعه بین‌المللی بودند. اما باید بپذیریم که وضعیت نسل‌های جوان مایه نگرانی است. سیاست عربی‌سازی در مغرب نتایج مطلوبی به بار نیاورده است. همان‌طور که کارشناسان مطالعات زبان در مغرب می‌گویند، می‌توان گفت هدف اولیه توانمندسازی کودکان مغربی در زبان نوشتاری فرهنگ خود، یعنی عربی کلاسیک، در عین کسب مهارت در زبانی خارجی تحقق نیافته است و اکثر افراد هنوز به هیچ‌یک از این دو هدف نرسیده‌اند.

در نتیجه کاستی‌ها در سیاست‌های زبانی، این نسل‌های جوان متأسفانه از مخزن دانش رشته‌های خود و از حوزه علمی فراملی‌ای که مغرب فرانسوی‌زبان به آن دسترسی کامل داشت، جدا افتاده‌اند. همچنین آن‌ها درگیر بررسی مجدد روش‌هایی‌اند که اگرچه ذاتاً سنتی نیستند، تا حدی از روندهای رایج در علوم اجتماعی فاصله دارند. این شکاف بین نسل جدید و منابع دانش جامعه‌شناختی می‌تواند چالشی برای آینده رویه‌های جامعه‌شناختی در مغرب و حضورش در بحث‌های علمی جامعه بین‌المللی باشد.

شکل ۱



فرصت‌های شغلی، متفاوت است.

که وزارتخانه از طریق تدوین منشوری جدید برای رساله‌ها دنبال می‌کند، برنامه‌های مقطع دکتری را چنان ارتقا دهد که در راستای منافع دانشجویان و کلیت دانشگاه باشد.

< ملاحظات پایانی

همان‌طور که گفتیم، جامعه‌شناسی مغرب دستخوش دگرگونی‌هایی اساسی شده و با چالش‌های بسیار روبه‌روست. شکافی زبانی میان جامعه‌شناسان عربی‌نویس و جامعه‌شناسان فرانسوی‌نویس وجود دارد که به تنش‌هایی در این حوزه مطالعاتی انجامیده است. نسل جدیدی از جامعه‌شناسان در حال ظهور است که پذیرای استفاده از زبان انگلیسی است و می‌کوشد از دوگانگی موجود میان مضامین و علایق فراتر رود. ■

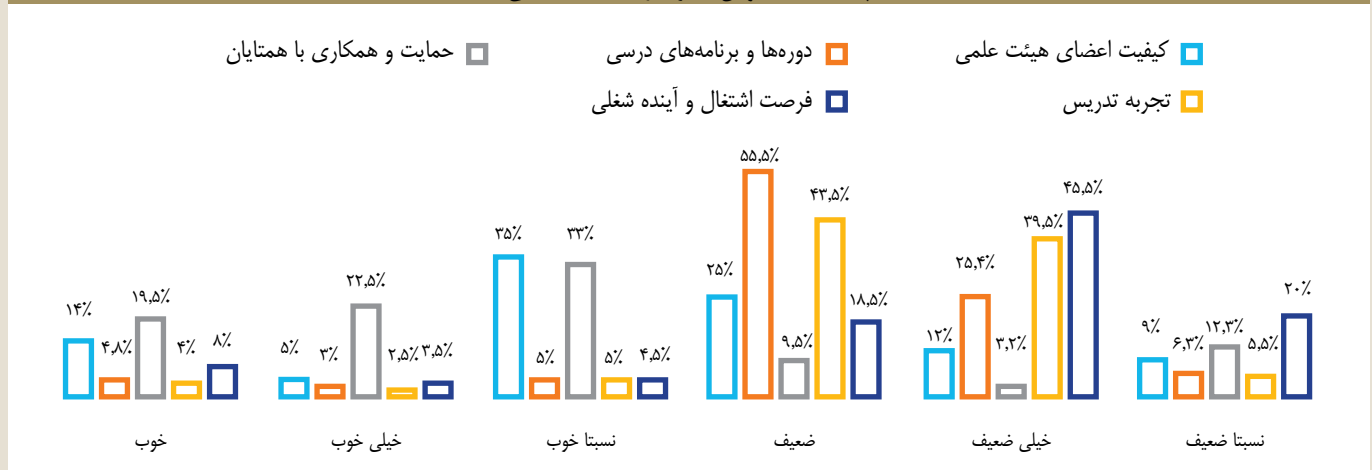
ارتباط با نویسنده:

Abdellatif Kidai <abdkidai@gmail.com>

داده‌های پیمایش ما از وجود نگرش منفی دانشجویان جامعه‌شناسی به ادامه تحصیل در سطح دکتری حکایت می‌کنند. حدود ۵۵ درصد دانشجویان تأیید می‌کنند که دوره‌ها و برنامه‌های درسی ضعیف‌اند و ۴۵ درصد دانشجویان هم معتقدند فرصت‌ها و آینده شغلی وضع خوبی ندارند. علاوه بر این، نزدیک ۴۰ درصد دانشجویان تجربه تدریس را بسیار ضعیف و ۴۳ درصد دیگرشان آن را ضعیف ارزیابی می‌کنند. همچنین، ۳۵ درصد پاسخگویان کیفیت اعضای هیئت علمی را نسبتاً خوب و ۲۵ درصد آن را ضعیف می‌دانند.

در مجموع، به‌رغم تلاش‌های دولت، اکثر دانشجویان از تحصیل در مقطع دکتری رشته جامعه‌شناسی ناراضی هستند. انتظار می‌رود اصلاحات جدیدی

پنداشت دانشجویان دکتری رشته جامعه‌شناسی



شکل ۲

< جامعه‌شناسی در مغرب و جامعه‌شناسی عمومی

کوثر لبدای، دانشگاه سیدی محمد بن عبدالله، مغرب

امتیاز عکس: سوزی هیزل‌وود، ۲۰۱۷، در پکسلز.



مغربی در حکم موجودیتی استعمارزوده را توضیح دهیم.

ادبیات جامعه‌شناسی استعماری دربارهٔ مراکش گسترده است. مقامات رسمی با تکیه‌نگاری‌ها و پیمایش‌های میدانی عمیق‌شان سهم ارزشمندی در این ادبیات دارند. چنین پژوهش‌هایی را «مأموریت علمی»، «بخش جامعه‌شناسی ادارهٔ امور بومیان» و سپس «مؤسسهٔ مطالعات عالی مغربی» نهادینه کردند و مجموعه‌ای از منابع «مرجع» را برای نسل‌های بعدی جامعه‌شناسان به وجود آوردند؛ نسل‌هایی که با نوعی معرفت‌شناسی نقادانه سراغ این منابع مرجع رفتند تا نمونه‌ای از جامعه‌شناسی ملی‌رها از ایدئولوژی استعماری بیافرینند.

جامعه‌شناسی، که مشتاق است خود را از گذشتهٔ استعماری‌اش رها کند، به پالایش تجربی و روش‌شناختی روی آورده است. پل پاسکن، چهرهٔ نمادین جامعه‌شناسی، گواه این ادعاست. او برای فهم و تغییر جامعه، اقدام‌پژوهی را انتخاب کرد و خلاقیتی مفهومی از خود نشان داد که جامعه‌شناسی جامعهٔ مغرب را از مارکسیسم پرطنین دههٔ ۱۹۷۰ جدا کرد. پاسکن با بهره‌گیری از مفهوم «جامعهٔ ترکیبی» نشان داد که شیوه‌های مختلف تولید (زندگی قبیله‌ای، سرمایه‌داری و غیره) چگونه می‌توانند همزیستی کنند، بدون این که مرزبندی روشنی میان‌شان وجود داشته باشد.

اقدام عمومی و برخورداری از حمایت مالی سازمان‌های بین‌المللی از شاخصه‌های جامعه‌شناسی نوظهور بود. در نتیجه، عموماً مطالعات روستایی و مطالعات زنان دست بالا را در آن داشتند. گرچه بنیان‌گذاران این جامعه‌شناسی دیدگاهی کل‌نگرانه داشتند که در مارکسیسم تجسم می‌یافت، نسل بعدی پژوهشگران به پژوهش‌های بخش‌محور گرایش داشتند.

یکی از چالش‌های پیش روی مغرب پس‌استعماری استعمارزدایی از جامعه‌شناسی و رهایی از ایدئولوژی قوم‌گرایانه بود. هدف این مقاله بررسی سرچشمه‌های هویت جامعه‌شناسی در مغرب در متن دورهٔ استعمار و جامعه‌شناسی عمومی و پرسش دربارهٔ چالش غربی‌زدایی جامعه‌شناسی در مغرب است.

بررسی نقاط عطف سرنوشت‌ساز در تاریخ جامعه‌شناسی مغرب که منجر به شکل‌گیری خود جامعه‌شناختی شده‌اند قادرمان می‌کند پویایی پیوستگی‌ها و گسستگی‌های سیر تطور جامعه‌شناسی در مغرب و جامعه‌شناسی در کل را تحلیل کنیم.

< بازاندیشی و استعمارزدایی جامعه‌شناسی در مغرب

ظهور جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در جهان غرب نقشی کلیدی در برنامه‌های استعماری داشت و راهبردی سیاسی برای چیرگی بر مقاومت بومی در اختیار استعمارگران گذاشت. دانش علمی نیرویی غیرنظامی است، هزینهٔ کمتری دارد و سلطهٔ بیشتر بر استعمارشدگان را تضمین می‌کند. بنابراین، گرچه هدف جامعه‌شناسی تغییر جهان است، تنش‌های زیربنایی ایدئولوژیک نیز به آن جهت می‌دهند.

به لحاظ تاریخی و سیاسی، مغرب در سه دورهٔ متمایز با استعمار پیوندی نزدیک دارد: مغرب پیش از استعمار، مغرب استعمارشدهٔ پس از ۱۹۱۲ و مغرب از زمان استقلال در ۱۹۵۶. به همین دلیل، توصیف جامعه‌شناسی مغرب پیش از استقلال در قابی ایدئولوژیک و استعمارمحور مستلزم حزم چشمگیر معرفت‌شناختی است و قادرمان می‌کند ظهور هویت جامعه‌شناختی جامعهٔ

< برای نوعی جامعه‌شناسی با دیدگاهی غربی‌زدوده

جامعه‌شناسی ملی، به‌رغم گسست معرفتی‌اش از تفکر استعماری و حفظ غیریتی مثبت نسبت به آن، از جامعه‌شناسی عمومی منفصل نیست. جامعه‌شناسی مغربی نیز، مانند جامعه‌شناسی عمومی، همچنان نوعی دانش قاعده‌مند درباره پدیده‌های اجتماعی است که توان تعمیم مفاهیم و بیان قوانین زندگی اجتماعی را دارد. پس چرا می‌گوییم این جامعه‌شناسی فقط از طریق تولید دانش غربی‌زدوده می‌تواند رها شود؟

گذار از استعمار به استعمارزدایی با به‌کارگیری پارادایم جامعه‌شناختی «دگرگونی جهان» در خدمت شهروندان و پارادایم انسان‌شناختی «نگاه از درون» ممکن شد. بر ساختن «مای اجتماعی» تصور شده توسط خودمان» و رهایی متعاقب جامعه‌شناسی جامعه مغرب بدون نوآوری روش‌شناختی و نظری یا بدون ژرفاندیشی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی امکان‌پذیر نبود.

با این حال، گفتمان معرفت‌شناختی غربی‌زدایی معرفت رابطه بین جامعه‌شناسی محلی و جامعه‌شناسی عمومی را زیر سؤال می‌برد چون جامعه‌شناسی عمومی، وقتی که غربی باشد، نمود هژمونی جهانی بر محلی است.

در واقع، چالش غربی‌زدایی به این معناست که جامعه‌شناسی در مغرب، مانند دیگر کشورهای جنوب جهانی، باید دیدگاهی غیرغربی و ضد هژمونیک اتخاذ کند. غربی‌زدایی از جامعه‌شناسی مستلزم آن است که نه تنها مستعمره نباشیم بلکه فرودست و تحت سلطه هم نباشیم.

تعدد امور اجتماعی تنها می‌تواند به ظهور دانش محلی جدید و معتبر در حکم جایگزینی برای تنوع غالب «جهانی» منجر شود. تا وقتی که زمین تجربه در مغرب حاصلخیز است، بر ساختن نوعی جامعه‌شناسی محلی که تکیه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی فرهنگی آن را در نظر می‌گیرد، می‌تواند به آن کمک کند تا از بیگانگی بگریزد و گونه‌ای فضای شناختی محلی ایجاد کند که با هژمونی غربی در تضاد باشد. چنین وضعیتی به معنای انزوا نیست بلکه به معنای بسط و تبیین دانشی بینابین «محلی» و «جهانی» و ظهور نوعی جامعه‌شناسی است که می‌تواند رابطه‌ای جدید میان این دو تعریف کند.

در مجموع، تولد جامعه‌شناسی فقط مسئله‌ای مربوط به پدران و پیشگامان اولیه‌اش نیست. جامعه‌شناسی پیوسته بازسازی و از نو اختراع می‌شود تا با سیر تصور جوامع و همچنین با مباحث معرفتی مرتبط، به‌ویژه در جنوب جهانی، مطابقت یابد. بنابراین، جامعه‌شناسی جامعه مغرب باید هویت خود را بسازد، مفاهیم و نظریه‌ها را از قلمروی خاستگاه‌شان بیرون بکشد، پارادایم‌ها را از آن خود کند و جایگاه جامعه‌شناختی فراملی‌ای به دست آورد که به انباشت خلاقانه، جهانی و بینامدنی دانش کمک کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Kawtar Lebdaoui <kawtar.lebdaoui@gmail.com>

جامعه‌شناسی استعمارزدوده محصول کار پیشگامانی بود که مسیری برای نجات از دانش استعماری و ایدئولوژی‌هایش گشودند. در مسیر جست‌وجوی هویت خود، چالش اصلی بازاندیشی درباره «مای اجتماعی» و بازسازی جایگاه‌های دانش درباره جامعه مغرب بود.

< تصاحب علمی «مای اجتماعی»

مأموریت پیشگامان جامعه‌شناسی در مغرب مستقل، تسریع دگرگونی جهان به نفع طبقات کارگر بود. آن‌ها برای گونه‌ای از جامعه‌شناسی مبارزه می‌کردند که از استعمار فاصله گرفته بود و به لحاظ سیاسی، به نمایندگی از استعمارشدگان عمل می‌کرد.

جامعه‌شناسی ملی به تقاضای اجتماعی توجه داشت اما انسان‌شناسی همچنان وفادارانه برای درک جامعه می‌کوشید. ادبیات انسان‌شناسی پسااستقلال کمر به بازنگری همتای استعماری خود بسته و تلاش کرده به حوزه‌های جدید پژوهش مذهبی و سیاسی راهی بیابد، آن هم با هدف تصاحب علمی «مای اجتماعی»

بررسی انتقادی و استعمارزدایی به معنای زدودن هر رد و اثری از میراث ادبیات استعماری نیست. این ادبیات، گرچه اروپامحور است، گنجینه تجربی ارزشمندی درباره مردم، روابط اجتماعی، پویایی‌های قبیله‌ای، قدرت سیاسی و مانند این‌ها عرضه می‌کند.

در سطح دیگری از ساخت علمی انسان‌شناسی در مغرب، آگاهی از شکاف معرفت‌شناختی بین انسان‌شناس غربی — و همچنین استعماری — و انسان‌شناس محلی لزوماً به این معنا نیست که دومی با فرهنگ مغرب آشنا تر است.

البته حس غرابت در این دو یکسان نیست. در مورد انسان‌شناس غربی یا استعماری، با نوعی شکاف هستی‌شناختی مواجه هستیم که از شیفتگی بیمارگونه به ایدئولوژی استعماری و تصویر استعمارشدگان در حکم «وحشی»، «بدوی»، «عقب‌مانده» و مانند این‌ها سرچشمه می‌گیرد. در مقابل، در مورد پژوهشگر محلی، با شکافی معرفت‌شناختی سروکار داریم که از میل به تولید دانش علمی محلی معتبر از نظر جامعه دستخوش دگرگونی ناشی می‌شود.

انسان‌شناس و جامعه‌شناس محلی، برای رهایی از باورهای شایع سست‌بنیان (doxa) و شواهد فوری، «غریبی‌گی آشنا»ی آلفرد شوتر را پذیرفته است. این انعکاس‌پذیری در متن روابط انسان‌شناس محلی و استعماری با جامعه موضوع تحقیقش، در مقایسه با ادبیات استعماری، نوعی غیریت معرفتی مثبت ایجاد می‌کند. در نتیجه، تا وقتی که بازسازی جامعه‌شناسی علمی جامعه مغرب همچنان درگیر واکاوی رابطه دیالکتیکی استعمارگر و استعمارزدوده است، مرز میان این دو ادبیات متخلخل می‌ماند.

< حوزه مورد مناقشه باز بودن و فراگیری

فرناندا بیگل، شورای ملی تحقیقات علمی و فنی (CONICET) و مرکز مطالعات گردش دانش، دانشگاه ملی کویو، آرژانتین

امتیاز عکس: Jacek Kita، ۲۰۱۸، در iStock



پردازش مقاله بودند، دستاوردهای جنبش دسترسی آزاد را تحت الشعاع قرار داد.

در این زمینه، یکی از دغدغه‌های اصلی همه کارشناسانی که در این بحث فکری غنی سهیم هستند، این است که چگونه می‌توان باز بودن علم را در عین پرورش تنوع و بینافرهنگی بودن گسترش داد. من بحثی مفهومی را که اخیراً در کنفرانس علم، فناوری و نوآوری در برلین ارائه کردم، به عنوان چارچوبی برای یک سری جایابی معرفی می‌کنم. این جایابی مشخص می‌کند که چقدر به سمت علم فراگیر و باز پیش رفته‌ایم یا این که اصلاً انحصار برنده بازی است.

< تنش بین باز بودن فراگیر و بسته بودن انحصاری

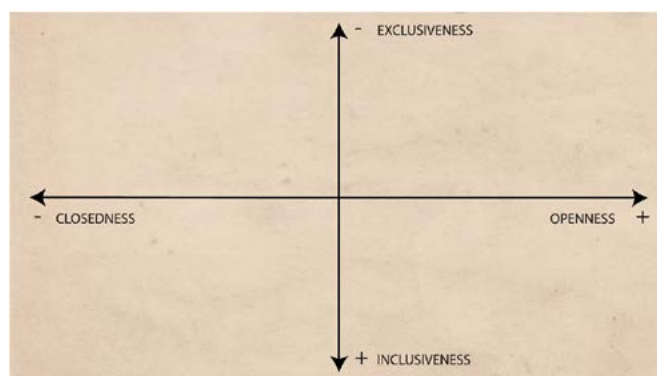
مسیرهای مختلفی به سوی علم باز وجود دارد که به طور متضادی در مقیاس جهانی وجود دارند و تنش بین آنها نه تنها با درجات باز یا بسته بودن تعیین می‌شود بلکه به قطب‌های فراگیری یا انحصار نیز مرتبط است. شکل نخست، ترکیب‌های مختلفی را در این فضای متضاد نشان می‌دهد که شبیه روشی سازماندهی شده‌اند که بورديو آن را دارایی‌هایی یک میدان معین توصیف می‌کند. ما می‌توانیم ویژگی‌های باز بودن را در سمت راست و ویژگی‌های بسته بودن را در سمت چپ ببینیم. با این حال، در ترکیب با محور عمودی و خواندن عملیاتی‌تر از مرکز، جایی که محورها از یکدیگر عبور می‌کنند، چهار ربع را می‌بینیم. ربع بالایی دارای خصلت انحصار است که به‌دست بازیگران تجاری یا ناتقارنی‌های سنتی نظام دانشگاهی جهانی هدایت می‌شود. در مقابل، در ربع‌های

در طول سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱، من این افتخار را داشتم که به عنوان رئیس کمیته مشورتی یونسکو خدمت کنم که پیشنویس پیشنهادنامه درباره علم باز را تهیه کرد که در چهل‌ویکمین کنفرانس یونسکو در نوامبر ۲۰۲۱ تصویب شد. بحث و گفت‌وگو با ۳۰ کارشناس که به نمایندگی از مناطق مختلف جهان بخشی از کمیته بودند، سریعاً پیچیدگی ایده باز بودن در زمینه نابرابری‌های اقتصادی، فناوری، دانشگاهی و اجتماعی در جهان را به ما نشان داد. چالش‌های باز بودن علم به طور قابل توجهی از شمال جهانی به جنوب جهانی، با توجه به توسعه نامتوازن زیرساخت‌های دیجیتال و همچنین از غرب به شرق، در هر منطقه و حتی در داخل یک کشور و ناهمگونی ساختاری داخلی آن، تغییر می‌کند

توسعه‌یافته‌ترین جنبه علم باز تا زمان تهیه پیشنهادنامه، دسترسی آزاد به آثار علمی بود. به نظر می‌رسید نگرانی عمومی نسبت به این موضوع با پاندمی کرونا افزایش یافته است. چنانچه چندین مطالعه اشاره کرده‌اند، با در نظر گرفتن تعادل ۲۰ ساله از زمان ابتکار دسترسی آزاد بوداپست (BOAI)، دسترسی آزاد با نیتی خوب متولد شد، اما به عنوان واقعیتی معیوب تکامل یافت. سرمایه‌گذاران در بخش انتشار آثار دانشگاهی، به‌ویژه ناشران مجلات بسیار معتبر (دارای ضریب تأثیر بالای ۱۰-۲۰)، انگیزه زیادی برای تغییر بودجه‌بندی خود به مدل ترکیبی داشتند، زیرا مشتریان آنها هنوز تداوم دارند - اگرچه اشتراک پرهزینه است - و ارسال مقالات برای چاپ، بسیار بیشتر از ظرفیت انتشار، به سرعت ادامه می‌یابد. انحراف پویای مجلات علمی متولدشده در دسترسی آزاد یا ابرمجلات (mega-journals)، که خواهان پرداخت‌های فزاینده‌ای برای هزینه‌های

پایین‌تر، درجات بالایی از فراگیری در گردش است، اما با محدودیت‌های متفاوت برای باز بودن، به دلیل مسائل حاکمیتی یا حفاظت مورد نیاز گروه‌های فرودست

محورهای فراگیری و باز بودن



شکل ۱

SciELO، Redalyc، Biblat و AJOL بوده‌اند که موقعیتی را برای مجلات با کیفیت به زبان‌های مختلف ایجاد کرده‌اند. با توجه به اینکه سلسله مراتب تثبیت شده در دنیای دانشگاهی، ارزش کمی برای این مجلات قائل است، علم باز فراگیر کمتر قابل مشاهده است و به عنوان گردش منطقه‌ای مشخص می‌شود. با این حال، این امر مظهر تلاشی بنیادین برای حفظ امر بینا فرهنگی و تقویت حقوق بشر نسبت به علم است.

در ربع پایین سمت چپ، ما بسته بودن فراگیر را می‌بینیم: قطبی که گردش دانش محدودی دارد که عمدتاً به صورت محلی ارزش‌گذاری می‌شود. در اینجا ممکن است شاهد انتشار یافته‌های علمی در مجلات غیرنمایه‌شده، ابتکارات متعدد برای مدیریت اطلاعات علمی و پلتفرم‌های دیجیتال باشیم که بدون شناسه‌های دائمی ایجاد شده‌اند و بسیاری از تجربیات مشابه دیگر. در خلال بحث‌هایی که در کمیته مشورتی یونسکو برای علم باز برگزار شد، خطرات باز بودن با توجه به نیاز به حفاظت از جوامع فرودست، دانش بومی یا اطلاعات علمی در معرض استخراج تحت روابط نابرابر قدرت مورد بحث قرار گرفت: عبارت «هر آنچه را که ممکن است، باز کنید و تنها آنچه را که لازم است ببندید»، اساس بحث بود. با این حال، این نه تنها برای حفاظت بلکه برای احترام به حقوق گروه‌های بومی در قبال مدیریت خودمختار دانش بومی‌شان حیاتی بود. اصول CARE در میان این تنش متولد شد و امروزه یکی از مجموعه‌های اصلی دستورالعمل‌ها برای گذار به باز بودن فراگیر محسوب می‌شوند: منفعت جمعی، اختیار برای کنترل، مسئولیت‌پذیری و اخلاق.

بسته بودن می‌تواند ناشی از نیاز به حفاظت از گروه‌های فرودست یا اطلاعات علمی استخراجی بالقوه باشد و می‌تواند از سوی دولت‌ها برای دفاع از حاکمیت دیجیتال استفاده شود. از منظر دموکراتیک، دولت‌ها ممکن است نیاز داشته باشند از داده‌های شخصی شهروندان و منافع اقتصادی کسب‌وکارها در اقتصاد اطلاعاتی محافظت کنند. در مقابل، در رژیم‌های استبدادی، از این مفهوم برای محدود کردن آزادی دانشگاهی و اعمال کنترل اجتماعی بر شهروندان استفاده می‌شود.

همانطور که می‌بینیم، تنش‌های موجود در توسعه علم باز فراگیر فقط حول محور سیاست‌های ملی علم باز، منابع مادی نابرابر، یا منافع تجاری نمی‌چرخد. حاکمیت داده نقشی کلیدی را در پروژه‌های جهانی مورد مناقشه در رابطه با ادغام پلتفرم‌های دیجیتال ایفا می‌کند. بحث‌های عمیق به مزایا یا معایب زیرساخت‌های باز متمرکز محدود می‌شوند، در حالی که به نظر می‌رسد مسیر فراگیرتر و دموکراتیک‌تر از ایده زیرساخت‌های فدرال پدید می‌آید.

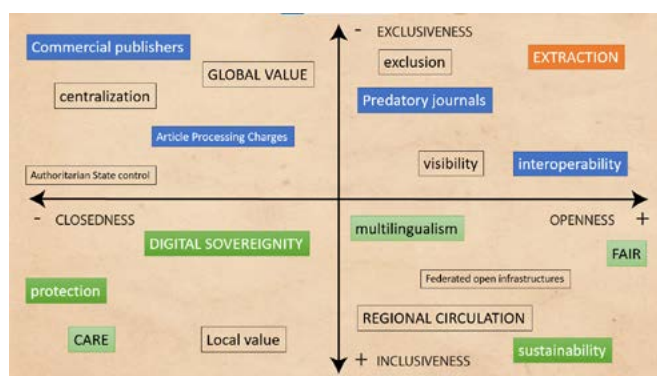
< دینفعان در پویایی فراگیری و انحصار

هر مسیری به سوی باز بودن فراگیر باید بر دو مانع ساختاری غلبه کند، یکی وابستگی به منابع مادی و دیگری سرمایه نمادین در معرض خطر در کاربست علمی. مانع اول شامل نابرابری‌های جهانی ناشی از شکاف دیجیتال و خطرات استخراجی است که باز بودن برای جامعه‌های تحقیقاتی غیرهژمونیک ایجاد می‌کند؛ جامعه‌هایی که فاقد زیرساخت‌های ضروری برای دیده‌شدن و به رسمیت شناخته‌شدن هستند. دومی ناشی از کشمکش‌های فزاینده بین تجاری‌سازی

با تحلیل ربع‌ها، فضا بر اساس قطب‌های متضاد سازماندهی شده است: در ابتدا، قطب انحصاری و بسته قرار دارد که به‌دست ناشران بزرگ تجاری هدایت می‌شود. این ناشران بر مجموعه‌ای از پلتفرم‌های انتشاراتی مانند اسکوپوس و کلاریویت تسلط دارند. تمرکز روزافزون خدمات علمی و کنترل بخش قابل توجهی از اعتبار جامعه دانشگاهی به‌دست این ناشران، باعث شده است که این بخش از نظر ارزش جهانی برای ارزیابی تحقیقات، مسلط باشد. در نتیجه، سوگیری ساختاری این پایگاه‌های داده جهانی، به حذف بخش بزرگی از یافته‌های علمی منتشر شده خارج از مجلات پرستاد، به زبانی غیر از انگلیسی و نادیده گرفتن تنوع منابع اطلاعاتی دامن می‌زند. خلاف رویکرد فراگیری و شمولیت، این ناشران تجاری نیازمند ارائه کالاها و خدمات انحصاری هستند که دسترسی به ارزش جهانی برتری علمی را تضمین کنند؛ ارزشی که به‌طور تعریف‌شده، کمیاب و استثنایی است. ربع بالایی سمت راست بر اساس شرایط اصلی باز بودن سازمان‌دهی شده است، مانند هم‌کنش‌پذیری و سایر اصول FAIR (پیداشوندگی، دسترسی‌پذیری و قابلیت استفاده مجدد). اما این رویکرد به حذف شدید در چارچوب مدل تجاری «طلایی» منجر می‌شود، جایی که مجلات دسترسی آزاد هزینه‌های انتشار را بر دوش نویسندگان می‌اندازند؛ نویسندگانی که به مؤسساتی وابسته هستند که توانایی مالی برای توافقی‌های «خواندن و انتشار» را ندارند.

در شکل یکم و دوم در ربع پایین سمت راست، باز بودن فراگیر به طور متضاد با بسته بودن انحصاری نشان داده شده است. محرک‌های اصلی این مسیر در دسترسی آزاد، پلتفرم‌ها و پورتال‌های انتشارات منطقه‌ای مانند Latindex،

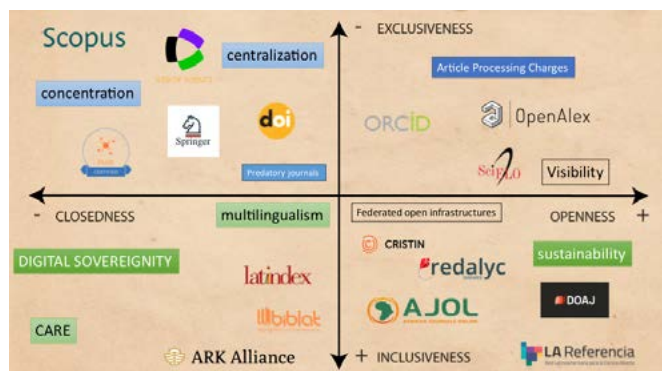
حوزه فراگیری و باز بودن



شکل ۲

اصول CARE، فراگیری بسیار برای گروه‌های فرودست و حفاظت از دانش بومی حرکت می‌کنیم. حاکمیت دیجیتال به نوبه خود ممکن است به درجاتی از بسته‌بودن منجر شود.

موقعیت ذینفعان تجاری و اقدامات در حوزه مورد مناقشه



شکل ۳

ربع پایینی سمت راست بهترین نمونه‌های باز بودن فراگیر را گرد هم آورده است. پلتفرم‌ها و مخازن انتشاراتی آمریکای لاتین، ذینفعان مهمی در مسیر دستیابی به نظام تحقیقاتی عادلانه به شمار می‌روند. نقطه قوت اصلی آن‌ها، سرمایه‌گذاری عمومی دولت‌ها در زیرساخت‌ها بر اساس توافق کلی بر سر تعریف علم به عنوان یک کالای عمومی است. این منطقه ناهمگون با تنوعی از سیاست‌های علمی و رویکردهای حکمرانی نظام‌های اطلاعات علمی، در یک اکوسیستم انتشار غیرتجاری همزیستی دارد. تجربه مهم در زیرساخت‌های فدرال مانند LA Referencia و فناوری محلی آن، بدین منطقه نقشی کلیدی در گذار عادلانه به سمت علم باز فراگیر می‌دهد.

این تنش‌های مفهومی و عملی در حالی وجود دارند که تغییرات شدیدی در پس‌زمینه گسترش ابرمجلات و تعهد به داوری همتا با سرعت بالا در حال وقوع است. این تغییرات، تعامل اصلی بین جامعه علمی و مخاطبان خاص یک مجله را کمرنگ می‌کنند. یکنواخت‌سازی و خودکارسازی مدیریت ویراستاری، سردبیران را از تصمیم‌گیری‌های دانشگاهی پیشرو دور می‌کند. به نظر می‌رسد بحرانی بالقوه در مشروعیت در حال ظهور است که ناشی از اثرات فراگیر دسترسی آزاد تجاری است و ما را در مواجهه با فرصتی بالقوه قرار می‌دهد. من معتقدم که تغییر رادیکال تنها از طریق نقد عمیق مفهوم «برتری» در چارچوب اصلاحات زمینه‌مند و «موقعیت‌محور» در نظام‌های ارزیابی تحقیقات امکان‌پذیر است. در واقع، مطالبه‌ی باز بودن فراگیر مستلزم تعاریف جدیدی از کیفیت تحقیقات است که با افق چندزبانه علم به عنوان کالای مشترک بینافرهنگی قاب‌بندی شده باشد. ■

ارتباط با نویسنده:

Fernanda Beigel <fernandabeigel@gmail.com>

و تجاری‌زدایی از انتشار آثار و اطلاعات علمی است. این تعارض‌ها فراتر از تنش بین مسیر «الماس» [دسترسی آزاد بدون هزینه] و مسیر «طلایی» [دسترسی آزاد با هزینه] است، چراکه به رسمیت شناختن و تمایز میان دانشمندان تحت نظام برتری (excellence regime) شکل گرفته است که ناشران تجاری طراحی کرده‌اند. در نتیجه، امکان‌پذیری تغییر واقعی در نهایت به حل ناتقارنی‌هایی وابسته است که ریشه در عامل‌های چندعلتی دارند.

آمریکای لاتین مدار جایگزینی در زمینه انتشار با دسترسی آزاد در نظر گرفته است، با مجلات «الماسی» که تحت مدیریت جامعه علمی و بر اساس اصل علم به عنوان یک کالای عمومی هدایت می‌شوند. با این حال، مدار «جریان اصلی» هنوز بیشتر مقبول پژوهشگران بین‌المللی شده است، زیرا اثرات اجرایی مجلات پراستند مانع از تغییر مسیر گردش آثار علمی آن‌ها و خطر از دست دادن فرصت شناخته شدن می‌شود. پایگاه‌هایی مانند Redalyc، SciELO و Latindex تلاش‌های فراوانی برای افزایش قابلیت مشاهده و تأثیر خود انجام داده‌اند و سازمان‌های دولتی و نهادهای عمومی از این مدار منطقه‌ای حمایت می‌کنند. با این حال، ارزیابی‌های دانشگاهی که همین سازمان‌ها تعریف می‌کنند، این مجلات را کم‌ارزش می‌دانند که منجر به نوعی از خودبیگانگی می‌شود که هنوز رفع نشده است.

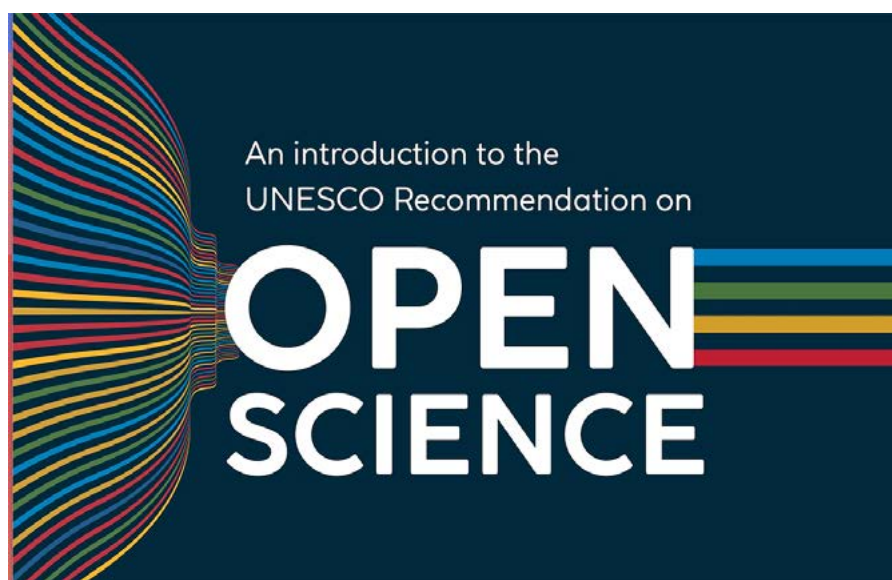
فراگیر بودن با نیروهای قدرتمند انحصار مواجه است که ذینفعان تجاری انحصاری هدایتشان می‌کنند. این ذینفعان به دنبال تمرکز کالاهای سودآور و متمرکزسازی زیرساخت‌ها در اکوسیستم‌های بسته هستند. شکل سوم، نمونه‌هایی از چنین شرکت‌هایی را در ربع بالایی سمت چپ نشان می‌دهد. در همین حال، در ربع بالایی سمت راست، زیرساخت‌های کاملاً باز که از اصول FAIR پیروی می‌کنند، مانند OpenAlex، قابلیت مشاهده را تضمین می‌کنند، اما از نظر فراگیر بودن به دلیل محدودیت در دسترسی به شناسه‌های دائمی (Persistent IDentifiers) مانند نشانگر دیجیتالی شیء (Digital Object Identifier, DOI)، شناسه باز محقق و نویسنده (Open Researcher and Contributor ID, ORCID) یا سایر موارد، با محدودیت مواجه هستند.

در ربع‌های پایینی این میدان مورد مناقشه، می‌توان تقویت این ایده را مشاهده کرد که فراگیر بودن به شدت با چندزبانی بودن و بینافرهنگی بودن علم مرتبط است. با این حال، برخی از پلتفرم‌های انتشار فراگیر با محدودیت‌هایی در دسترسی به فراداده‌ها در سطح اسناد نمایه‌شده در سرویس‌های خود مواجه هستند و عدم وجود شناسه‌های دائمی نیز باعث کاهش قابلیت مشاهده این تولیدات باکیفیت نمایه‌شده می‌شود. حکمرانی مستقل ممکن است با باز بودن بی‌قید و شرط در تضاد قرار گیرد، به‌ویژه زمانی که به سمت رعایت کامل

< دیالکتیک‌های علم باز: سه سال پس از پیشنهادنامه یونسکو

یونجونگ شین، مؤسسه سیاست علم و فناوری، کره جنوبی و جائه-ماهن شیم، دانشگاه کره، کره جنوبی

امتیاز عکس: یونسکو، ۲۰۲۲.



< «علم باز» و آرمان مرتونی

با همکاران خود در جامعه گسترده‌تر به اشتراک بگذارند. در همین حال و در تضاد با این روند، پیشرفت‌های فناوری‌های دیجیتال و دسترسی به اینترنت، امکان انتشار عمومی مقالات علمی و آثار پژوهشی را فراهم کرده و آنها را به شکلی سریع‌تر و کارآمدتر در دسترس ذینفعان مربوطه قرار داده است. بدین ترتیب، همانطور که [کارل پولانی](#) اشاره کرده است، دانشمندان منفرد و جوامع علمی محلی، ملی و منطقه‌ای، در محاصره حرکتی دوگانه، شاهد مجموعه‌های ناهمگونی از هنجارهای عملی علم باز بوده‌اند. در حالی که آرمان علم باز که مرتون آغاز کرد همچنان دست‌نخورده باقی‌مانده است، واقعیت علم باز نه تنها از لحاظ تاریخی بلکه ضرورتاً فرآیندی چندصدایی و دیالکتیکی از مناقشه و برساخت است که مملو از ایده‌ها و شیوه‌های متفاوت است.

در پاسخ به این دیالکتیک چندلایه علم باز، یونسکو قدرت گردهم‌آوری خود را بسیج کرد، گفت‌وگوهای جهانی را میان ۱۹۳ عضو خود آغاز نمود و در نهایت [پیشنهادنامه علم باز را در سال ۲۰۲۱](#) منتشر کرد. این پیشنهادنامه به درستی از جهان‌شمول‌گرایی و تنوع‌های محلی/منطقه‌ای به عنوان تلاشی ضروری حمایت می‌کند. این پیشنهادنامه از یکسو، بازشناسی جهانی علم باز و

رابط مرتون، جامعه‌شناس اواسط قرن بیستم، که می‌توان گفت پایه‌های چیزی را که امروزه به عنوان «علم باز» شناخته می‌شود، از طریق هنجارهای برای اعمال و ارتباطات آرمانی علمی تعیین کرد، معتقد بود علم باید در آنچه که آشکار می‌کند (عینیت) و برمی‌سازد (دسترسی آزاد)، جهانی باشد. از طریق این هنجار مرتونی جهان‌شمول‌گرایی، جامعه علمی تشویق می‌شود تا دانش جهانی را با بحث آزاد و واریسی جمعی حقایق کشف‌شده دنبال کند، بدون توجه به هویت فردی دانشمندان، تفاوت‌های منطقه‌ای و شرایط اجتماعی-سیاسی. با این حال، هنجارهای عملی علم باز که از زمان طرح مفهومی مرتون تاکنون در جامعه علمی جهان تصور، مناقشه و مشاهده شده است، به نظر می‌رسد به میزان قابل توجهی از هنجارهای تجویزی او فاصله گرفته‌اند.

در دهه‌های اخیر، پژوهشگران شاهد [تجاری‌سازی و رقابت فزاینده میان همکاران در جامعه علمی بوده‌اند](#). این روند در نهایت باعث شد تا محققان ایده‌ها و یافته‌های خود را در حلقه‌های بسته نگه دارند، به جای اینکه آنها را

ارزش‌های جهانی آن را که علم را امکان‌پذیر ساخته‌اند، تأیید می‌کند و خواستار تلاش‌های جمعی جهانی برای احیای علم باز در درون و فراتر از جوامع علمی است. از سوی دیگر، پیشنهادنامه یونسکو بر تنوع‌های اجتناب‌ناپذیر در اجرای علم باز تأکید می‌ورزد و از نظام‌های دانش چندفرهنگی و چندزبانه حمایت می‌کند. حفظ تعهد جامعه جهانی به جهان‌شمول‌گرایی مرتونی یک چیز است و پذیرش و حمایت از اهمیت تنوع و ارزش محلی‌گرایی در سراسر جهان در پیشبرد جهان‌شمول‌گرایی، چیز دیگری.

< تحولات در کره جنوبی

سه سال از تصویب پیشنهادنامه یونسکو گذشته است. در طول این مدت، می‌توانیم اقدامات زیر را که با هدف تشریح جزئیات علم باز در کره جنوبی (به طور رسمی جمهوری کره) انجام شده، شناسایی کنیم. خلاف کشورهایی که یک سیاست یا برنامه ملی یکپارچه برای علم باز ایجاد کرده‌اند، کره جنوبی در حال حاضر چارچوب جامعی که تمام جنبه‌های شیوه‌های علم باز را پوشش دهد، ندارد. با این حال، حداقل چهار حرکت متمایز در ده سال گذشته، همگام با فرآیند تنظیم دستور کار جهانی علم باز، رخ داده است.

اول، نهادهای تأمین مالی دولتی، اقدامات سیاست عمومی را برای افزایش دسترسی و استفاده از نتایج تحقیقات تأمین شده از بودجه عمومی ارتقاء داده‌اند. این امر مبتنی بر منطق ساده‌ای است که عموم مردم باید از سرمایه‌گذاری عمومی بهره‌مند شوند. به‌ویژه، شیوع کووید-۱۹ تلاش‌های پیشگیرانه بخش عمومی برای به‌اشتراک‌گذاری داده‌های تحقیقاتی به منظور مقابله با شرایط اضطراری سلامت عمومی و حفظ خیر عمومی را تسریع کرد. اگرچه به‌اشتراک‌گذاری بی‌قید و شرط داده‌های کووید-۱۹ دیگر انجام نمی‌شود، اما سیاست‌های دسترسی عمومی که بر نتایج تحقیقات تأمین شده از بودجه عمومی اعمال می‌شوند، همچنان پابرجا هستند.

دوم، مدیریت و اشتراک‌گذاری داده‌های تحقیقاتی با رشد تحقیقات داده‌محور با تحقیقات مبتنی بر هوش مصنوعی تسهیل شده است. شرکت‌های خصوصی، دولت کره جنوبی و نهادهای عمومی در داده‌ها و منابع فناوری‌های هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. پلتفرم‌های عمومی داده که خدمات را برای همه رشته‌های علمی ارائه می‌دهند، هم در بخش عمومی و هم در بخش خصوصی ظهور کرده‌اند. علاوه بر این، مراکز داده ویژه حوزه‌های خاص (مانند تحقیقات زیستی، علوم مواد، بوم‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک ذرات، تحقیقات سلامت عمومی و غیره) و منابع نهادی از نظر تعداد افزایش یافته‌اند و قوانین و استانداردهای ویژه رشته‌ها یا مؤسسات را توسعه داده‌اند.

سوم، مؤسسات دانشگاهی و کتابخانه‌ها به طور مداوم با چشم‌انداز در حال تحول انتشار دسترسی آزاد در سطح جهانی سازگار شده‌اند. با افزایش تعداد محققان در سراسر جهان و همچنین در کره جنوبی که مقالات خود را از طریق مجلات بین‌المللی دسترسی آزاد منتشر می‌کنند، فشار بیشتری بر کتابخانه‌های

داخلی برای سازگاری وارد می‌شود. از آن‌ها خواسته می‌شود تا مدل‌های موجود اشتراک مجلات بین‌المللی را واریسی کنند و راه‌های جایگزین (مانند توافق‌های تحول‌آفرین) را برای متعادل‌سازی هزینه‌های اشتراک فعلی با هزینه‌های انتشار دسترسی آزاد بررسی کنند. مجلات و کنفرانس‌های «غارتگر» که به طور قطع به وسیله منافع تجاری تسلط یافته‌اند، به چالشی دیگر برای پیشبرد انتشار دسترسی آزاد تبدیل شده‌اند. صنعت انتشارات دانشگاهی به‌طور انکارناپذیری در حال گذار است و این امر جامعه دانشگاهی را وادار به بازتنظیم می‌کند. با این حال، اطلاعات موجود و خطرات بالقوه مرتبط با این تحولات در رشته‌های علمی، بخش‌ها و مناطق مختلف متفاوت است و منجر به رفتارهای متفاوتی در حوزه انتشار می‌شود.

چهارم، شهروندان دانشمندان، جوامع محلی و افراد عادی به مشارکت‌کنندگان جدایی‌ناپذیر در فرآیند علمی تبدیل شده‌اند. درگیری و مشارکت آن‌ها به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند بوم‌شناسی، نجوم و تحقیقات سلامت عمومی برجسته است. دیدگاه‌ها و علایق جدیدی که بازیگران نوظهور علمی معرفی می‌کنند، به مسیرهای نوین توسعه دانش منجر می‌شوند. در عین حال، این مسیرها به‌طور اجتناب‌ناپذیری تنش‌هایی در میان ناهمگونی‌ها ایجاد می‌کنند. تمایل به حفظ دانش درون‌زایی که در بافت‌های محلی نهفته است، با درخواست‌هایی برای تدوین و انتشار این دانش به فراتر از بافت‌های محلی و به مخاطبان گسترده‌تر به چالش کشیده می‌شود. به‌طور مشابه، هنجار تثبیت‌شده برای حفاظت از هویت افراد مورد بررسی، با درخواست‌هایی برای ایجاد استثناها به دلایل تحقیقاتی مواجه شده است.

< دیالکتیک‌های علم باز

برای اینکه چیزی واقعی و موجود باشد، حکمت‌پدیدارشناختی در جامعه‌شناسی معرفت توصیه می‌کند که باید بازنمایی آرمانی داشته باشد و در دیالکتیک‌هایی از انواع عینی و ناهمگونی‌ها، که اغلب از هم جدا هستند، بر ساخته شود. در همین راستا، این مقاله به طور خلاصه چندین تحول متمایز در دیالکتیک‌های علم باز در کره جنوبی را بررسی می‌کند. هر یک از این تحولات، در وضعیت کنونی شان، حرکتی جداگانه‌اند که در بسترهای خاصی محدود شده‌اند. تنها ناظران تاریخی خواهند توانست مشاهده کنند که این تحولات در سال‌های آینده به چه چیزی تبدیل می‌شوند. بسته به مسیری که این تحولات طی می‌کنند، آرمان اولیه علم باز [رابرت مرتون](#) عینیت و واقعیت خواهد یافت. در طول این مسیر، می‌توانیم مطمئن باشیم که علم باز با تمام این جزئیات در حال تحقق است. ما فقط تشویق می‌کنیم که مردم به تحولات فعلی و آینده در کشورهایی مانند کره جنوبی توجه بیشتری داشته باشند. فرآیندهای گزارش‌دهی ملی یونسکو که برای سال ۲۰۲۵ برنامه‌ریزی شده است، بستری ارزشمند برای ارائه دیالکتیک‌های پویای علم باز از هر کشور خواهد بود. علاوه بر این، انجام مطالعات عمیق علوم اجتماعی در مورد این دیالکتیک‌ها برای درک کامل دیالکتیک‌های جهانی نوظهور علم باز و آشکار کردن وظایف خاصی که با آن‌ها مواجه هستیم، ضروری است. ■

ارتباط با نویسنده:

Eunjung Shin <ejshin@stepi.re.kr>

< تجارت‌زدایی از علم: یک آرمانشهر؟

آنا ماریا ستو، دانشگاه مستقل ملی مکزیک، مکزیک



امتیاز عکس: فوتومونتاژ بر اساس تصاویر Freepik

< نگاهی تاریخی

سوابق تاریخی نشان می‌دهد که تجارت نیروی محرکه مهمی در تولید، استفاده و انتشار دانش بوده است حتی پیش از اینکه علم بدین شکل تصور یا نامگذاری شود. به ویژه، توسعه‌ی علم به عنوان یک برساخت اروپایی از دانش مناطق دوردست بسیار بهره برد، چه از طریق دریانوردی، چه از طریق استعمار و چه از طریق فتح. این دانش زمانی که زمینه‌زدایی شد، بخشی از مجموعه علمی و مهم‌تر از آن منبعی برای سود اقتصادی شد. تجارت ادویه، گیاهان دارویی و سایر محصولات طبیعی از مناطق گرمسیری جنوب کمک قابل توجهی به قدرت اقتصادی اروپا در طول قرن‌ها کرده است.

همان‌طور که می‌روفسکی و سنت اشاره کرده‌اند، «تجاری‌سازی علم» پدیده‌ای ناهمگن است که در تعریفی ساده نمی‌گنجد و همین سبب می‌شود که بسیاری از بحث‌های معاصر درباره آن رضایت‌بخش نباشد. این وضعیت نامطلوب در درجه نخست ناشی از دامنه متنوع تعریف خود علم است که از علم به عنوان مجموعه‌ای از دانش یا علم به عنوان یک نهاد، تا علم به عنوان یک فرآیند یا علم به عنوان محصول آن فرآیند را شامل می‌شود. بنابراین، پرسشی که عنوان این مقاله مطرح می‌کند، ابعاد بسیار و رویکردی چندوجهی دارد. رویکرد ارائه‌شده در اینجا، که به ناچار جزئی و ناقص است، بر تجاری‌سازی به عنوان موضوعی مشترک تمرکز دارد.

است که قبل از عصر اینترنت باید «آماده برای چاپ» تحویل می‌شدند و در حال حاضر، «آماده برای آپلود» در پلتفرم مجله تحویل داده شوند. صنعت نشر چه چیز بیشتری می‌تواند بخواهد؟

< نگاهی به وضع کنونی

در واقع چیزهای بیشتری در راه بود. تجاری‌سازی تولیدات پژوهشی همراه شده است با ایجاد خدمات کتاب‌سنجی و علم‌سنجی که به‌عنوان شاخص‌های «عملکرد خوب» (هم برای افراد و هم برای مؤسسات) شناخته شده‌اند. این امر به گسترش مداوم فعالیت‌های علمی از پایان جنگ جهانی دوم کمک کرده است

با این حال، این گسترش که به دست تجارت و با تمرکز بر بهره‌وری انجام می‌شود، با افزایش متناظر در کیفیت و نافعیت علم همراه نبوده است؛ برخی از تحلیل‌گران حتی از رکود علمی صحبت می‌کنند. این امر به ویژه در مورد تحقیقات بنیادی پیشرو صدق می‌کند که زیربنای کاربردهای درون و فراتر از علم و همچنین فناوری‌های مدرن است. علاوه بر این، بازار ایجاد شده به دست انگیزه‌های کتاب‌سنجی، همراه با پذیرش مدل دسترسی آزاد «طلایی»، به تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌های بزرگ اجازه داده تا انحصار چندجانبه فراملی تشکیل دهند که حدود ۷۵ درصد از مقالات منتشرشده را در اختیار دارند. این شرکت‌ها اکنون با قیمت‌هایی که سال به سال فراتر از نرخ تورم و امکانات بودجه‌ای مؤسسات دانشگاهی افزایش می‌یابد، در سطح نهادی یا ملی قراردادهای تجاری منعقد می‌کنند. این امر منجر به ته‌کشیدن بخش قابل توجهی از منابع مالی عمومی می‌شود.

درک این نکته حائز اهمیت است که ظهور این شرکت‌های بزرگ انتشاراتی سودمحور، شکست نظام هژمونیک علم نیست بلکه جایگزینی است که خود نظام برای حفظ موقعیت هژمونیکش آن را تقویت کرده است. اگر به دنبال مقصر می‌گردیم، باید بر نظام تحت سلطه بازار تمرکز کنیم که تقریباً در همه زمینه‌های فعالیت بشری، به‌ویژه آفرینش انسانی نفوذ کرده و آن‌ها را زیر و رو کرده است. دیگر چگونه می‌توانیم بفهمیم که در حوزه هنر، یک کارآفرین جوان آمریکایی-چینی ۶٫۲ میلیون دلار آمریکا برای یک «اثر هنری» متشکل از یک موز چسبانده شده به دیوار می‌پردازد تا در یک کنفرانس مطبوعاتی آن را بخورد تا «تاریخ بسازد»؟

< دانش به عنوان یک کالای عمومی

هارت و نگری در تحلیل خود از ویژگی‌های جدید سرمایه‌داری نشان می‌دهند که چگونه مشترکات - چیزی که به کل بشریت تعلق دارد - به دست بازار و نظام‌های مالی محصور شده‌اند. مشترکات عبارتند از هوا، آب، میوه‌های زمین، و همه چیزهایی که طبیعت به ما می‌دهد و همچنین محصولات تولید اجتماعی، مانند دانش، زبان و اطلاعات. از آنجایی که این منابع اخیر به صورت اجتماعی تولید می‌شوند، متعلق به همه ما هستند و با این حال، به دلیل کالایی شدن آنها، اکثریت قریب به اتفاق جمعیت نمی‌توانند به آنها دسترسی داشته باشند.

سوابق تاریخی نیز نشان می‌دهد که دانش در طول قرن‌ها در سراسر جهان تولید و به اشتراک گذاشته شده است. یک مثال گویا روابط شبکه دانش است که به دست پزشک یهودی پرتغالی گارسیا دا اورتا ایجاد شد؛ وی به دلیل تلاش گسترده در مورد استفاده پزشکی از میوه‌ها و گیاهان آسیایی معروف شد که نخستین بار در سال ۱۵۶۳ در گوا منتشر شد. در واقع، ارتباطات گارسیا دا اورتا با پزشکان درباری هندی، عربی، ایرانی و ترکی و با مسافرانی که به چین، اندونزی و سواحل شرق آفریقا می‌رفتند، منبع بزرگی از اطلاعات بود. اما گارسیا دا اورتا نیز مردی بازاری بود و فروش گیاهان دارویی و سنگ‌های قیمتی و صادرات آنها به اروپا را گسترش داد. [۵۹ فصل از اثر پیچیده و حجیم او](#)، با تمرکز بر انتخاب مفیدترین گونه‌ها برای اهداف دارویی و تجاری به صورت خلاصه در اروپا ترجمه و منتشر شد. جای تعجب نیست که از قرن نوزدهم، او به عنوان یکی از «بزرگان علم» و «پیشگام طب گرمسیری» معرفی شده است

گردش دانش از جنوب جهانی به شمال جهانی از زمان سفرهای اکتشافی و فاتحانه قرن پانزدهم و شانزدهم متوقف نشده است. این امر همچنین منجر به تجاری‌سازی محصولات دانشی شده است که از ریشه اصلی خود جدا شده‌اند

< آفرینش ماشین تأمین مالی

ناتقارنی‌های تاریخی در گردش دانش هنوز با ماست. در عصر جهانی شدن، همه ما، در شمال جهانی و جنوب جهانی، به درجات مختلف به تولید علم آن گونه که امروز می‌شناسیم، کمک می‌کنیم؛ مجموعه‌ای از دانش مشروعیت‌یافته از نظر سیاسی و اقتصادی که محصول اجتماع هر دم بین‌المللی‌تر متخصصان صاحب‌نام است. اما ناترازی همچنان ادامه دارد: دستاوردهای علمی از جنوب جهانی ارزش تجاری پایینی دارد و برای بازار چندان جذاب نیست. از یکسو، محصولات علم ما به ندرت در برنامه‌های با ارزش اقتصادی در کشورهای خودمان استفاده می‌شود. از سوی دیگر، این محصولات تا حد زیادی از سوی متخصصان در شمال جهانی نادیده گرفته می‌شوند.

به طور خلاصه، علم ما تا حد زیادی تابع نظامی دارای قدرت، پول و ابزار است که تصمیم می‌گیرد کدام علم «مهم» است؛ نظامی که عمیقاً تحت تأثیر اصول مدیریت صنعتی پس از جنگ جهانی دوم الهام گرفته از مدل‌های بهره‌وری تیلوری است. کالایی شدن محصولات علمی، انتشارات علمی و «ارز» اصلی آن، یعنی ضریب تأثیر، پیامدهای طبیعی صنعتی شدن بنگاه علمی است

به یاد بیاوریم که مدل نشر تجاری زمانی پدیدار شد که شرکت‌های خصوصی، انتشارات مجلات انجمن‌های علمی را که ناشران پیشرو در نیمه اول قرن گذشته بودند، در اختیار گرفتند. آن انجمن‌ها، امور ویراستاری و اداری را به ناشران تجاری واگذار می‌کردند و گهگاه در ازای آن، برای فعالیت‌های انجمن‌ها حمایت مالی دریافت می‌کردند. ناشران به ارزش بازاری این فرصت برای یک مدل کسب‌وکار سودآور - به قول رابرت ماکسول «ماشین تأمین مالی دائمی» پی بردند و سازوکاری بلندپروازانه ارائه کردند. بر اساس این سازوکار، دانشمندان تمام کار اصلی را انجام می‌دهند، نه فقط تولید محتوا - مواد خام - بلکه به عنوان ویراستار و بررسی دست‌نوشته‌های نویسندگان دیگر نیز خدمت می‌کنند. اخیراً، کار تمام امور تایپی و قالب‌بندی دست‌نوشته‌ها نیز افزوده شده

سیاستگذاری‌های عمومی برای اصلاح رویه متناقضی است که به نفع نشریات تجاری عمل می‌کند و جلوگیری از ادامه خدمت‌رسانی جوامع تولیدکننده دانش علمی مان - که از منابع عمومی ملت‌ها تأمین می‌شوند - به انحصارگرایی شرکت‌های انتشاراتی است.

انتشار رایگان هم برای نویسندگان و هم برای خوانندگان، از قبل از معرفی اصطلاح دسترسی آزاد طرح «الماس» در شمال جهانی و پذیرش آن در جنوب جهانی، رویه غالب در آمریکای لاتین بوده است. این امر تضمین می‌کند که جامعه علمی، مالکیت دانشی را که تولید می‌کند، حفظ کند و کنترل انتشار آن را در دست گیرد و کانال‌ها و راه‌های دسترسی به آن را ایجاد کند.

تجارت‌زدایی از علم ممکن است امری طولانی‌مدت باشد، زیرا از جمله به تغییرات قابل توجهی در ذهنیت در مورد ارزش اجتماعی و هدف علم نیاز دارد. تجارت‌زدایی از شرکت‌های انتشاراتی که بخشی از این مشکل است، واقع‌بینانه‌تر است، اگرچه این امر مستلزم اقدام هماهنگ سیاستگذاران و جامعه علمی است. برخی مؤسسات با لغو اشتراک ناشران غول‌پیکر سودبر یا تغییر معیارهای ارزیابی دانشگاهی، گام‌های اولیه را در مسیر درست برمی‌دارند. اما این تنها آغاز راه است. ■

ارتباط با نویسنده:

Ana María Cetto <ana@fisica.unam.mx>

دانش علمی یک کالای عمومی است تا جایی که دسترسی بیشتر بدان باعث کاهش ارزش آن نمی‌شود و خلاف آن، ما را غنی می‌کند. در اصل، برای کسب حمایت عمومی گسترده از فعالیت‌های علمی و محصولات آن، باید از کیفیت بالا و قابل اعتماد برخوردار باشد - اگرچه، در عمل، ما با این ایده‌آل فاصله داریم.

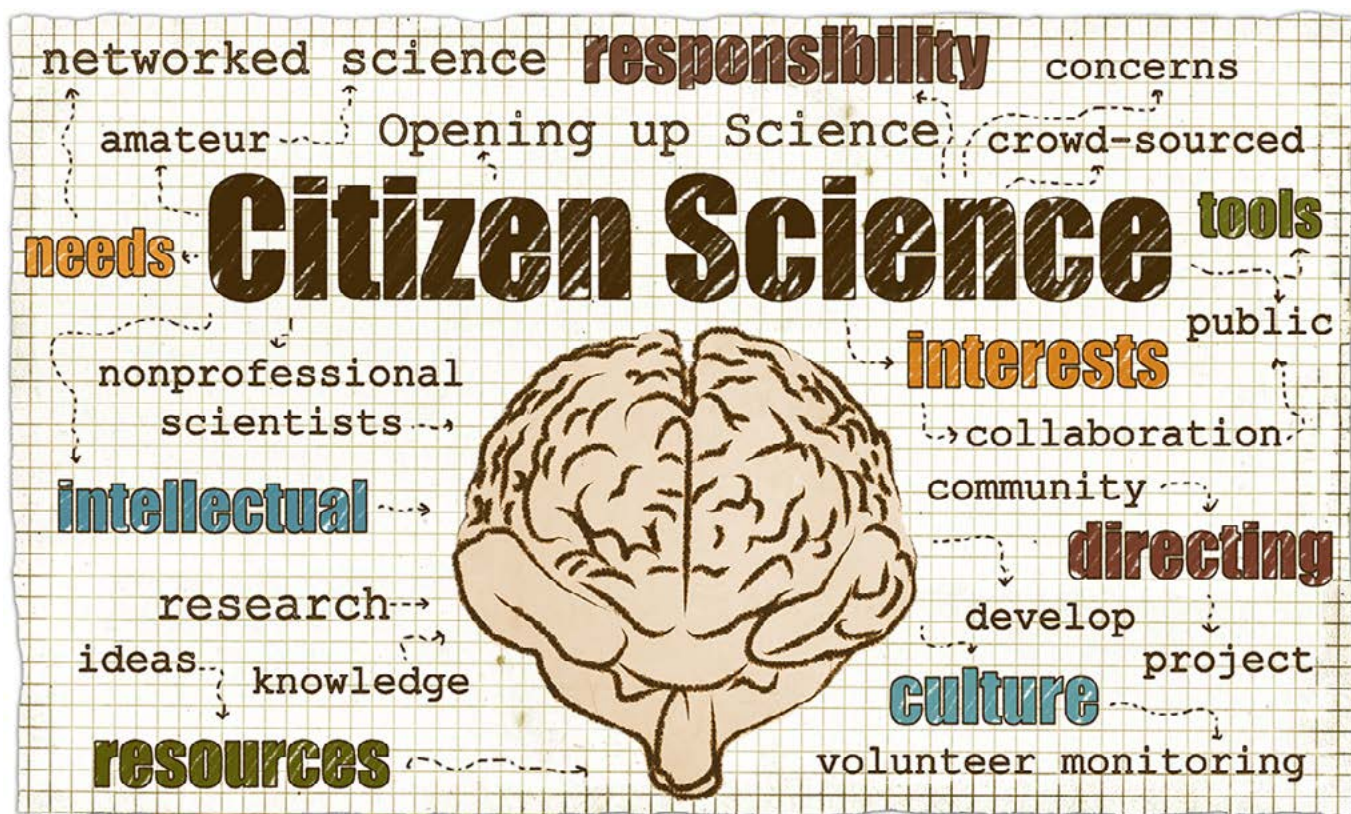
الینور اوستروم هنگام بحث در مورد مدیریت مشترکات، بین منابع طبیعی و غیرمادی، مانند دانش، تفاوتی قائل نمی‌شود. او درباره هر دو مورد استدلال می‌کند که ظرفیت افراد برای مدیریت منابع، بسته به امکانات و تمایل جامعه برای اداره خود - با اتخاذ مجموعه‌ای از توافقات و قوانین بازی - متفاوت است

< تجارت‌زدایی از انتشار علم برای بازپس‌گیری مالکیت و کنترل انتشار

با پیروی از استدلال‌های اوستروم، جوامع دانشگاهی باید مایل به مدیریت خود باشند؛ به طور خاص، برای بازپس‌گیری کنترل بر انتشار محصولات دانش. از این نظر، آمریکای لاتین الگوی خوبی برای جهان است زیرا اکثر مجلات علمی ما را مؤسسات ناسودبر دانشگاهی منتشر می‌کنند. آنچه لازم است

< علم شهروندی و دستور کار حقوق جدید

ساریتا آلبالی، مؤسسه برزیلی اطلاعات در علم و فناوری و مؤسسه علم شهروندی، برزیل.



امتیاز عکس: TL Furrer، ۲۰۱۷، در iStock

از همه، تحت چه شرایطی؟» ما می‌توانیم دو دیدگاه عمده از پروژه‌های علم شهروندی را مشاهده کنیم که لزوماً مخالف هم نیستند: آنها می‌توانند مکمل هم باشند.

از یک سو، از دیدگاهی عملگرایانه‌تر، علم شهروندی با هدف بسیج غیردانشمندان برای جمع‌آوری و در نهایت تحلیل داده‌ها به منظور کاهش هزینه‌ها و بهبود سرعت و گستره نتایج تحقیقاتی شکل گرفته است. علم امروزه بیش از پیش به حجم زیادی از داده‌های ناهمگن و پراکنده در مناطق جغرافیایی نیاز دارد که این امر نشان می‌دهد اتکای صرف به تیم‌های علمی در بسیاری از موارد کافی شاید کافی نباشد.

از سوی دیگر، از علم شهروندی خواسته شده است تا به دانش و دیدگاه‌های گروه‌های اجتماعی مختلف اعتبار و رسمیت ببخشد و بینش‌های جدیدی به علم وارد کند و مشارکت‌های نوآورانه‌ای در حل مسئله و نوآوری اجتماعی ارائه دهد. این نسخه از علم شهروندی، دیدگاهی دموکراتیک‌تر را بیان می‌کند که احترام

علم شهروندی در دو دهه اخیر گسترش یافته و در سیاست‌های عمومی کشورهای مختلف و برنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی جایگاه قابل توجهی پیدا کرده است. این مفهوم با فعالیت‌ها و رویکردهای دیگری مانند علم جمعی، علم مشارکتی و مشارکت عمومی در علم در تعامل است. علم شهروندی شامل مفاهیم، روش‌ها، شیوه‌ها و موضوعات متنوعی است. این اصطلاحی چندمعنایی است که بسته به اینکه چه کسی آن را به کار می‌برد و انگیزه‌ها، اهداف، دیدگاه‌ها و پیشینه‌های آن‌ها چیست، تعابیر و تعاریف متفاوتی را می‌پذیرد. بنابراین، این مفهوم دارای ماهیتی موقعیت‌محور است که به زمینه‌ها و شرایط محلی وابسته است. علم شهروندی می‌تواند هم به عنوان یک پروژه علمی که به دنبال مشارکت اجتماعی است، آغاز شود و هم به عنوان یک ابتکار گروهی یا جمعی که ممکن است به دنبال حمایت یا تأیید از سوی تیم‌های علمی باشد.

< دیدگاه‌های عمل‌گرایانه و دموکراتیک

از همان ابتدا باید پرسید: «علم شهروندی: برای چه، برای چه کسی و مهمتر

به آهسته گوش دادن و ایجاد روزه‌ای برای گفت‌وگو بین انواع مختلف دانش را ضروری می‌داند. این رویکرد شامل روش‌های مشارکتی و پایین‌به‌بالا و همچنین روش‌های هم‌آفرینی است.

< نهادینه شدن و تنوع

یکی از چالش‌ها، تضمین پایداری بلندمدت پروژه‌های علم شهروندی با در نظر گرفتن تنوع دیدگاه‌ها است. از یکسو، این امر مستلزم آن است که علم شهروندی از سوی نظام‌های ارزیابی تحقیقات و تأمین مالی به رسمیت شناخته شود و مورد حمایت قرار گیرد. از سوی دیگر، باید از مدل‌های نهادی که معیارهای سخت‌گیرانه‌ای برای تعریف پروژه‌های علم شهروندی ایجاد می‌کنند و می‌توانند تنوع، باز بودن و نوآوری آن را محدود کنند، اجتناب کرد. ما باید این رویکرد به علم را به عنوان مفهومی در حال ساخت و فرآیندی در حال تغییر درک کنیم.

انواع مختلفی از ابتکارات ممکن است خود را علم شهروندی نخوانند، اما می‌توان آن‌ها را بخشی از این حوزه دانست. در آمریکای لاتین، تجربه گسترده‌ای در زمینه روش‌ها و رویکردهای مشارکتی در تحقیقات و آموزش وجود دارد. این موضوع در کار پیشگامانه جامعه‌شناس کلمبیایی اورلاندو فالس بوردا و معلم برزیلی پائولو فریره مشهود است.

در برزیل، ابتکارات علم شهروندی از اواخر دهه اول این قرن توجه فزاینده‌ای را به خود جلب کرده است. در سال ۲۰۲۱، شبکه علم شهروندی برزیل (Brazilian Citizen Science Network) ایجاد شد و امروز، بیش از ۴۰۰ شرکت‌کننده را گرد هم آورده است. در آوریل ۲۰۲۲، مؤسسه برزیلی اطلاعات در علم و فناوری (Brazilian Institute of Information in Science and Technology)، پلتفرم علم شهروندی [Cívís](#) را راه‌اندازی کرد. این پلتفرم بیش از ۲۰۰ ابتکار و طرح علم شهروندی را در آمریکای لاتین ثبت کرده است که بیش از نیمی از آنها در برزیل هستند. برخی ابتکارات علم شهروندی، افراد علاقه‌مند به علم را تحت عنوان سرگرمی یا فعالیت اوقات فراغت در موضوعاتی مانند تماشای پرندگان جذب می‌کنند (نک: [Wikiaves](#))؛ مثال دیگر، جوامع متأثر از بلایای اجتماعی و زیست‌محیطی هستند که -با حمایت تیم‌های دانشگاهی که به آنها کمک می‌کنند تا برای حقوق خود مبارزه کنند- داده تولید می‌کنند (نک: «[Que Lama é Essa](#)»: این گل و لای چیست؟)؛ یا پروژه‌هایی که علم شهروندی را در اقدامات برای حفاظت از محیط زیست (نک: [طرح تغییر آبی](#)) و برای حفاظت از کیفیت محیط‌های دریایی و ساحل بسیج می‌کند.

< علم شهروندی به عنوان علم باز

علم شهروندی در حال حاضر بخشی از جنبش علم باز است. آنچه در خطر است صرفاً جنبه کمی باز بودن متمرکز بر دسترسی نیست بلکه جنبه کیفی آن است؛ نوع دانشی که می‌خواهیم تولید کنیم که به معنای گشودگی به دیدگاه‌های گوناگون است. این امر مستلزم آن است که شیوه‌ها و روش‌های آن فراتر از اصول و پروتکل‌های دسترسی باز و داده‌های باز بروند. توجه به موقعیت‌ها و سلسله‌مراتب نابرابر در میان ناهمگنی بازیگران شرکت‌کننده در این ابتکارات، حائز اهمیت است. بنابراین، داده‌های باز به بیش از اصول FAIR نیاز دارند، یعنی داده‌ها قابل یافتن، قابل دسترسی، قابل همکاری و استفاده مجدد باشند.

همچنین توجه به اصول CARE پیشنهاد شده از سوی بومیان ضروری است: منفعت جمعی، اختیار برای کنترل، مسئولیت‌پذیری و اخلاق. لازم است در صورت لزوم، پروتکل‌هایی برای رضایت قبلی، آزاد و آگاهانه، ابزارهایی برای بازگرداندن نتایج تحقیقات به شرکت‌کنندگان و ابزارهایی برای تقسیم عادلانه و منصفانه منافع اتخاذ شود.

زیرساخت‌های باز نیز با توجه به استفاده رو به رشد پروژه‌های علم شهروندی از ابزارهای دیجیتال، مانند برنامه‌های کاربردی تلفن همراه، ضبط، اندازه‌گیری، دستگاه‌های حسگر و پلتفرم‌های دیجیتال بسیار مهمند. در حالی که این دستگاه‌ها افزایش تولید و ضبط داده‌ها را به صورت غیرمتمرکز امکان‌پذیر می‌کنند، اما خطرات استخراج و سوءاستفاده از داده‌ها را نیز به همراه دارند. این بخشی از اقتصاد پلتفرمی در حال ظهور - یا به عبارت دیگر سرمایه‌داری پلتفرمی - است که حاکمیت داده‌ها را تهدید می‌کند، یعنی توانایی و استقلال ما برای تصمیم‌گیری درباره تولید و استفاده از داده‌هایمان. چنین پلتفرم‌هایی معمولاً دارای رابط‌های کاربری هستند اما شفافیت کمی در مورد راهبردهای عملیاتی و سودآوری خود دارند. استفاده روزافزون از هوش مصنوعی نیز فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند اما خطرانی را نیز به همراه دارد. در عین حال، طرد دیجیتال همچنان ادامه دارد و بر مناطق و گروه‌های اجتماعی متعدد تأثیر می‌گذارد که دسترسی کافی به اینترنت ندارند و در برابر شرکت‌های بزرگ فناوری آسیب‌پذیر می‌شوند.

این جنبه‌ها و پادمان‌های مربوط به آنها باید در پروژه‌های علمی شهروندی در نظر گرفته شوند.

< دانش شهروندی در عرصه‌های متخاصم

استدلال شده است که ما برای کمک به مقابله با بحران اجتماعی و زیست‌محیطی سیاره‌ای به علم شهروندی نیاز داریم. با این حال، ساختن «آینده مشترک» لزوماً توافقی یا صلح‌آمیز نیست. علل و پیامدهای بحران به طور نابرابر در بین کشورها، مناطق و بخش‌های اجتماعی توزیع شده است. مقابله با آنها اغلب مواضع متفاوت و متضاد در مورد جهان‌بینی و سبک‌های توسعه را در پی دارد. بین نیروهای حافظ محیط‌زیست و نیروهای استثمارگر طبیعت، به ویژه در سناریوهای نابرابری اجتماعی شدید و آسیب‌پذیری سیاسی، اختلافاتی -گاه خشونت‌آمیز- وجود دارد. فشار برای سبک‌های توسعه جایگزین تا چه اندازه باعث می‌شود که علم نسبت به ارزش‌ها و عملکردهای دیگر نفوذپذیر شود یا حتی باعث ایجاد تغییرات پارادایمیک در ساختارهای قدرت علم شود؟

بسیاری اشاره می‌کنند که پارادایم‌های علمی غربی باعث نادیده گرفته شدن و ایجاد موانع در توسعه و به رسمیت شناختن مسیرها و انواع دیگر دانش‌های متنوع شده‌اند که می‌توانند راه‌هایی به سوی توسعه پایدارتر فراهم کنند. در این زمینه، مجموعه‌ای از دیدگاه‌های ضد هژمونیک درباره دانش و علم ظهور کرده‌اند که به گفته میشل فوکو، بیانگر «رستاخیز دانش‌های سرکوب‌شده» هستند. این دیدگاه‌ها از خطوط فکری مختلفی نشئت می‌گیرند که از جنبش‌های اجتماعی الهام‌بخش سرچشمه می‌گیرند -از محیط‌زیست‌گرایی تا نظریه‌های فمینیستی و کوئیر، مطالعات ضدژادپرستانه، پسااستعماری، استعمارزدایی و فرودستان، پداگوژی ستمدیدگان، بوم‌شناسی دانش و معرفت‌شناسی‌های جنوب جهانی.

بین علم و جامعه کمک می‌کند. این موضوع به دلیل گسترش اطلاعات نادرست و کمپین‌های بی‌اعتبارکننده علم، مانند انکار تغییرات اقلیمی و کمپین‌های ضد واکسیناسیون، همراه با انتشار اخبار جعلی و علم جعلی، اهمیت بیشتری یافته است.

علم شهروندی می‌تواند فرصتی برای تقویت شهروندی باشد، به‌ویژه برای کسانی که در غیر این صورت از آن محروم می‌مانند. مفهوم شهروندی بازتفسیر می‌شود و به روابط افقی‌تر بین بازیگران و فضاهای مختلف دانش مرکزیت می‌دهد. علم شهروندی ممکن است ابزارهایی را برای حمایت از کنشگری شناختی و مبتنی بر داده‌ها ارائه دهد تا نفوذ اجتماعی بر مدیریت سرزمینی و سیاست‌های عمومی گسترش یابد. این به معنای گنجاندن یک دستورکار جدید حقوقی، به‌ویژه «حق تحقیق» است.

این موضوعی حیاتی است اگر بخواهیم گفت‌وگوی گسترده‌ای در درون و فراتر از علم ترویج کنیم. چنین گفت‌وگوهایی نشان‌دهنده تحولی از اخلاق هم‌زیستی بین ماتریس‌های معرفت‌شناختی مختلف به سوی چشم‌اندازی از چندصدایی است؛ چشم‌اندازی از ارتباط به معنای ریشه‌شناختی آن یعنی «مشترک شدن».

ارتباط با نویسنده:

Sarita Albagli <sarita@ibict.br>

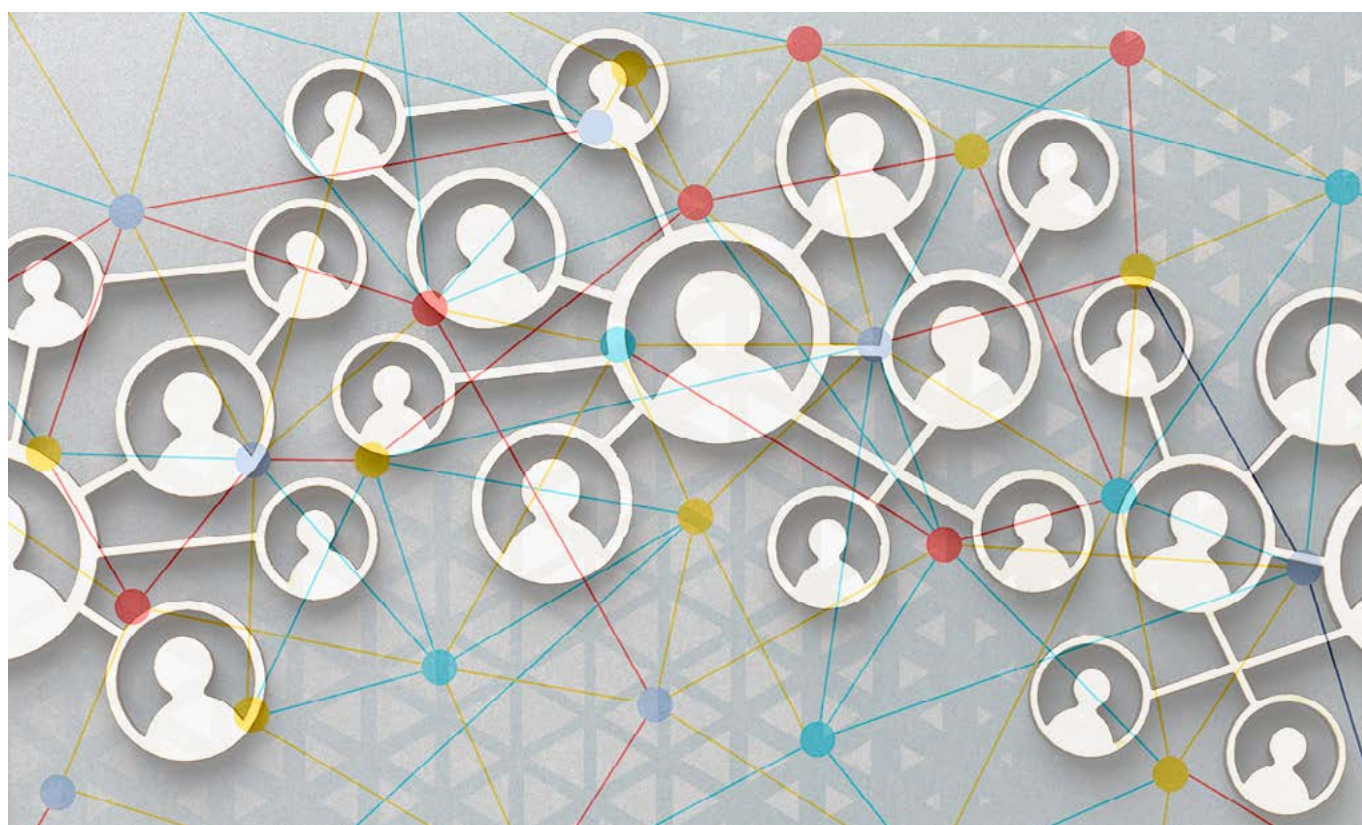
کسانی که این خطوط فکری را ترویج می‌کنند، تلاش کرده‌اند تا جهان‌بینی‌ها و چارچوب‌های معرفتی مردمان بومی و سنتی، گروه‌های در معرض خطر و جمعیت‌های آسیب‌پذیر، گروه‌های اجتماعی انگ‌خورده، دانش تجربی یا تخصص عامه و علم حاشیه‌ای را مرئی سازند. هدف این است که نقش آن‌ها در مواجهه با بحران کنونی سیاره‌ای ارزش‌گذاری شود. آنها ترویج آنچه را که به نظرشان عدالت شناختی، تغییر پارادایم و تفکر مرزی و سایر اصطلاحات است، پیشنهاد می‌کنند.

< ارتباط گفتگویی میان علم و جامعه برای مقابله با اطلاعات نادرست

در این سناریوها، نقش علم شهروندی تنها به پر کردن شکاف‌های داده‌ای برای نظارت بر دستیابی به اهداف توسعه پایدار محدود نمی‌شود. علم شهروندی به گفت‌وگو با این خطوط فکری و عملی سوق داده شده است و تعامل بین پایه‌های هستی‌شناختی-معرفت‌شناختی مختلف -روش‌های مختلف زندگی و دانستن- را ترویج می‌کند و شیوه‌های دانشی را که ارتباط متعادل‌تری با پایداری زندگی دارند، آشکار می‌سازد. علم شهروندی همچنین به عنوان ابزاری برای آموزش علمی و محیط‌زیستی عمل کرده است و به ارتباط گفت‌وگویی بیشتر

< بازاندیشی در علم باز: به سوی مراقبت از برابری و فراگیری

اسماعیل رافولس، رئیس یونسکو در تنوع و فراگیری در علم جهانی، دانشگاه لیدن، هلند، INGENIO، دانشگاه کشور باسک (UPV-CSIC) و دانشگاه پلی تکنیک والنسیا، اسپانیا.



امتیاز عکس: فتومونتاز بر اساس تصاویر Freepik

< مسائل اولیه: علم باز بیشتر و تشدید تناقض‌های آن

علم باز نشان‌دهنده شیوه نوینی از انجام کار علمی بر اساس کار مشارکتی و روش‌های نوین اشتراک‌گذاری دانش، اغلب از طریق فناوری‌های دیجیتال یا سایر ابزارهای همکاری است. همچنین، همانطور که در پیشنهادنامه یونسکو در سال ۲۰۲۱ بیان شده، امید است که علم باز «به گسترش دسترسی به دانش علمی برای منفعت علم و جامعه خدمت کند و [...] فرصت‌هایی را برای نوآوری

و مشارکت در خلق دانش علمی و اشتراک مزایای آن ترویج دهد» (یونسکو، ۲۰۲۳).

با توجه به این مزایای بالقوه، فعالیت‌هایی مانند انتشار با دسترسی آزاد، اشتراک‌گذاری داده‌ها و علم شهروندی ترویج شده‌اند و به ویژه در دهه گذشته جایگاه خود را به دست آورده‌اند. با این حال، تحلیل‌های اخیر از علم باز برخی روندهای نگران‌کننده را نشان داده است: بله، علم باز در حال گسترش است، اما

<<

به شیوه‌ای که انتظارات مبنی تحقق برابری بیشتر و افزایش تأثیر اجتماعی علم را زیر سؤال می‌برد.

در مجموع، تصور می‌شود که چیزی در شیوه‌های فعلی توسعه علم باز اشتباه است: از یکسو، علم باز کنونی منجر به نابرابری بیشتر می‌شود و از سوی دیگر، تأثیر اجتماعی شیوه‌های فعلی انجام علم باز نامشخص یا محدود است.

اول، در مورد نابرابری، پژوهشگران در دانشگاه‌ها و کشورهای ثروتمند (مانند مورد من) اکنون این امتیاز را دارند که نسبتاً بیشتر از همکاران در خاستگاه‌های کم‌درآمد قابل مشاهده باشند، زیرا مؤسسات ما می‌توانند هزینه‌های (اغلب گران) انتشار از طریق دسترسی آزاد را پرداخت کنند. در حالی که این امر برخی دانش‌ها را قابل دسترس می‌کند، اما با اصل اساسی که مشارکت‌های علمی باید بر اساس شایستگی علمی آنها قضاوت و قابل مشاهده شوند، نه به دلیل ثروت نویسندگان، مغایرت دارد. بنابراین، بسیاری از دینفعان بر این باورند که مدل پرداخت برای انتشار (آنچه قبلاً «طلایی» یا علم باز ترکیبی نامیده می‌شد) در حال فاسد کردن نظام پژوهشی است. این مدل همچنین ناشرانی را که دارای دسترسی آزاد «الماس» هستند (رایگان برای انتشار و خواندن)، به ویژه در مناطقی مانند آمریکای لاتین و اروپای شرقی، تضعیف می‌کند. در نتیجه، حتی در اروپای غربی، جریان از پرداخت برای انتشار به سمت حمایت نهادی از مجلات دسترسی آزاد الماس در حال تغییر است.

دوم، طبق بررسی اخیر، تاکنون درک کمی از مزایای اجتماعی علم باز وجود دارد. با این حال، شواهد فعلی نشان می‌دهد که علم شهروندی و سایر رویکردهای مشارکتی، مانند تعاملات با سیاستگذاران و دینفعان، راه‌های اصلی مشارکت تحقیقاتی از طریق عرصه‌های اجتماعی هستند. به عبارت دیگر، تأثیر اجتماعی به ندرت از طریق مقالات یا داده‌ها اتفاق می‌افتد بلکه عمدتاً از طریق تعاملات اجتماعی که «انتقال» دانش را میان کنشگران اجتماعی و پژوهشگران میانجیگری می‌کنند، رخ می‌دهد. این یافته‌ها تمرکز فعلی بسیاری از سیاست‌های علم باز بر سرمایه‌گذاری در پلتفرم‌های فناورانه را زیر سؤال می‌برند.

با توجه به این بینش‌ها، من استدلال خواهم کرد که مفهوم‌سازی و ترویج علم باز باید برای خدمت به هدف ارائه عدالت معرفت‌شناختی بازاندیشی شود.

< علم باز به عنوان یک تحول، اما در کدام جهت؟

همانطور که دیدیم، دو محرک اصلی برای توسعه علم باز وجود دارد. اول، دیجیتال شدن اطلاعات، روش‌های جدیدی برای تولید، ارتباط و ذخیره دانش علمی به ارمغان آورده است. دوم، این انتظار که روش‌های جدید تعاملات علم و جامعه را تسهیل کنند، با انتقادهایی از تأثیر اجتماعی علم و امید به پاسخگوتر کردن تحقیقات به نیازها، خواسته‌ها و آرمان‌های جامعه همراه بوده است.

بسته به اینکه چرا علم باز را دنبال می‌کنیم و معتقدیم علم باز چه کاری می‌تواند انجام دهد، برنامه‌های بسیار متفاوتی برای پیاده‌سازی آن ایجاد شده است. برخی از دیدگاه‌ها بیشتر بر افزایش کارایی در نظام تحقیقاتی تمرکز دارند، برخی دیگر بر توسعه فناوری‌های پلتفرم، گسترش دسترسی به اطلاعات یا عمدتاً به مشارکت مربوط می‌شوند. در حالی که اصولاً انتظار می‌رفت این دیدگاه‌ها به موازات هم پیش بروند و یکدیگر را تکمیل کنند، اما در اجرا، تنش‌ها و پویایی‌های متناقضی به وجود آمده است.

اگر علم باز را به عنوان دگرگونی نظام تحقیقاتی درک کنیم، هر دیدگاهی درباره علم باز، تحقیقات را در جهتی ناسازگار با دیدگاه‌های دیگر پیش می‌برد. برای مثال، توسعه علم باز از نظر پلتفرم‌های اطلاعاتی اغلب با علم باز به عنوان فراگیری و مشارکت در تنش قرار می‌گیرد، زیرا برخی از بخش‌های جمعیت جهان فاقد زمینه یا ظرفیت‌هایی هستند که به آنها اجازه می‌دهد از طریق این پلتفرم‌ها مشارکت کنند. یا به عنوان مثال، دسترسی آزاد بیشتر از طریق مدل پرداخت با علم باز از نظر برابری (زیرا پژوهشگران در خاستگاه‌های کم‌درآمد نمی‌توانند پرداخت کنند) و یکپارچگی (زیرا دقت فرایندهای بررسی برخی مجلات پرداخت برای انتشار، مانند [Frontiers](#) یا موسسه انتشارات دیجیتال چند رشته‌ای، قابل تردید است) مغایرت دارد.

خلاصه اینکه، یک آینده علم باز واحد برای رسیدن وجود ندارد بلکه آینده‌های بالقوه متفاوتی وجود دارند که به انواع خاصی از علم باز منجر می‌شوند. بنابراین، سؤالی که باید پرسیده شود نه درباره میزان پیشرفت به سمت علم باز بیشتر بلکه درباره این است که کدام نوع علم باز توسعه یافته و پذیرفته شده، به دست چه کسانی و با چه پیامدهایی.

فیلیپ میروفسکی، پژوهشگر اقتصادسیاسی علم، هشدار داده است که علم باز رایج، مرتبط با زیرساخت اطلاعات، به شدت با «سرمایه‌داری پلتفرمی» (مقایسه کنید با «سرمایه‌داری نظارتی» شوشانا زوبوف) ارتباط دارد و خطراتی مشابه با رسانه‌های اجتماعی مانند گوگل و فیسبوک را در بر دارد: کنترل اطلاعات تحقیقات عمومی در مراحل مختلف فرآیند تحقیق (از یادداشت‌های آزمایشگاهی تا انتشار تا تحلیل‌های ارزیابی) به دست شرکت‌های انحصاری مانند الزویر، کلاریویت یا اشپیرینگر-نیچر با قدرت شکل دادن به رفتار جمعی و دیدگاه‌های علمی. این شرکت‌ها، اغلب با حمایت سیاست‌های آمریکا و اروپا (مانند طرح اس اولیه)، نه تنها در حال استخراج ثروت از جنوب جهانی هستند بلکه در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند بازنمایی‌هایی از علم تولید کنند که ممکن است هژمونی‌های شمال جهانی را از نظر قابل رؤیت‌تر کردن مسائل علمی، رشته‌ها، زبان‌ها، ارزش‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی اصلی آن تقویت کنند.

با این حال، به موازات و در اصطکاک با این پلتفرم‌ها، ابتکارات جمعی هم در جنوب جهانی و هم در شمال جهانی در حال توسعه هستند که جایگزین‌هایی را برای مسیرهای علم باز متنوع و فراگیر ارائه می‌دهند؛ به عنوان مثال، [La Referencia](#)، تحقیقات مشارکتی در آسیا، پروژه دانش عمومی، یا اعلامیه بارسلونا. این سؤال همچنان باقی است که کدام یک از اینها با عدالت معرفت‌شناختی در آینده‌های جایگزین علم باز بیشتر همسو هستند.

< علم باز به دست چه کسی؟ علم باز برای چه کسی؟

پیشنهادنامه یونسکو ۲۰۲۱ درباره علم باز در بازتعریف علم باز با ایجاد برابری و منافع جمعی به عنوان ارزش‌های کلیدی مسیرهایی که باید دنبال شوند، بسیار مهم بوده است. با تکیه بر این اصل اعلامیه جهانی حقوق بشر که «هر کس حق دارد آزادانه [...] مشارکت کند و در پیشرفت علمی و مزایای آن سهیم باشد»، این پیشنهادنامه علم را به عنوان یک کالای عمومی جهانی می‌داند و «باز بودن» در علم باز را وسیله‌ای برای عمومی و جهانی کردن واقعی دانش می‌داند.

با این حال، همانطور که میشل کالون استدلال کرده است، علم یک کالای

نمی‌کند. به همین دلیل است که مسیری که علم باز با تمرکز بر دسترسی رایگان به محصولات علمی در پیش گرفته است، منجر به برابری و عدالت معرفت‌شناختی بیشتر نمی‌شود.

< زمینه‌سازی باز بودن: از «دسترسی به یافته‌ها» تا «ارتباطات» >

با وجود همه این‌ها، اشکال جایگزین انجام علم باز می‌تواند منجر به برابری و تأثیر شود. شبکه علم باز و مشارکتی در توسعه (Open and Collaborative Science in Development Network)، به رهبری لزی چان، این موضوع را مطرح کرد که باز بودن نیاز به زمینه‌سازی دارد. تنها در یک زمینه خاص است که پژوهشگران و ذینفعان می‌توانند اشکال خاصی از مشارکت و ارتباط را توسعه دهند که دانش علمی را برای گروه‌های اجتماعی خاص، مانند اجتماعات حاشیه‌نشین، ارزشمند می‌سازد.

این زمینه‌سازی صرفاً با تمرکز بر دسترسی دیجیتال محصولات تحقیقاتی به دست نمی‌آید. در عوض، همانطور که سایننا لئونلی در کتاب اخیر خود استدلال کرده است، تمرکز باید بر فرآیندهای تبادل دانش بین پژوهشگران و اجتماعات باشد. این فرآیندها اغلب از دسترسی آزاد به محصولات دیجیتال سود می‌برند. با این حال، اشکال و پلتفرم‌های خاص مورد استفاده، بسته به شرکت‌کنندگان در یک فرآیند تبادل دانش خاص، متفاوت خواهند بود.

جنبش علم باز وعده عدالت معرفت‌شناختی را داده است. بسیاری از فعالان فکر می‌کنند که بازیگران خصوصی، عمدتاً ناشران انحصاری، از پیشرفت‌های کنونی به نفع خود بهره برده‌اند، اما شاید زیرساخت‌های تحقیقاتی بزرگی در رشته‌های قدرتمند (مانند ژنومیک و فیزیک ذرات) نیز داشته باشند. علم باز باید برای بازیابی قدرت‌های بخش خود و مراقبت از برابری و فراگیری، خود را نه بر حسب محصولات و پلتفرم‌های فناوری (که بسیاری از آنها متعلق به صنعت یا «علم بزرگ» هستند) بلکه در خود فرآیندهای تبادل دانش در محیط‌های فروتنانه‌تر در طیف بسیار گسترده‌تری از جوامع انسانی بازتعریف کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Ismael Ràfols <i.rafols@cwts.leidenuniv.nl>

عمومی متعارف نیست زیرا سرمایه‌گذاری قابل توجهی در ظرفیت‌ها نه تنها برای مشارکت در تولید آن بلکه همچنین برای بازتولید، نگهداری و استفاده از آن لازم است. هر شهروند می‌تواند بالقوه هوای پاک (یک کالای عمومی) را بدون تلاش خاصی و حتی بدون اینکه لزوماً از آن آگاه باشد، تنفس کند. اما برای مشارکت در تولید و استفاده از دانش علمی، دانش قبلی و منابع و قابلیت‌های مکمل ضروری هستند.

به عنوان مثال، در مورد تخصص: ممکن است ما به آثار علمی درباره سرطان دسترسی داشته باشیم. اما برای تشخیص بیماری، تنها متخصصان می‌توانند از آن آثار علمی برای تصمیم‌گیری درباره درمان‌های مناسب استفاده کنند. بقیه ما باید به گزارش‌هایی که برای مخاطب عمومی تهیه شده‌اند، تکیه کنیم؛ بنابراین، این مطالب (به جای مقالات علمی) برای اشتراک‌گذاری دانش، امر کلیدی محسوب می‌شوند.

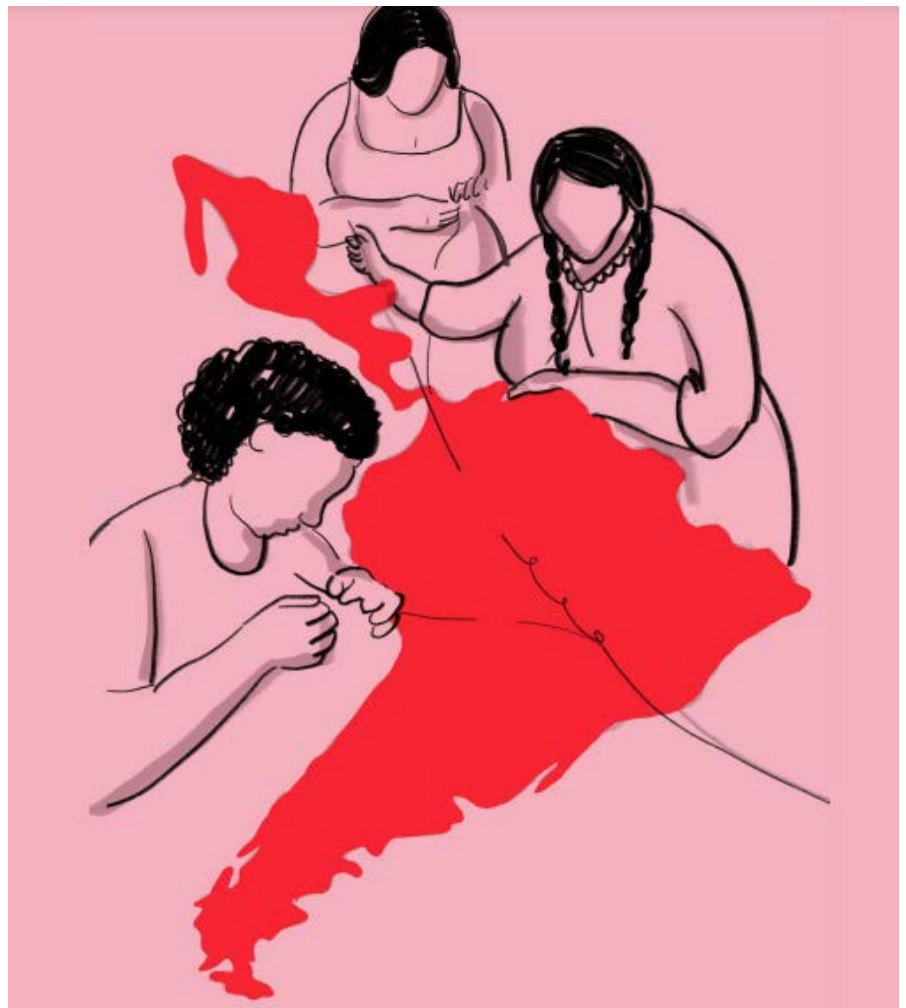
در مورد منابع، ممکن است فرض شود که پژوهشگران در کشورهای با درآمد متوسط-پایین به وسایط‌هایی با داده‌های علمی دسترسی دارند. با این حال، در عمل، آنها اغلب نمی‌توانند از آنها استفاده کنند زیرا تحلیل داده‌ها نیاز به برخی زیرساخت‌ها یا پرسنل خاصی دارد که بضاعتش را ندارند؛ در بدترین سناریوها، ممکن است اتصالات اینترنتی گران، ضعیف یا مسدود (به دلیل تحریم‌ها) داشته باشند.

خلاصه، اطلاعات علمی قابل دسترس آنلاین اغلب نمی‌تواند برای اهداف خوب بسیج شود، به ویژه در جنوب جهانی. قابل دسترس کردن محصولات علمی (مقالات، داده‌ها، نرم‌افزارها، و غیره) به صورت باز می‌تواند به سازمان‌ها و شرکت‌هایی سود برساند که دارای قابلیت‌ها و منابع قوی هستند. با این حال، تلاش‌های هدفمندی برای «انتقال» و سازگاری لازم است تا این دانش به اکثر جمعیت‌های جهان برسد و از آن بهره‌مند شوند. صرفاً قابل دسترس کردن الکترونیکی دانش عمدتاً به نفع کسانی است که از قبل به آن دسترسی دارند و مشارکت یا اشتراک در مزایای علم را برای بسیاری از جمعیت جهان تقویت

< قـطـبـیـشـدن و منازعه سیاسی: بینش‌هایی از آمریکای لاتین

گابریل کسلر، شورای ملی تحقیقات علمی و فنی - دانشگاه ملی لاپلاتا/دانشگاه ملی سن مارتین آرژانتین و گابریل وومارو، شورای ملی تحقیقات علمی و فنی - دانشگاه ملی سن مارتین آرژانتین

امتیاز عکس: ماثوس ریز، @o.ribs، ۲۰۲۱.



افزایش یافته است و با پاندمی عمیق‌تر شده است. جلوه‌های آن عبارتند از اعتراضات گسترده، تغییر در رفتار انتخاباتی، نگرش منفی نسبت به دموکراسی و ظهور طرح‌های پیشنهادی رادیکال دست راستی.

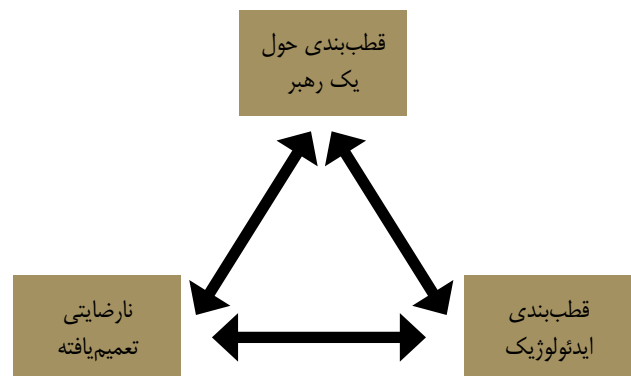
در این بستر دو پرسش مطرح می‌شود که قصد داریم به آنها بپردازیم. سازماندهی منازعات در کشورهای مختلف چگونه است؟ پیامدها و چالش‌های این منازعات برای دموکراسی در منطقه چیست؟ پروژه قطبی‌شدن، دموکراسی

همان‌طور که گابریل بنزا و گابریل کسلر نشان داده‌اند، آمریکای لاتین از سال ۲۰۱۹ در حال تجربه دوره‌ای از نارضایتی و منازعه اجتماعی و سیاسی روزافزون است که با پاندمی کووید ۱۹ در سال ۲۰۲۰ وخیم‌تر شد. نیروهای چپ که در آغاز قرن بیست و یکم بر آتش تغییرات دمیدند، به «دم و دستگاهی» تبدیل شدند که باید با آن درمی‌افتادید. در عین حال ظهور اپوزسیون دست راستی خبر از چرخشی سیاسی می‌داد، اما این تغییر اتفاق نیفتاد. نارضایتی سیاسی در آمریکای لاتین با پایان یافتن رونق کالایی (commodity boom)

و حقوق در آمریکای لاتین (پولدر) که بودجه آن از سوی بنیاد فورد تأمین می‌شود، برای پاسخ به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر، تحقیقات تطبیقی جامعی را در پنج کشور (آرژانتین، برزیل، کلمبیا، السالوادور و مکزیک) انجام داد

ما بر پایه تحقیقاتمان ادعا می‌کنیم که پس از پایان رونق کالایی، منازعه اجتماعی در آمریکای لاتین را می‌توان ذیل سه گونه سناریو چهارچوب‌بندی کرد: **قطبی‌شدن ایدئولوژیک با مؤلفه‌های عاطفی، قطبی‌شدن حول یک رهبر نوظهور و نارضایتی تعمیم‌یافته**. این سه گونه پویا هستند و همان‌طور که در شکل ۱ نشان داده شده است، از یک توالی از پیش‌تعیین شده پیروی نمی‌کنند.

سناریوهای نارضایتی در آمریکای لاتین معاصر



شکل ۱.

< تحلیل سه مورد: برزیل، کلمبیا و مکزیک

آرژانتین و برزیل همچون اروگوئه در میان کشورهای مطالعه‌شده در پولدر، مواردی از قطبی‌شدن ایدئولوژیکند. نارضایتی تعمیم‌یافته در کلمبیا و با تفاوت‌های ظریف در پرو و اکوادور رخ داده است. موارد قطبی‌شدن حول یک رهبر مواردی در مکزیک تحت رهبری آندراس مانوئل لویز اوبرادور و السالوادور تحت رهبری نجیب بقیله رخ داده است. ما سه مورد را برای نشان دادن این سناریوها بررسی خواهیم کرد.

قطبی‌شدن در برزیل در دهه اول قرن جاری با «پرچم‌های چپ» آغاز شد که حول یک ائتلاف اجتماعی-سیاسی مستحکم شامل اتحاد بین حزب کارگر (Partido dos Trabalhadores به زبان پرتغالی)، اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی ساخته شد. همان‌طور که **سینگر** استدلال می‌کند، دولت‌های حزب کارگر، سیاست‌های بازتوزیعی را همراه با سیاست‌های مترقی فرهنگی، جنسیتی و حقوق بشری عرضه کردند. **ساموئل و زوکو** نشان می‌دهند که وقتی بولسونارو در صحنه انتخاباتی ظاهر شد، توانست گزیندگانی متفرقه و ناهمگون را نمایندگی کند که آنچه آنها را گرد هم آورده بود، نپذیرفتن حزب کارگر و همچنین، همان‌طور که **سانتوس و تانشیت** و **رنو** نشان داده‌اند، مخالفتشان با جناح راست جریان اصلی بود چون طیفان فرهنگی و اقتصادی علیه لولا و حزبش را به طور کامل نمایندگی نمی‌کرد.

در کلمبیا، **بوترو، لوسادا و ویلز-اوترو** نشان دادند که آلواریو اوریبه در سال ۲۰۰۲ به عنوان بدیلی اقتدارگرا برای نامزدهای حزب سنتی ظاهر شد (با

اینکه رهبر حزبی لیبرال بود). او در چهارچوب «امنیت دموکراتیک» بر پایه سیاست‌های تدریجانه درباره درگیری‌های مسلحانه داخلی برند حزبی موفق را ایجاد کرد. همه‌پرسی ۲۰۱۶ درباره توافق‌نامه‌های صلح با میزان بالای قطب‌بندی انتخاباتی و همگرایی راهبردی مخالفان توافق‌نامه‌ها و محافظه‌کاران مذهبی همراه بود. با این حال غیرحزبی بودن رأی‌گیری مانع از شکل‌گیری ائتلاف‌های اجتماعی-سیاسی شد که بتواند برنامه‌های عمل متفاوتی را برای رأی‌دهندگان تدوین کنند. در سال ۲۰۱۸، یک گزینه گزیننده (electoral) چپ در سطح ملی به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری راه یافت. در سال ۲۰۲۲ این نیرو رهبر خود، گوستاو پترو را به قدرت رساند.

مکزیک پس از بیش از ۷۰ سال تسلط حزب انقلابی نهادی (Partido Revolucionario Institucional) وارد قرن بیست و یکم شد و فرایند گشایش دموکراتیک را طی کرد. یک نظام رقابتی با سه نیروی گزیننده اصلی پدیدار شد: حزب انقلابی نهادی، قدرت خود را به عنوان حزبی فراگیر با مؤلفه‌های ایدئولوژیک پراکنده حفظ کرد؛ حزب کنش ملی (Partido Acción Nacional)، حزبی محافظه‌کار؛ حزب دموکراتیک انقلابی (Partido Revolucionario Democrático)، یک حزب میانه چپ. حزب دموکراتیک انقلابی طی انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۶ جذب جنبشی جدید، این بار با رنگ‌وبوی جدی بازسازنده شد: جنبش بازسازی ملی (Movimiento de Regeneración Nacional: Morena) که بخش زیادی از رهبران و بدنه حزب دموکراتیک انقلابی را جذب خود کرد. رهبر جنبش مورنا، آندریاس مانوئل لویز اوبرادور (معروف به آملو) در سال ۲۰۱۸ با گفتمانی علیه تشکیلات سیاسی و «امتيازات» به رئیس‌جمهوری رسید. کلودیا شینباوم، از همان حزب در سال ۲۰۲۱ با درصد بالایی از آراء انتخاب شد.

< سناریوهای ملی و نارضایتی در سطح جامعگانی

سناریوهای مختلف ملی چه تأثیری بر ساختار نارضایتی در سطح جامعگانی می‌گذارند؟ ما در استدلالمان، همگام با بحث **کن رابرتز** درباره سناریوی سیاسی پسانتولیبرال در آمریکای لاتین، عواملان نمایندگی را همچون چهارچوب‌هایی می‌دانیم که جامعه در درون آنها نارضایتی را سازماندهی می‌کند. به عنوان مثال **کسلر، میسکولچی و وومارو**، در مورد برزیل نشان می‌دهند که رأی‌دهندگان حزب کارگر درباره مسائل فرهنگی و اقتصادی مواضع مترقی دارند. رأی‌دهندگان به بولسونارو در هر دو بعد محافظه‌کارترند. در سناریوهای نارضایتی تعمیم‌یافته نسبت به نخبگان، احزاب صحنه انتخابات را سازماندهی می‌کنند اما عواملان ضعیفی برای نمایندگی‌اند و بنابراین نزاع را در سطح جامعگانی سازماندهی نمی‌کنند. این وضعیت در کلمبیا نیز برقرار است، جایی که **کسلر و همکارانش** نشان می‌دهند که ترجیحات انتخاباتی و مواضع ایدئولوژیک همبستگی اندکی با هم دارند. وقتی یک سناریوی قطبی‌شده بر محوریت یک رهبر ایجاد می‌شود، این قطب‌بندی در سطح انتخابات عمل می‌کند اما ترجیحات و مطالبات را درون برنامه‌های اصلی جامعه تنظیم نمی‌کند. در مکزیک نیز مانند کلمبیا، ترجیحات انتخاباتی و مواضع ایدئولوژیک همبستگی ضعیفی با هم دارند.

سه سناریویی که تعریف کرده‌ایم بر ابعاد مختلف ساختاردهی به منازعه هم تأثیر گذاشته‌اند. اولین اثر آشکار بر سیاسی‌شدن برنامه‌های عمل در سطح جامعگانی بود. بین سطح بالای قطبی‌شدن و افزایش علاقه به سیاست

تضاد آشکاری را می‌توان دید. در حالی که در مکزیک، همسویی ایدئولوژیک نیز پراکنده است. با وجود این، شخص آملو می‌تواند یا به بازتنظیم ایدئولوژیک جامعه منجر شود، یا به تجربه کم‌دوام‌تر استیضاح پوپولیستی تبدیل شود.

< مفهوم‌سازی سناریوها و وضعیت‌های قطبی‌شده

ماهیت پویای مفهوم‌سازی ما از سناریوها دلالت‌هایی در وضعیت‌های قطبی‌شده [نیز] دارد. می‌دانیم که قطبی‌شدن اثرات نابرابری بر پایداری دموکراتیک می‌گذارد. نارضایتی را سازماندهی می‌کند و سطوح بالای سیاسی‌شدن را موجب می‌شود، اما در عین حال خصومت بسیار زیادی را نیز در سطح جامعگانی تولید می‌کند.

سناریوهای قطبی‌شدن پیرامون رهبری نوظهور می‌تواند فضا را برای رشد جهت‌گیری‌های اقتدارگرایانه فراهم کند. در مکزیک که ریاست‌جمهوری کلاودیا شینبوم به نظر می‌رسد نوید تقویت دموکراسی را می‌دهد، چنین رخ نداده است. اما در موارد دیگر، رهبران نوظهوری که وعده تبدیل نارضایتی دیرینه به امید تغییر را می‌دهند، ممکن است نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از دموکراسی‌های غیرلیبرال باشند، چیزی که می‌توان در مورد بوکله در السالوادور، یا در چرخش به راست افراطی با آینده‌ای نامعلوم، مانند نمونه میلی در آرژانتین مشاهده کرد.

سرانجام، موارد نارضایتی تعمیم‌یافته به‌نظر می‌رسد در آمریکای لاتین رایج‌تر از هر چیز باشند. نارضایتی از دموکراسی، سطح پایین مشارکت در انتخابات و ناتوانی جامعه در تبدیل نارضایتی به کنش تحول آفرین به سناریوی ناپایداری سیاسی شدید اشاره دارد که افق روشنی برای تغییر در آن دیده نمی‌شود. ■

ارتباط با نویسنده:

Gabriel Kessler <gabokessler@gmail.com>

* نسخه پیشین این مقاله در مجله ریویو دموکراسی منتشر شده است.

همبستگی وجود دارد. عقاید به وضوح با رأی‌ها همخوانی دارد. این ایده‌ها در نسبت با چهارچوب‌هایی هستند که ائتلاف‌های اجتماعی-سیاسی ارائه می‌کنند. در برزیل مناقشات و زبان بیشتر حول حقوق و کمتر درباره معیارهای فردی است. هم در مکزیک و هم در برزیل، علاقه به سیاست و مصرف اطلاعات سیاسی بیشتر است. از سوی دیگر، کلمبیا کمتر از همه سیاسی است و چهارچوب‌های مذهبی وزن بیشتر و در مصرف اطلاعات سیاسی وزن کمتر را دارد.

دوم، این سناریوها بر هم‌سویی‌های ایدئولوژیک نارضایتی نیز تأثیر دارد. سطوح بالای همسویی نشان می‌دهد که چهارچوب‌هایی که مواضع برنامه‌های عمل را تعیین می‌کنند از تقسیم‌بندی چپ-راست (با خصایص ملی) پیروی می‌کنند که معمولاً در پیوند با ائتلاف‌های اجتماعی-سیاسی اصلی رقیبند. در برزیل که در آن قطب‌بندی ایدئولوژیک جریان دارد، می‌توان مرز ایدئولوژیک میان رأی‌دهندگان به دو گزینه رقیب را تشخیص داد. در کلمبیا، نارضایتی تعمیم‌یافته غالب است. فقدان فرصت‌ها و نگرش منفی به نخبگان درکی ناهموار از زمین بازی ایجاد می‌کند: همه‌چیز را نخبگان سیاسی و فقط برای نفع خودشان ترتیب داده‌اند. ایده ناهمواری زمین بازی، بی‌تفاوتی و خشم ایجاد می‌کند. در مکزیک، عامل مهم عامل اخلاقی است و قهرمانان تاریخمتأخر این کشور را به ویژه در ارتباط با فساد و امتیازات زیر سوال می‌برد.

میزان و محتوای قطب‌بندی عاطفی نیز در این سه سناریو متفاوت است. برزیل با قطب‌بندی ایدئولوژیک بالاترین سطوح بی‌اعتبارسازی اخلاقی رقیب را به نمایش می‌گذارد. بنابراین قطب‌بندی عاطفی به‌جای آنکه جایگزین همسویی ایدئولوژیک شود، به آن بازخورد می‌دهد. در کلمبیا که نگرش منفی نسبت به دیگری تنها در میان گروه‌های کوچک و سرسخت رأی‌دهندگان دیده می‌شود،

< هائیتی: زوال یک دولت

ژان ماری تئودا، مرکز تحقیقات سازماندهی و انتشار اطلاعات جغرافیایی، دانشگاه پاریس ۱ پانتئون سوربون، فرانسه

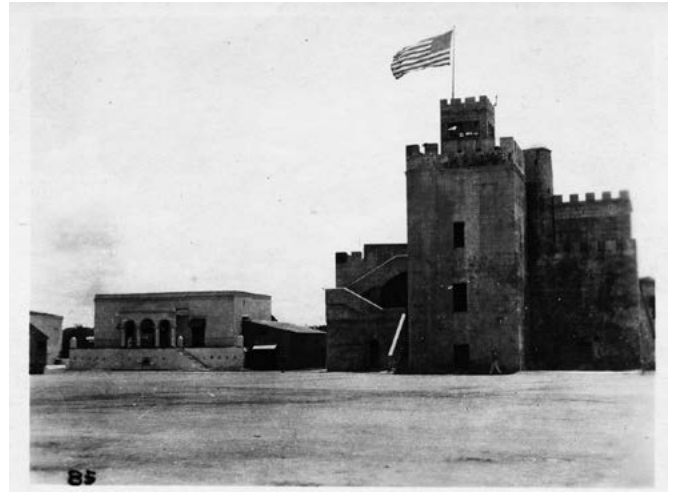
شوند؟ این پرسش درست به اندازه انگیزه پشت جنایت اهمیت دارد. قاتلان توانستند بدون هیچ زنگ خطر یا واکنشی از سوی مأموران مسئول امنیت رئیس دولت، وارد اقامتگاه رئیس‌جمهور شوند و خارج شوند. این اعدام عملیاتی به سبک مافیایی بود که همزمان هشداری به شاهدان بود که سرشان به کار خودشان باشد.

< انتخابات مشکوک، درگیری‌های مداوم و فروپاشی نظم و قانون

رئیس‌جمهوری مویس در زمان ترورش، شخصیتی نامحبوب بود. او که در سال ۲۰۱۶ انتخاب شد، پس از فرایند انتخاباتی‌ای به قدرت رسید که نشان از تخلفات متعدد داشت و شورای موقت انتخابات را مجبور کرد که دو بار سر خانه اول برگردد [و روند انتخابات را از نو بررسی کند]. شورای موقت انتخابات که متهم به فساد و سوءاستفاده گسترده از بودجه عمومی ذیل طرح پتروکاریب (Petrocaribe) بود، همچنان بر تصمیمات دولت اثر می‌گذارد و جایگزین ریاست‌جمهوری قلمداد می‌شود. تظاهرات پراکنده برای مطالبه شفافیت در استفاده از بودجه عمومی اختصاص‌یافته برای بازسازی پایتخت پس از زلزله ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰ برگزار شده است. این زلزله موجب خسارات مادی به ارزش تخمینی بیش از ۹ میلیارد دلار شد و ۲۵۰ هزار کشته و مفقود به جا گذاشت.

تظاهرات عموماً از محلات فقیر پایتخت شروع می‌شود و به محله‌های مرفه پتیون‌ویل، جایی که افراد دارای پول و قدرت در آن سکونت دارند، کشیده می‌شود. اعتراضات با وجود اینکه در ابتدا مسالمت‌آمیزند، اغلب به چپاول فروشگاه‌ها، غارت بارخانه‌ها و اقدامات خرابکارانه‌ای منحرف می‌شوند که اغلب دستفروشان خیابانی را هدف قرار می‌دهند.

بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸، پورتوپرنس شاهد درگیری‌هایی بین تظاهرکنندگان و پلیس بود که در جریان آن تبادل آتش سبب کشته شدن قربانیان بی‌نام‌ونشان زیادی شد. در همین حال، کشتن مخالفان منجر به دستگیری یا هیچ شکلی از محاکمه عاملان نمی‌شود. رئیس دولت که خودش از مدافعان تاکتیک‌های قلدرانه برای خلاص شدن از شر مخالفانش بود، سرانجام در همان چاهی افتاد که برای سرکوب مخالفانش در خیابان‌ها کنده بود. قدرتی که تنها به خدمات نفوذی‌های خارجی متکی باشد و از هیچ فرمان دموکراتیکی برای حفظ نظم عمومی پیروی نکند، محکوم به نابودی است. استفاده از شبه‌نظامیان و دسته‌های تبهکار برای حفظ نظم و قانون، انحرافی



امتیاز عکس: شاتراستاک

بر اساس منطق رایج، ترور ابزار سرکوب است که قدرت‌های اقتدارگرا برای مطیع ساختن مردم و تقویت تسلط خود بر افکار عمومی به کار می‌برند. اما امروزه در هائیتی، ترور برای تثبیت قدرت به کار نمی‌رود، بلکه پیامد غیاب قدرت است. از دست رفتن انحصار خشونت مشروع به پخش شدن آن در دست افراد سودجویی شده است که کارکرد حاکمانه تضمین امنیت شهروندان را ایفا می‌کنند. همچنین قشر سرکوب‌شده جامعه که مدت‌ها از طرد اجتماعی و توزیع نابرابر ثروت رنج برده‌اند، با احساس سرخوردگی‌ای مواجهند که به ظهور جنبش‌های ضداجتماعی و خشن، یعنی دسته‌های تبهکار، منجر شده است. قدرت تسلیحاتی این گروه‌ها به حدی است که دولت قادر به شکست آنها نیست.

< ترور، مصونیت و وحشت

رئیس‌جمهور جوونل مویس در ۷ ژوئیه ۲۰۲۱، در حضور همسر و فرزندش ترور شد. به گفته شاهدان، قربانی پیش از آنکه هدف گلوله مرگبار سلاحی خودکار قرار بگیرد، شکنجه شد: دوازده گلوله برای یک نفر. این می‌توانست عنوان فیلمی درجه دو باشد. اما آنچه به هولناکی این انفجار خشونت می‌افزاید، سهولت هراس‌آوری است که قاتلان توانستند با آن، بدون هیچ مزاحمتی، فرار کنند. نیک پیداست که آنها به قدری از مصونیت خود احساس اطمینان می‌کردند که مخفی نشدند و حتی سلاح‌های خود را پنهان نکردند. آنها چطور توانستند بدون روبرو شدن با کوچکترین مانعی وارد اقامتگاه ریاست‌جمهوری

< ظهور جنگ سالاران و شورای انتقالی ریاست جمهوری

بخشی از اپوزسیون در تقابل با انحراف اقتدارگرایانه دولتی ناکارآمد و فاسد در فوریه ۲۰۲۴ خواستار استعفای نخست‌وزیر شدند. هنگامی که مداخله سرکوبگرانه پلیس نتوانست تظاهرکنندگان را منصرف کند، شبه‌نظامیان خصوصی برای کمک به نیروهای انتظامی وارد شدند. دولت از شبه‌نظامیان به عنوان نیروهای کمکی استفاده می‌کند؛ آنها از هیچ قاعده رفتاری و از هیچ قاعده شرافتی پیروی نمی‌کنند. شبه‌نظامی‌ها در محله‌های فقیرنشین قتل عام راه می‌اندازند و ساکنان درمانده را مجبور به فرار از نواحی تحت کنترلشان می‌کنند. رهبران سابق دسته‌های تبهکار، اکنون به عنوان سربازان بدون ارباب عمل می‌کنند و به سردارانی بدل شده‌اند که در حومه شهر قانون خود را تحمیل می‌کنند. اسامی ایزو، لانمو سانجو، تیلایلی، شن مشان و باریکیو، به اندازه وزیران کلیدی دولت معروفند. در این اثناء، دولت به مرور در حال از دست دادن کنترل خود را بر دسته‌های تبهکاری است که خود به ایجادشان کمک کرده است.

دسته‌های تبهکار به مراکز نمادین قدرت یورش بردند و بر این نگرانی دامن زدند که ممکن است باریکیو کاخ ملی را تسخیر کند. بی‌ثباتی دولت به حدی رسید که باندهای مسلح مانع از بازگشت نخست‌وزیر از سفر خارجی به هائیتی شدند و او مجبور به استعفا شد. این شکست فقط فرصتی برای حذف بی‌کفایتی نبود، بلکه فروپاشی اقتدار دولت را نیز آشکار کرد. این اتفاق توضیح می‌دهد که چرا باریکیو در اظهارات عمومی‌اش خواستار مشارکت در قدرت در چهارچوب شورای انتقالی ریاست جمهوری برگزار شده در ۳۰ آوریل ۲۰۲۴ شده است. لفاظی شبه‌انقلابی او در بین جوانانی که انحراف قدرت سیاسی به سمت تبهکاری سرگردانشان کرده، طنین انداخته است.

< ملتی سرگردان

میزان دلسردی متناسب است با مقیاس نابرابری و بغرنجی یافتن راه‌حل برای [حل] ناهمسازی شدید ثروت. ۶۵ درصد از ثروت ملی در دست حدود ۲۰ درصد از جمعیت هائیتی متمرکز شده است، در حالی که ۲۰ درصد از فقیرترین مردم فقط در ۱ درصد از ثروت ملی سهیمند. گویی زمان انقلاب فرارسیده بود اما اکثریت از پیوستن به جنبش امتناع ورزیدند و اقلیتی از فدائیان را به حال خود رها کردند تا مخالفت خود با نظام نابرابر و کژاندیش را با شعارها و آتش ابراز کنند. توده‌های کارگر حومه شهر که سخت درگیر دوام روزمره خودشانند، فرصتی برای تظاهرات ندارند. طبقه متوسط هم که یا در تبعید فرسوده شده است (۸۵ درصد از افراد دارای مدرک کارشناسی ارشد یا بالاتر در خارج از کشور زندگی می‌کنند) یا از ترس خشونت که توده‌های خشمگین به آن متوسل می‌شوند، به اعتراضات نپیوسته‌اند.

الیگارش [هائیتی] در موقعیت متزلزل نظام‌مند خود در رأس هرم اجتماعی‌ای که قاعده‌اش به طرز خطرناکی متورم شده است، با دنیای تبهکارانی که برای ادامه حیات خود با آنها همبسته می‌شود، هردم‌بیشتر در می‌آمیزد. بسیاری از تاجران و سیاستمداران (از جمله سناتورها و نمایندگان) در همه انواع قاچاق دست دارند. هائیتی چه در مرز زمینی با جمهوری دومینکن، چه در مرز دریایی با جامائیکا یا مرز هوایی با ایالت‌های قاره‌ای کارائیب (فلوریدا، کلمبیا، پاناما)

به سمت سبک مافیایی حکمرانی است که به تدریج موجب شده است که قاچاقچیان مواد مخدر هدایت عملیات طراحی شده برای نمایش اقتدار دولت را در دست بگیرند.

< شورش‌ها، دسته‌های تبهکار و قتل سفارشی

استفاده از ارائه‌دهندگان خدمات خصوصی برای تأمین امنیت کارکنان دولت و ایمن‌سازی مهم‌ترین جاده‌های سراسر کشور و مبادی ورودی (بنادر، فرودگاه‌های و گذرگاه‌های مرزی)، برای قاچاقچیان اسلحه مانند اسب تروا عمل کرده است؛ این قاچاقچیان از زمان انحلال ارتش هائیتی در سال ۱۹۹۵ توانسته‌اند با دست بیش از پیش بازتری جابجا شوند. در مارس ۲۰۱۸ در لاسالین، یکی از محروم‌ترین محله‌ها و نقطه آغاز بسیاری از اعتراضات ضددولتی، قتل عام رخ داد. بیش از ۸۰ نفر به دست عاملان جیمی شریزیه، رهبر دسته‌ای تبهکار، به قتل رسیدند. برخی از آنها سلاخی و کباب شدند، موضوعی که با نگاه به گذشته، لقب «باریکیو» را توجیه کرد؛ لقبی که زمانی به شریزیه داده شده بود چون مادرش در پیاده‌روی شهر سوسیس کبابی می‌فروخت. تا به امروز نه بازداشتی صورت گرفته و نه تفحص عمومی انجام گرفته است، در حالی که بستگان قربانیان به سبب ترس از انتقام‌جویی سکوت کرده‌اند.

در ژوئیه ۲۰۱۸، اعتراضات شدت گرفت و دولت با شورش و خیابان‌های سنگر‌بندی‌شده روبرو شد. علی‌رغم بی‌اعتباری دولت و انسداد یک‌هفته‌ای جاده‌های اصلی پایتخت، دولت توانست قدرت را حفظ کند، اما به بهای سرکوب خونینی که دسته‌های تبهکار سازماندهی کردند. در محله‌های فقیر صحنه‌های هولناک جابه‌جا بیشتر می‌شد. غیرنظامیان خود را در برابر دسته‌های تبهکار مسلح بی‌دفاع یافتند؛ دسته‌هایی که بدون هیچ دخالتی از سوی پلیس، می‌کشتند، تجاوز می‌کردند و خانه‌ها را به آتش می‌کشیدند. مخالفان دولت بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۱، به‌طور نظام‌مند به قتل رسیدند، بدون اینکه برای مرتکبانش عواقبی داشته باشد. مونفریه دوروال در ۲۸ اوت ۲۰۲۰ ترور شد و آنتوانت دوکلر در ۲۹ ژوئن ۲۰۲۱. اولی وکیل و رئیس کانون وکلای پورتو پرنس و متخصص خبره قانون بود و مشروعیت طرح رئیس‌جمهور برای اصلاح قانون اساسی از طریق رفراندوم را زیر سوال برد. دومی روزنامه‌نگاری منتقد دولت بود. هر دو در شرایطی ترور شدند که هنوز مبهم است، اما حاکی از این است که به دستور کاخ [ریاست‌جمهوری] انجام شده است.

این پس‌زمینه‌ای است که رئیس‌جمهور جوئل مویس در مقابل آن ترور شد. آرل آنری به عنوان نخست‌وزیر زمام امور را به دست گرفت اما حامیان فرد قبل از او، که تنها دو روز مانده به قتل برکنار شده بود، با قدرت او درافتادند. دولت آنری از ژوئیه ۲۰۲۱ تا سقوطش در فوریه ۲۰۲۴ با درماندگی تماشا کرد که ۸۰ درصد از منطقه شهری پورتو پرنس به دست دسته‌های تبهکار مسلحی تسخیر شد که تحت ائتلافی جنایت‌کارانه به نام «ویو آنسام» (Viv Ansanm) مجموعاً معادل با بیش از ۶۰۰ هزار سلاح جنگی، قدرت تسلیحاتی در اختیار داشتند. جیمی شریزیه که با مشت آهنین این کارتل از تبهکاران را رهبری می‌کند، نخستین حملات خود علیه دولت مرکزی را در ژانویه ۲۰۲۴ آغاز کرد. رهبر دسته تبهکار برای توجیه اقداماتش زبانی شبه‌انقلابی به کار می‌گیرد. تبهکارانش درحالی‌که در فقیرترین محله‌های پایتخت (بل ایر، دلماس، گراند راوین و جز اینها) ویرانی به بار می‌آورند، ادعا می‌کنند که مدافع ستم‌دیدگانند.

در مرکز شبکه‌ای قرار دارد که به اقتصاد غیرقانونی اسلحه و مواد مخدر متصل است. این شبکه نهایتاً در بافت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هائیتی ریشه دوانیده، تا جایی که عرصه عمومی را نیز آلوده کرده است.

< آمد و شدها و ماندن در حاشیه

نیروهای مسلح هائیتی را رئیس‌جمهور ژان برتران آریستید در بازگشتش از تبعید در سال ۱۹۹۴ متحل کرد. پس از یک دهه که با افزایش خشونت همراه بود، کشور بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۷، به لطف حضور مأموران سازمان ملل از یک دوره آرامش نسبی برخوردار شد. مأموریت ثبات سازمان ملل در هائیتی (United Nations Stabilization Mission in Haiti) با بیش از ۱۰ هزار سرباز و افسر پلیس، در برقراری آرامش در پرخطرترین مناطق پایتخت نقش داشته باشد، اما به بهایی غالباً خونین. این «آرام‌سازی» که به‌ویژه به دست پلیس نظامی برزیل انجام می‌شد آثار خود را بر خاطره‌ها و روی دیوارها باقی گذاشته است. پلیس ملی در سال ۲۰۱۸ می‌توانست تنها روی ۱۰ هزار افسر در حال خدمت حساب کند، اکنون گفته می‌شود این تعداد به دلیل فرار کارکنانی که جذب تسهیلات موقت ارائه‌شده از سوی دولت ایالات متحده برای مهاجرت بدون ویزا به این کشور شده‌اند، به ۷ هزار افسر رسیده است.

بنابر گزارش‌ها در منطقه شهری پورتوپرنس صدها دسته تبهکار وجود دارد. آنها در فوریه ۲۰۲۴ زیر پرچم ویو آنسام، به سرکردگی جیمی شریزیه (ملقب به باریکیو) همبسته شدند و همان‌طور که گفتیم به کرسی‌های قدرت هجوم بردند. آنها پس از حمله به ندامتگاه ملی و آزاد کردن هزاران زندانی، از جمله جنایتکارانی که محکوم به حبس طولانی‌مدت بودند، به مدارس، ایستگاه‌های پلیس، کلیساها، کتابخانه‌ها و معابد حمله کردند. آنها به معنی واقعی کلمه تا پله‌های کاخ پیش رفتند، به طوری که پارک شان دو مارس، قلب قدرت در پایتخت، به معنی واقعی و به طور استعاری، تبدیل به میدان نبرد شد.

«حاشیه کشور» (یعنی شهرستان‌ها) نسبتاً از خشونت دسته‌های تبهکار در امان مانده است. برخلاف پایتخت که بی‌اعتنایی در آن آسان‌تر است، در شهرستان‌ها نگرانی محله‌ای همچنان در مقابل بروز برخی از گرایش‌های ضداجتماعی مانع ایجاد می‌کند و چون همبستگی اجتماع همچنان در مقابل متجاوزان کارگر می‌افتد، جرم و جنایت بستر مناسبی برای رشد پیدا نمی‌کند.

محله‌های زاغه‌نشین بدل به نواحی بی‌قانونی شده‌اند که اخاذی، دزدی و تجاوز در آنجا تبدیل به قاعده شده است. مهاجرت شهری این محله‌ها را از ساکنانشان خالی کرده است و آنها به دنبال پناه آوردن به شهرستان‌ها هستند.

محله‌های مرفه‌تر تحت تأثیر قرار نگرفته‌اند اما ثروتمندان گوش‌به‌زنگند: آنها هدف گروگان‌گیری قرار می‌گیرند که در کنار جاده‌های اصلی در کمینشان نشسته‌اند.

در این شرایط به نظر نمی‌رسد هیچ کشوری بخواهد به هائیتی کمک برساند. زیرا از گرفتار شدن در گرداب خشونت که گویی در حال بلعیدن کشور

است، هراس دارند. دومینیک‌ها که مستقیماً در معرض تهدیدند، در حال ساخت ۱۶۰ کیلومتر دیوار در مرزی هستند که کمی بیشتر از ۳۷۰ کیلومتر طول دارد. کوبایی‌ها به دلیل تحریم‌های ایالات متحده که از سال ۱۹۶۲ بر کشورشان تحمیل شده است، از معادله خارجند. ایالات متحده - تنها کشوری که در موقعیتی است که تأثیر چشمگیری بر وضعیت دارد - هیچ کاری برای متوقف کردن قاچاق اسلحه از فلوریدا به این کشور انجام نمی‌دهد. همان‌طور که گفتیم بنا بر گزارش‌ها بیش از ۶۰۰ هزار سلاح جنگی در هائیتی در چرخه گردش است. ایالات متحده در عوض تصمیم گرفت از کنیا بخواهد مأموریت صلحی را رهبری کند که سازمان ملل به دلیل عدم توافق شورای امنیت دیگر نمی‌تواند عهده‌دار آن باشد.

هائیتی در مقابله با جرم جهانی‌شده، در خط مقدم دموکراتیزاسیون قرار دارد. این کشور برای دریافتی با شبکه‌های مافیایی و انجمن‌های تبهکاری تنها مانده است؛ این شبکه‌ها و انجمن‌ها پایگاه‌های محکمی در فلوریدا، آمریکا جنوبی و در جزیره هیسپانیولا دارند. این شبکه‌ها همچنین ظرفیت بسیج منابع مالی و انسانی را دارند که دولت از آن ظرفیت بی‌بهره است.

< تنهایی نامیدانه

زیربنای ناآرامی‌های پراکنده‌ای که پایان دوره ریاست‌جمهوری جوونل مویس را رقم زد، خشم عمیق مردمی بود که در فلاکت ساختاری غوطه‌ور شده بودند. بیش از یک سوم جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند. حواله‌های اسالی از دیاسپورا، بالغ بر ۴ میلیارد دلار در سال است که تنها اساسی‌ترین نیازهای غذایی را تأمین می‌کند، اما کشور به اندازه‌ای کالا و خدمات تولید نمی‌کند که بدون کمک رسمی توسعه‌ای - که یک‌سوم از بودجه دولت را تشکیل می‌دهد - بتواند سر کند. دولت به لطف تزریق دوگانه حواله‌های مهاجران و بودجه‌های کمکی از سوی کشورهای دوست سرپا می‌ماند، اما در دورانی که اهداکنندگان بین‌المللی اولویت‌های دیگری برای پیشبرد دارند، سرنوشتش چندان روشن به نظر نمی‌رسد. افزایش تورم در دوره ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ و فرسایش قدرت خرید فقیرترین افراد، آسیب‌پذیرترین اقشار را به خیابان‌ها آورده است. جوانان محله‌های محروم سیتة سولی، کنعان، پرینر، کارفور که فاقد تحصیلات و چشم‌اندازی برای آینده‌اند، طعمه سیاست‌های افراطی‌ای شده‌اند که از آنها به عنوان سپر انسانی در خشونت‌آمیزترین تظاهرات استفاده می‌کنند و طعمه دسته‌های تبهکاری شده‌اند که آنها را برای ارتکاب وحشیانه‌ترین اعمال خشونت‌آمیز به خدمت می‌گیرند.

در دیالکتیک مبارزه طبقاتی حاشیه‌نشینان در سطح سرزمینی نبرد را برده‌اند. تبهکارانی که قبلاً کنترل فقیرترین محله‌های پایتخت را در دست داشتند، کنترل خود را تا مرکز شهر و پرفرفت‌وآمدترین جاده‌ها به سمت شهرستانها گسترش داده‌اند و بیش از ۸۵ درصد از ناحیه شهری پورتوپرنس را پوشش می‌دهند. فروپاشی دولت نتیجه این منطق جنایتکارانه است. ترور به شیوه‌ای که دسته‌های تبهکار انجام می‌دهند و در شبکه‌های اجتماعی به نمایش می‌گذارند، به افراط رسیده است و به سقوط حاکمیت قانون در هائیتی منجر شده است. ■

ارتباط با نویسنده:

Jean-Marie Théodat at <Jean-Marie.Theodat@univ-paris1.fr>

< ترسیم نقشه منازعات مرتبط با استخراج «سبز» در قاره آمریکا

ماریانا والتر، مؤسسه مطالعات بین الملل بارسلونا، اسپانیا و اطلس جهانی عدالت زیست محیطی؛ یانیک دنیاو، ژنوگمونز، مکزیک؛ و ویویانا ایرا بارگاس، دیده بان معدن کای کانادا، کانادا

تجربه‌ها و مهارت‌های متفاوتی را برای تولید مشترک داستان‌های موردی و ترسیم نقشه‌ای دقیق در اطلس جهانی عدالت زیست محیطی به ارمغان آوردند

< گذار استخراج گرای

در سال ۲۰۲۰، بانک جهانی تخمین زد که طی سی سال آینده، استخراج سه میلیارد تن کانی و فلز برای گذار جهانی انرژی و جلوگیری از بیش از دو درجه افزایش دمای جهانی ضروری است. در حال حاضر، به منظور تأمین مایحتاج توسعه فناوری‌ها و زیرساخت‌هایی مثل شبکه‌های برق، وسایل نقلیه الکتریکی، انرژی‌های خورشیدی و بادی، باتری‌ها و مانند این‌ها تقاضا برای فلزات و کانی‌هایی مانند مس، گرافیت، نیکل، روی، کروم، منگنز، لیتیوم، کبالت یا خاک‌های کمیاب رو به افزایش است. در سناریوهای هژمونیک گذار انرژی و دیجیتال، نوعی فوریت و اضطراب برای استخراج حجم بی‌سابقه‌ای از انواع و اقسام فلزات و کانی‌ها وجود دارد.

اضطراب دولت‌ها و کنشگران بخش خصوصی برای تضمین دسترسی به طیف گسترده‌ای از فلزات و کانی‌ها و همچنین زنجیره تأمین آن‌ها گسترش مستمر قلمروی استخراج را تسریع می‌کند، فشارهای استخراجی را تشدید می‌کند، به مقاومت در جنوب جهانی دامن می‌زند و همچنین به منازعات استخراج محور در اقتصادهای صنعتی می‌انجامد. تنش‌های مربوط به استخراج در قاره آمریکا اهمیتی ویژه دارند. همان‌طور که سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده مستند کرده، قاره آمریکا سهم چشمگیری در ذخایر جهانی کشف‌شده مس، لیتیوم، خاک‌های کمیاب، نیکل و گرافیت دارد. آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی، با هم، در حال حاضر بخش عظیمی از مس و لیتیوم و سایر مواد ضروری را استخراج می‌کنند. از چند دهه پیش، آمریکای لاتین مقصد حدود یک سوم سرمایه‌گذاری‌های معدنی سراسر جهان بوده است.

امتیاز عکس: آماده‌شده توسط ی. دنیاو

توضیح: این شکل ۲۵ مورد مستندشده و موجودیت‌های دخیل در آن‌ها را نشان می‌دهد. نقطه‌های خاکستری نشان‌دهنده دیگر جنبش‌های مقاومت مربوط به گذار فلزات و کانی‌ها هستند که در ای‌جی‌اطلس (که بخشی از کار ترسیم نقشه ما نبود) نقشه‌برداری شده‌اند.

در مطلبی که به تازگی منتشر شده، فرایند ترسیم نقشه‌ای را بررسی کردیم که با همکاری پژوهشگران اطلس جهانی عدالت زیست محیطی، دیده بان معدن کای کانادا، جوامع تحت تأثیر و سازمان‌های اجتماعی تولید شده، تا مستند کنیم که استخراج فلزات و کانی‌هایی که برای رشد سبز ضروری تلقی می‌شوند و گذار انرژی و دیجیتال مرتبط با آن در قاره آمریکا چگونه گسترش می‌یابد و چه پیامدها و مقاومت‌هایی همراه می‌آورد. این مقاله برخی از سازوکارها و گفتمان‌های شکل‌دهنده به سیاست گسترش قلمروی استخراج «سبز» را بررسی می‌کند و شرح می‌دهد که چنین فرایندهایی چگونه پویایی‌های جهانی‌سازی و جهانی‌زدایی (بازگرداندن فرایندهای تولیدی و سازمانی به کشور مبدأ) را تنش‌آلود می‌کنند.

ما ۲۵ منازعه معدنی بزرگ مقیاس مربوط به استخراج لیتیوم، مس و گرافیت را در آرژانتین، بولیوی، شیلی، پرو، اکوادور، پاناما، مکزیک، ایالات متحده و کانادا (نه کشور در قاره آمریکا) مستند کردیم. بیش از سی سازمان و دوازده پژوهشگر در این تلاش مشترک سهیم بودند. شرکت‌کنندگان دانش‌ها،





امتیاز عکس: ماثئوس رییس، @o.ribs، ۲۰۲۱.

< اجماع کربن زدایی

فزاینده‌ای از تأثیر فعالیت‌های استخراجی مرتبط با گذار انرژی و دیجیتال بر اقوام بومی و سرزمین‌هایشان، مخاطرات تنوع زیستی و جنگل‌زدایی و نقض حقوق بشر در نقاط مختلف جهان وجود دارد.

< تغییر ژئوپلیتیک و جهانی‌سازی (جهانی‌زدایی)

هنگام بررسی گسترش کنونی قلمروی استخراج «سبز» (برای تأمین مایحتاج برنامه‌های رشد سبز و گذار آن‌ها) همگرایی فرایندهایی هم‌پیوسته مشهود است. همه‌گیری کووید ۱۹ و تهاجم روسیه به اوکراین نگرانی‌ها دربارهٔ ضرورت کنترل ایمن زنجیره‌های تأمین مواد حیاتی و انرژی را افزایش داده است. کووید ۱۹ همچنین در رکود شدید و افزایش بدهی عمومی نقش داشته، به‌ویژه در جنوب جهانی، جایی که سیاست‌های استخراج‌گرایانه جان دوباره گرفته‌اند. در واقع، سازمان‌های اجتماعی این واقعیت را محکوم کرده‌اند که دولت‌ها و شرکت‌ها کووید ۱۹ را دستاویزی برای پیشبرد فعالیت‌های استخراجی، به خطر انداختن سلامت جوامع و تصویب شتاب‌زدهٔ پروژه‌های مناقشه‌انگیز، بدون مشارکت یا مشورت کافی و بدون امکان اعتراض عمومی مؤثر، قرار داده‌اند.

اتحادیهٔ اروپا، کانادا و ایالات متحده ارزیابی‌های مختلفی از وابستگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های مرتبط با مواد حیاتی و زنجیره‌های تأمین انجام شده داده‌اند؛ ارزیابی‌هایی که از چالش‌هایی مثل افزایش بی‌سابقهٔ تقاضا برای فلزات و کانی‌ها و همچنین رقابت جهانی برای تأمین منابع مشابه حکایت می‌کنند.

این رونق جدید کالاهای جهانی را جریان اصلی مسیرهای گذار جهانی انرژی به کربن‌زدایی و امنیت انرژی هدایت می‌کند. برنو برینگل و ماریستلا سوامپا مفهوم «[اجماع کربن‌زدایی](#)» را پیشنهاد کردند تا توافق کاپیتالیستیِ نوظهور دربارهٔ گذار از سوخت‌های فسیلی به اقتصادی متکی بر فناوری‌های کم‌کربن به منظور کاهش نشر کربن در جو را در قابی مفهومی بنشانند. آن‌ها می‌گویند چنین اجماعی بر این گفتمان مبتنی است که برای مقابله با گرمایش جهانی و بحران اقلیمی، نیازمند گذاری مبتنی بر الکتریکی‌سازی تولید و مصرف و همچنین دیجیتال‌سازی هستیم. با وجود این، به نظر می‌رسد این اجماع به جای حل بحران اقلیمی و اجتماعی اکولوژیک، به آن دامن می‌زند، نابرابری‌های اجتماعی اکولوژیک را افزایش می‌دهد، استثمار منابع مشترک را تشدید می‌کند و به کالاسازی طبیعت تداوم می‌بخشد. در واقع، همان‌طور که بسیاری از فعالان و پژوهشگران (مانند لانگ، حموشان، سندول، برینگل و سوامپا) گفته‌اند، چنین روندی استعمارگری انرژی‌محور را تشدید می‌کند و آغازگر مرحلهٔ جدیدی از غصب زیست‌محیطی در جنوب جهانی است.

مفهوم «استخراج‌گرایی سبز» برای صورت‌بندی وضعیت پارادوکسیکالی پیشنهاد شد که در آن، گونه‌ای از استخراج و انباشتِ مخرب محیط زیست که میراث‌دار استعمار است در حکم راه‌حلی برای بحران اکولوژیک و اقلیمی ترویج می‌شود (ر.ک. به ووسکوبوینیک و آندرئوچی، یا زوگرافوس و رابینز). شواهد

جوامع بومی ادعا می‌کنند که سرزمین‌هایشان به مناطق قربانی تبدیل می‌شوند و آسیب‌پذیری‌های اجتماعی و بهداشتی و پیامدهایشان برای اکوسیستم‌های حساس و ناشناخته، منابع آبی و سایت‌های میراث فرهنگی افزایش می‌یابند. در حالی که جرم‌انگاری اعتراضات محلی و خشونت علیه معترضان در جنوب جهانی پدیده‌ای تکراری است، ادعای ناشایستگی تصمیم‌ها و ضعف رویه‌های تصمیم‌گیری و مشارکت در سراسر قاره آمریکا شنیده می‌شود. در کانادا و ایالات متحده، فرایندهای سریع مجوزدهی به ناآرامی می‌انجامند.

گرچه نمونه‌ها نماینده تمام جامعه آماری نیست، ۲۰ مورد از ۲۵ منازعه معدنی ترسیم‌شده بر اقوام بومی تأثیر می‌گذارند، از جمله چهار مورد از شش مورد ثبت‌شده در کانادا و ایالات متحده که عمدتاً پروژه‌هایی جدیدند. مردمان بومی الگوهای استعماری را محکوم می‌کنند؛ الگوهایی که به گسترش قلمروی استخراج «سبز» می‌انجامند، بدن‌ها و سرزمین‌ها را قربانی می‌کنند و به جای حفظ میراث طبیعی و فرهنگی بشریت، آن را به خطر می‌اندازند.

بسیاری از موارد مستند از گسترش قلمروی استخراج و تنش‌های اجتماعی‌اکولوژیک در نقاط مختلف قاره آمریکا حکایت می‌کنند. مناطق متعددی که قبلاً نیز تحت فشارهای طولانی و شدید اجتماعی محیطی بوده‌اند، با تشدید پیامدها و منازعات مواجه شده‌اند که توزیع ناعادلانه مشقت‌ها را تشدید می‌کند. در آندالگالا (آرژانتین)، مجمع آلگاروبو مخالف توسعه پروژه مس و مولیبدن در آگواریکا و لالومبرراست. جوامع محلی، در درجه اول، نگران پیامدهای چنین پروژه‌هایی برای منابع آب و محیط‌های یخچالی و پیرایخچالی هستند. این نگرانی‌ها از تجربه‌های منفی معدن آلومبررا سرچشمه می‌گیرند؛ معدنی که بیست سال فعال بود و باعث تخریب محیط‌زیست، آلودگی آب و کاهش زمین‌های کشاورزی شد. هدف پروژه آلومبررا فراوری مواد خامی است که از آگواریکا، در ۳۵ کیلومتری آلومبررا، آورده می‌شوند. اما این منطقه در حال حاضر هم با کمبود بحرانی آب مواجه است که به اعلام مکرر شرایط اضطراری آب، محیط‌زیست و کشاورزی انجامیده است. مجمع آلگاروبو شرکت را به سبب مصرف روزانه سیصد میلیون لیتر آب (بیش از شش برابر میزان مصرف ۱۲۶۰۰ ساکن محلی) محکوم می‌کند. این جنبش مقاومت بیست‌ساله با خشونت و جرم‌انگاری مواجه شده است. در کانادا، جوامع محلی مخالف پروژه لیتیوم آمریکای شمالی به شواهد رسمی حاکی از پیامدها و مطالعات هیدروژئولوژیکی ناکافی استناد می‌کنند. در چومبیولکاس (پرو)، جوامع بومی از تأثیر جدی معدن مس لاکستانسیا بر محیط‌زیست و منابع آبی گزارش می‌دهند. در شیلی نیز گروه‌هایی از جمله اقوام بومی، معدن لاسکوندیدا را به دلیل آسیب مستمر، دائمی، تجمعی و جبران‌ناپذیر به سفره‌های زیرزمینی تخت نمکی پوتانگرا محکوم می‌کنند.

گروه‌هایی که در برابر استخراج لیتیوم مقاومت می‌کنند، می‌گویند ارزیابی‌های زیست‌محیطی و رویه‌های تصمیم‌گیری پیامدهای تجمعی پروژه‌های معدنی مختلف را به اندازه کافی در نظر نمی‌گیرند. در آرژانتین، بنیاد یوکان نقشه‌ای تهیه کرده که چند پروژه آب‌نمک لیتیومی را در نمکزار اومبره‌موئرتو نشان می‌دهد. این نقشه با هدف تغییر تمرکز از پروژه‌های منفرد به رویکرد سرزمینی ترسیم شده و فشارهای انباشته بر سیستم‌های آبی (جنبه‌ای که ادعا می‌شود در ارزیابی‌های رسمی نادیده گرفته شده) را پیش چشم می‌آورد. این تصویر بزرگ‌تر

چنین ارزیابی‌هایی نشان‌دهنده وابستگی شدید به کشورهای ثالث (به‌ویژه چین) برای دسترسی به برخی مواد نیز هستند. راهبردهای داخلی و بین‌المللی مختلفی برای ایمن‌سازی زنجیره تأمین مواد حیاتی در حال شکل‌گیری‌اند. علاوه بر این، دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی تأکید می‌کنند سرعت توسعه معادن آن‌قدر نیست که بتوانند به افزایش بی‌سابقه تقاضای پیش‌بینی‌شده برای مواد حیاتی پاسخ دهند. برای پاسخ به این تقاضا، سخن از ضرورت فرایندهای سریع مجوزدهی و بررسی بسیار است.

کشورهای مختلف مجموعه‌ای از ابزارهای بین‌المللی را با هدف ایمن‌سازی زنجیره تأمین حیاتی طراحی کرده‌اند. مبالغ بی‌سابقه‌ای در استخراج فلزات و کانی‌های حیاتی در نقاط مختلف جهان، از جمله در آمریکای لاتین، در قالب ابتکار کمربند و جاده چین سرمایه‌گذاری می‌شود. سازوکارهای بین‌المللی اتحادیه اروپا شامل مشارکت‌های راهبردی در حوزه مواد خام، موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد با بخش‌های ویژه انرژی و مواد خام، یا دروازه جهانی است. در حال حاضر چنین قراردادهایی با شیلی، آرژانتین، مکزیک، کانادا و چند کشور دیگر در حال طراحی‌اند.

کشورها به چنین شیوه‌هایی برای کنترل انواع و اقسام مواد به منظور رفع آسیب‌پذیری‌های زنجیره تأمین، پاسخ به تنش‌های ژئوپلیتیک، و تحقق آرزوهای امنیت انرژی و اقتصادی، از جمله اهداف نظامی، با هم رقابت می‌کنند. این رقابت به افزایش حفاظت‌گرایی و ملی‌گرایی منابع می‌انجامد. علاوه بر این، فوریت تأمین امنیت زنجیره تأمین به گسترش فعالیت‌های استخراج (و فراوری) در سایت‌های قدیمی و جدید خارج و داخل اقتصادهای صنعتی سرعت می‌بخشد. معدن‌کاوی در کشورهایی که چنین فعالیت‌هایی را با فعالیت‌های دیگر جایگزین کرده بودند، احیا می‌شود. با این حال، پیامدها و مقاومت‌های مرتبط، هم پویایی‌های جهانی‌سازی (مثلاً افزایش اختلال و مناقشه در زنجیره تأمین) و هم پویایی‌های جهانی‌زدایی (بازگشت فرایندهای تولیدی به کشور مبدأ) را تنش‌آلود می‌کنند و به این ترتیب، محدودیت‌های روند رشد و مصرف فعلی و همچنین محدودیت‌های بالقوه مرحله جدیدی از جهانی شدن آشکارتر می‌شوند.

< ترسیم نقشه گفتمان‌ها و سازوکارهای گسترش قلمروی استخراج «سبز»

فرایند ترسیم نقشه موضوع بحث ما برخی از سازوکارهای شکل‌دهنده به گسترش قلمروی استخراج «سبز» را مستند کرد. در موارد بررسی‌شده، دولت‌ها، نهادهای توسعه و شرکت‌ها اجرای پروژه‌های استخراج مواد حیاتی را جزو اهداف مثبت و فوری محلی، ملی (توسعه، گذار سبز یا امنیت) و جهانی (نجات انسان و اقلیم، مهار یا پایداری) می‌دانند. چنین گفتمان‌هایی همچنین مقاومت در برابر معدن‌کاوی را در قالب عمل خودخواهانه، غیرمستولانه یا جاهلانه می‌نشانند.

با این حال، پادگفتمان‌ها هم با گفتمان‌های جریان اصلی درمی‌افتند و به آن‌ها حمله می‌کنند و روابط نابرابر قدرت و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و زیست‌محیطی را به چالش می‌کشند. جنبش‌های اجتماعی و زیست‌محیطی و

در صدور حکم دادگاه برای توقف صدور مجوزهای جدید استخراج لیتیوم در مارس ۲۰۲۴ بسیار مهم بود. جوامع محلی می‌گفتند که به‌رغم شواهدی از تأثیر ماندگار پروژه بر دسترسی به آب (تا حد خشک شدن رودها و اکوسیستم‌ها، کوچ یا مرگ جانوران، و اختلال معیشت انسان‌ها) همچنان مجوزهایی برای راه‌اندازی معادن جدید و گسترش معادن قدیمی صادر می‌شده‌اند.

پروژه ترسیم نقشه مشترک الهام‌بخش این مقاله با هدف فاصله‌گیری تحلیلی از تصویرهای کلی و بدون جزئیات و بررسی دقیق‌تر گسترش محلی و قاره‌ای قلمروهای استخراج در کنار آثار، پیامدها و نتایج محلی و انباشته‌شان انجام شده است.

< ملاحظات پایانی

تخریب اکولوژیک توجهی گسترده را به خود جلب کرده است. با این حال اهمیت مقاومت اجتماعی مردمی در برابر گسترش استخراج «سبز» را نباید دست‌کم گرفت. به گفته کارشناسان، با نزدیک شدن به سناریوهای کمبود کانی‌ها و فلزات حیاتی، عوامل محیطی، اجتماعی و حاکمیتی احتمالاً خطر اصلی را برای زنجیره‌های تأمین این مواد در دهه‌های آینده ایجاد می‌کنند و تأثیرشان از تأثیر کاهش مستقیم ذخایر پیشی می‌گیرد. در واقع، گرچه جوامع محلی و سازمان‌های اجتماعی محیطی در برابر گسترش قلمروهای استخراج در سطح جهانی مقاومت می‌کنند، دولت‌ها و نهادهای مالی به طور فزاینده‌ای نگران چالش‌هایی‌اند که پیامدهای اجتماعی محیطی و مقاومت در برابر

معادن کاوی پیش روی برنامه‌های رشد و گذار سبز ایجاد می‌کنند. منازعات، در نقاط مختلف جهان، پروژه‌های استخراجی را به تأخیر می‌اندازند و متوقف می‌کنند و به افزایش چشمگیر هزینه‌ها، از جمله کاهش بهره‌وری به دلیل تأخیرها، می‌انجامد که می‌تواند بین چند هزار تا چند میلیون دلار نوسان کند. بسیج اجتماعی گسترده باعث لغو پروژه‌های معدن در چندین کشور از جمله اسپانیا، صربستان، پاناما و آرژانتین شده است. مخاطرات سیاسی نیز بسیاری در سال ۲۰۲۳، اتهام فساد در توسعه معدن لیتیوم در پرتغال به استعفاي نخست‌وزیر منجر شد.

از این گذشته، گرچه این مقاله بر استخراج متمرکز است، در کل زنجیره‌های تأمین، از جمله فرآوری، حمل‌ونقل، دفع/بازیافت و تولید انرژی کم‌کربن (مثلاً انرژی خورشیدی و بادی) و زیرساخت‌ها با تنش‌هایی مواجه می‌شویم. فشار بی‌سابقه استخراج و مصرف مواد که از سناریوهای رشد سبز سرچشمه می‌گیرد، قلمروی استخراج «سبز» (و زنجیره تأمین) را به فضایی ناشناخته سوق می‌دهد؛ فضایی که شتاب استخراج در مقیاسی جدید، ابهام درباره پیامدها و اکتشاف قلمروهای جدیدی مانند اعماق دریا یا فضا، هم در جنوب جهانی و هم در اقتصادهای صنعتی، از شاخصه‌های آن است. همان‌طور که دیدیم، این روند بحران‌های اکولوژیک را تشدید می‌کند، به مقاومت دامن می‌زند، گسترش را در برخی مناطق مهار می‌کند و به وجوه سیاسی گسترش استخراج «سبز» شکل می‌دهد. این مقاومت تنش‌هایی در پویایی‌های جهانی‌سازی و جهانی زدایی به وجود می‌آورد که نه تنها از محدودیت‌های رشد و مصرف بلکه از محدودیت‌های بالقوه در مرحله جدیدی از جهانی‌سازی نیز پرده برمی‌دارند. ■

ارتباط با نویسنده:

Mariana Walter <marianawalter2002@gmail.com>

* نسخه طولانی‌تر این متن در تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۲۴ در [جامعه‌شناسی انتقادی](#) منتشر شده است.

< نقشه مختصر

انجمن‌های جامعه‌شناسی

در آمریکای لاتین

میگل سرنا، دانشگاه جمهوری، اروگوئه

رژیم‌های سیاسی اقتدارگرا و مداخلاتی که منطقه را گرفتار کرده بودند، ترکیب کرد. از زمان دور تازه دموکراسی‌سازی، روندهای نهادینه‌سازی دانشگاهی و حرفه‌ای‌سازی جامعه‌شناسی در حال بازگشت میراث آن و فعالیت در مواجهه با مطالبات اجتماعی فزاینده داخلی و خارجی بوده‌اند

< حرفه‌ای با ریشه‌های محلی که به سرعت بین‌المللی شد

شکل‌گیری اجتماعات جامعه‌شناسی در راستای دو محور انجام گرفت: تولید دانش جامعه‌شناختی با ریشه‌های محلی، در گفت‌وگو با فضاهای دانشگاهی آمریکای لاتین و دانشگاه‌های بین‌المللی. ورود اولیه جامعه‌شناسی به مدارهای بین‌المللی‌شدن از طریق ورود همزمان به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین در سال ۱۹۵۰ مشهود بود. این کار را انجمن جامعه‌شناسی روستایی آمریکای لاتین در سال ۱۹۶۹ و انجمن مطالعات کار آمریکای لاتین در سال ۱۹۹۳ و انجمن جامعه‌شناسی آمریکای مرکزی که دارای مشخصاتی زیرمنطقه‌ای بود، در سال ۱۹۷۴ پیگیری کردند. همزمان، بین‌المللی‌شدن جامعه‌شناسی همواره در گفت‌وگوی مداوم با سایر علوم اجتماعی بود که از طریق مشارکت فعال در شبکه‌های منطقه‌ای مانند کمیسیون اقتصادی برای آمریکای لاتین و در سال ۱۹۴۸، دانشکده علوم اجتماعی آمریکای لاتین در سال ۱۹۵۷ و شورای آمریکای لاتین برای علوم اجتماعی در سال ۱۹۶۷ بازتاب یافت

نشانه‌های متعددی از شکل‌گیری روبه‌پیشرفت اجتماعات دانشگاهی جامعه‌شناسی وجود داشت (مراکز تحقیقاتی، دانشگاه‌ها، مشاغل، نشریات تخصصی و جز اینها). اجتماعات کنشگران، استادان، روشنفکران و متخصصان جامعه‌شناسی این امر را ممکن کرد و همزمان بهبود بخشید؛ کسانی که حرفه خود را در زمینه‌های متعدد به کار می‌گرفتند، شبکه و انجمن می‌ساختند و در رویدادهای عمومی گرد هم می‌آمدند تا خود را به عنوان یک گروه صنفی و حرفه‌ای معرفی کنند

حس آیینی تعلق جمعی به این حرفه را می‌توان در گرمی‌داشت یک روز رسمی برای بزرگداشت جامعه‌شناس مشاهده کرد. روز ملی جامعه‌شناس در شیلی در ۲۴ نوامبر، تأسیس کالج جامعه‌شناسان در

در دهه‌های اخیر، جامعه‌شناسی به عنوان یک حرفه از حیث تعداد و کیفیت فارغ‌التحصیلان در حوزه‌ها و نقش‌های مختلف در جامعه گسترش یافته است. بسط مسئله اجتماعی در مواجهه با بحران‌های پرتکرار اقتصادی یا تداوم نابرابری‌های ساختاری که بافت اجتماعی را از هم گسیخته‌اند، در کنار ظهور کنشگران اجتماعی جدید، به تقاضاهایی جدید برای پژوهش اجتماعی منجر شده است. این مقاله با تحلیل تطبیقی انجمن‌های جامعه‌شناسی در منطقه و ویژگی‌ها وطورشان، به توسعه جامعه‌شناسی از حوزه دانشگاهی تا حوزه حرفه‌ای می‌پردازد

< آغازی متزلزل

نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی آمریکای لاتین دشوار بود و با تنش‌های گوناگونی همراه شد. این تنش‌ها شامل تردیدهایی درباره ترویج پژوهش اجتماعی، ضرورت خودمختاری دانشگاهی، تعهد عمومی و بین‌المللی کردن حیات علمی می‌شد

قدمت ابتکارات توسعه دانشگاهی به اواسط قرن بیستم بازمی‌گردد و با مسیری پرپیچ‌وخم با موانع نهادی مختلف، ریتم‌های متنوع، پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها همراه بود. جامعه‌شناسان آمریکای لاتین فعالیت خود را در چهارچوب سنتی دانشگاه آغاز کردند که در آن قالب بنیادی دانشگاه‌ها مسلط بود که به ایجاد حرفه‌های کلاسیک لیبرال گرایش داشت. برزیل خط‌سیر متفاوتی را به نمایش گذاشت، به‌طوری که در آنجا توسعه دانشگاه دیرتر اتفاق افتاد و با به‌کارگیری مدل آمریکای شمالی با مؤسسه‌های فلسفه و علوم انسانی و دپارتمان‌هایی برای توسعه پژوهشی شتاب گرفت. جامعه‌شناسان در سرتاسر این قاره رویه دانشگاهی‌ای را توسعه دادند که هدف آن صرفاً آموزش و تعلیم متخصصان نبود، بلکه انجام پژوهش اجتماعی بر اساس معیارهای روش علمی بود.

توسعه جامعه‌شناسی به عنوان رشته‌ای علمی پیوند نزدیکی با مدل دانشگاهی سنت اصلاح‌طلبی آمریکای لاتین داشت که تعهد سیاسی و دفاع از خودمختاری دانشگاه در نسبت با دولت، خصلت آن بود. بنابراین میراث تاریخی علوم اجتماعی و بستر آن، پژوهش اجتماعی دقیق را با سنت کنشگرانه مقاومت در برابر نظام اجتماعی مستقر، به ویژه در مقابل

کرد. به علاوه در شبکه‌های آمریکای لاتین به طور خاص بسیج نیرو، حمایت‌گری، تعهد عمومی به جنبش‌های اجتماعی و دفاع از گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر در کنار اقداماتی در جهت همبستگی بین‌المللی در جریان بوده است

پیشرفت تازه‌تر، پیدایش کالج‌ها و انجمن‌هایی با مشخصه حرفه‌ای یا صنفی با هدف دفاع، ترویج و تقویت زمینه حرفه‌ای جامعه‌شناسی بوده است. این کالج‌ها و انجمن‌ها با مشروعیت‌بخشی عمومی به دانش جامعه‌شناختی و حرفه آن و با پیشبرد مقررات حقوقی و هنجاری مرتبط با رویه این حرفه مرتبطند. این مقررات ناهمگون و جزئی‌اند؛ در اغلب موارد مقررات ویژه‌ای برای این حرفه وجود ندارد، از سوی دیگر در چندین کشور (مانند آرژانتین، شیلی، کاستاریکا، پرو و اروگوئه) کالج‌های حرفه‌ای، هم در سطح ملی و هم در سطح زیرملی، به‌طور جدی مقررات‌گذاری شده‌اند

< مخاطرات و دشواری‌های کنونی

توسعه دانشگاه و ساختن جامعه‌شناسی به هیچ وجه حاصل تطور و پیشرفتی خطی نبوده است بلکه با موانع و مصاف‌های متعددی روبرو بوده است. از یک سو، بخش‌های محافظه‌کار در آمریکای لاتین به علوم اجتماعی و به‌خصوص جامعه‌شناسی اعتماد ندارند و جامعه‌شناسان را تهدیدی برای نظم اجتماعی می‌دانند. از سوی دیگر، تقاضاهای اجتماعی جدید برای دانش علمی و حرفه‌ای می‌تواند به مخاطراتی منجر شود که جنبه‌های اساسی رویه حرفه جامعه‌شناختی را تضعیف کند

به اینها تحولات دنیای حرفه‌ها را نیز باید اضافه کرد. از جمله آنها افزایش شمار مدارک و مدارج دانشگاهی و کاهش نسبی ارزش آنها و روندهای انعطاف‌پذیری و بی‌ثبات‌کاری در بازارهای کار حرفه‌ای است. به علاوه افزایش ناگهانی دورکاری که پیامدهایی از حیث توزیع مراقبت و نابرابری‌های جنسیتی دارد، بالاخص در علوم اجتماعی مشهود بوده است. با توجه به اینکه در سرمایه‌داری شناختی تقاضای بهره‌وری در حال رشد است، این خطر نیز وجود دارد که ارزش‌گذاری بیش‌ازحد بر مهارت‌های ارتباطی و مدیریت فنی داده‌های مربوط به بازار جای مشخصه انتقادی و تأمل تحلیلی را بگیرد

نبرد پیش‌روی حرفه جامعه‌شناختی این است که بدون آنکه حس انتقادی و تعهد اجتماعی‌اش را از دست بدهد، خود را با تقاضاهای پویش‌های جدید دانش اجتماعی انطباق دهد. این به معنی برعهده گرفتن میراث تاریخی کنشگری جامعه‌شناسی آمریکای لاتین، تعهد به تغییرات ژرف در نظم اجتماعی و فرهنگ مقاومت ضد اقتدارگراست. حرفه جامعه‌شناسی در تغییری تاریخی باید نقش نقد فکری ساختارهای قدرت و توبیخ عمومی نابرابری‌های اجتماعی حاکم بر منطقه را بر عهده بگیرد. افزون بر این، ضروری است که نگاه انتقادی جامعه‌شناسی به جامعه بازیابی شود تا مسائل و بازیگران اجتماعی به‌حاشیه‌رانده‌شده را مرئی سازد، پرده از سازوکار اجتماعی‌ای بردارد که بازتولید نهادهای قدرت و

۱۹۸۲ را گرامی می‌دارد. در کلمبیا ۱۰ دسامبر یادآور تأسیس اولین کرسی جامعه‌شناسی در کشور در سال ۱۸۸۲ است. در پاناما این روز در ۱۲ دسامبر برای بزرگداشت راثول لی رومورو، جامعه‌شناس و نویسنده، جشن گرفته می‌شود و در پرو این روز در تاریخ ۹ دسامبر، اولین کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه ملی سن مارکو در سال ۱۸۹۶ را گرامی می‌دارد. و در آخر، در ونزوئلا تأسیس اولین کالج جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان در ۱۱ فوریه گرامی داشته می‌شود

< انجمن‌های جامعه‌شناسی: اهداف اصلی و پیشرفت‌ها

به منظور ارائه‌ی نمایی کلی، طبقه‌بندی انجمن‌های جامعه‌شناسی در آمریکای لاتین بر اساس سه معیار زیر ترسیم شده است: الف) اهداف اصلی اقدامات، در جهت زمینه‌های دانشگاهی و حرفه‌ای، ب) قدمت و طول عمر و ج) گستره جغرافیایی

تحلیل ترکیبی ماهیت انجمن‌ها (دانشگاهی یا حرفه‌ای) و متغیرهای زمانی (قدمت و طول عمر)، مشاهدات تجربی جالبی را نشان می‌دهد. پیشرفت انجمن‌ها در طولانی‌مدت نشان‌دهنده استقراری آهسته و ناهمسان، اما با رشد تدریجی تعداد انجمن‌ها و کشورهای دارای انجمن است

تحلیل تطبیقی طولی امکان ایجاد سه دوره تاریخی با ویژگی‌های خاص را مطابق با تحلیل ارائه‌شده در بخش‌های پیشین فراهم کرد. بین دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰ دوره تأسیس جامعه‌شناسی آمریکای لاتین بود که با پیشرفت انجمن‌ها از بستر دانشگاهی، شبکه‌ها و ارائه‌ها در سطح ملی و منطقه‌ای همراه بود. سپس در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دوره‌ای از گسترش انجمن‌ها با مشخصه حرفه‌ای‌تر دنبال شد و طی آن در فعالیت حرفه جامعه‌شناختی، تغییر رویکردی از دانشگاه به حوزه‌های خارج از دانشگاه رخ داد. این دوره با رشد تعداد فارغ‌التحصیلان و فضاهای غیردانشگاهی فعالیت این حرفه همراه بود. دست آخر، می‌توان دوره‌ای را مشخص کرد که دو دهه ابتدایی قرن بیست و یکم را دربرمی‌گیرد و مشخصه آن ایجاد تنوع و تحکیم نهادی در آموزش جامعه‌شناسان (در مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی تخصصی) و ریشه گرفتن مؤسسه‌ها و انجمن‌ها در سطح جغرافیایی است. در این دوره شاهد رشد تدریجی و موازی انجمن‌های دانشگاهی و حرفه‌ای در بسیاری از کشورها بوده‌ایم

< شبکه‌ها، همبستگی بین‌المللی و ظهور کالج‌ها و انجمن‌های حرفه‌ای

انجمن‌های متنوعی در تولید جمعی اشکال متعدد همبستگی و توسعه شبکه‌ها نقش ایفا کردند. این امر به‌شیوه‌های مختلف، از جمله برپایی عضویت در یک گروه یا ساماندهی جلسات اجتماعی در رویدادها و کنگره‌های جامعه‌شناسی و سایر

فعالیت‌ها، حس تعلق و هویت درون‌ز را برای این صنف حرفه‌ای ایجاد

حوزه	سال	انجمن‌های ملی	انجمن‌های منطقه‌ای
دانشگاهی	1930-59	جامعه برزیلی جامعه‌شناسی	کمیسیون اقتصادی برای آمریکای لاتین (انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین) (دانشکده علوم اجتماعی آمریکای لاتین)
دانشگاهی	1960-79	انجمن جامعه‌شناسی کلمبیا	شورای علوم اجتماعی آمریکای لاتین انجمن جامعه‌شناسی آمریکای مرکزی انجمن جامعه‌شناسی روستایی آمریکای لاتین
حرفه‌ای	1980-89	شورای صاحبان حرفه در جامعه‌شناسی (شهر بونئوس آیرس) کالج جامعه‌شناسان استان بونئوس آیرس کالج جامعه‌شناسان سن خوان کالج جامعه‌شناسان شیلی کالج جامعه‌شناسان پرو	
حرفه‌ای	1990-99	انجمن پانامایی جامعه‌شناسان انجمن جامعه‌شناسان دانشگاه پاناما کالج جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی پاناما کالج جامعه‌شناسان اروگوئه	انجمن مطالعات کار آمریکا لاتین
حرفه‌ای	2000-09	انجمن جامعه‌شناسان جمهوری آرژانتین انجمن صاحبان حرفه استان مندوزا شبکه جامعه‌شناسی دانشگاه‌های شیلی	
حرفه‌ای	2010-20	انجمن جامعه‌شناسی آرژانتین کالج جامعه‌شناسان سانتیاگو دل استرو اتحادیه جامعه‌شناسان ایالت سائو پائولو اتحادیه جامعه‌شناسان ایالت ریو دو ژانیرو فدراسیون ملی جامعه‌شناسان انجمن جامعه‌شناسی کلمبیا (بازتاسیس) کالج صاحبان حرفه جامعه‌شناسی در کاستاریکا انجمن جامعه‌شناسان و صاحبان حرفه علوم اجتماعی السالوادور انجمن جامعه‌شناسی هندوراس انجمن جامعه‌شناسی پاراگوئه کالج جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان پارایا (ونزوئلا)	

جدول ۱

توجه: برخی از کشورها انجمن‌های ملی دانشگاهی جامعه‌شناسی ندارند اما دارای مراکز دانشگاهی جامعه‌شناسی با قدمتی (مانند مؤسسات، دپارتمان‌ها، کالج‌ها و جزاینها) هستند که در محافل علمی در سطح بین‌المللی شناخته شده‌اند. این دقیقاً در مورد مکزیک صادق است. برخی از کشورها هم انجمن ملی و هم مراکز دانشگاهی مرجع دارند، مانند آرژانتین، برزیل، کلمبیا، ونزوئلا و اروگوئه.

ارتباط با نویسنده

Miguel Serna <miguel.serna@cienciasociales.edu.uy>

* این جا می‌خواهم از همکارانم در شبکه انجمن‌های جامعه‌شناختی و انجمن‌های حرفه‌ای انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین تشکر کنم. به ویژه از ادواردو آریو (پرو)، آنا سیلویا مونزون (کواتمالا)، فلاویا لسا دو باروس (برزیل)، الخاندرو ترپلس (آرژانتین)، رانول گونزالس سالازار (ونزوئلا)، بریسیدا بارانتس سرانو (پاناما)، کامرون کاماچو رودریگز (کاستاریکا) مونیکا وارگاس (شیلی).

نابرابری را امکان‌پذیر می‌سازد و همچنین ساده‌سازی و طبیعی‌سازی فهم عامه در تبیین مسائل اجتماعی پرتکرار در برنامه عمل عمومی (مانند خشونت و کاربردهای آن) را از طریق تأمل انتقادی به پرسش بکشد

در نتیجه لازم است که به «تخیل جامعه‌شناختی» به عنوان منبع حرفه‌ای ضروری متوسل شویم. جدای از میراث، شرایط محدودکننده و دشواری‌ها، انجمن‌ها و صنف‌های جامعه‌شناسی شاید بزرگترین نقطه قوت آن در هنگام تغییر جامعه باشد. ■

< جامعه‌شناسی آمریکای لاتین و کارائیب در زمان بحران و عدم قطعیت

انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین

هنرها و علوم انسانی ادامه می‌دهد. آمریکای آفریقایی-آسیا یالای ما کارائیبی و آمریکای لاتینی است؛ پیوندهای بینافرهنگی ما تنوع جنسیتی، قومیت‌ها، مناطق و کشورها را تقویت می‌کند و چالش‌های مربوط به ادغام مستقل ما را به‌روزرسانی می‌کند، ادغامی که منتقد استعمارگرایی قدرت، رهایی‌بخش و گشوده به روی بدیل‌هایی است که اشکال دیگری از هم‌زیستی را بنیان می‌گذارند، اشکالی که مخالف هرگونه طرد، نابرابری یا تبعیض هستند

چندگانگی بحران به عنوان یک پدیده جهانی، نظام‌مند و چندبعدی که همه مقیاس‌های ژئوپلیتیکی را درنوردیده است، نتیجه بحران نظم جهانی مبتنی بر قواعد غربی است. در کنار این، شاهد اضطراب چندقطبی‌گرایی جدید هستیم که در آن کارائیب و آمریکای لاتین می‌توانند روابط جنوب-جنوب را بر اساس عدم تعهد فعال و مبارزه برای نظم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جدید بنا کنند

این زمینه، نابرابری اجتماعی و تمرکز شدید درآمد را تشدید می‌کند و فرآیندهای فقر بی‌سابقه را تسریع می‌بخشد. ما از روندهای صنعت‌زدایی، استخراج‌گرایی، بی‌ثباتی اشتغال در اقتصاد به اصطلاح غیررسمی و عواملی که فرآیندهای پیچیده انباشت از طریق سلب مالکیت را تشدید می‌کنند، فرآیندهایی که به شدت بر مردمان بومی و آفریقایی تبار تأثیر می‌گذارند، رنج می‌بریم

خسونت چهره مرگ است، نقض حقوق بشر است، ناپدید شدن قهری صدها هزار نفر و جابجایی اجباری داخلی و بین‌المللی میلیون‌ها مهاجر است. به این تصویر، تضعیف دولت که به‌دست سیاست‌های اقتصادی تسهیل شده، همراه با همتای مرگ‌سیاست آن که به‌دست جنایات سازمان‌یافته و امپراتوری قدرتمندان هدایت می‌شود، اضافه شده است.



امتیاز عکس: انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین (ALAS)

اندیشه اجتماعی انتقادی که انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین را زنده نگه داشته است، از سال ۱۹۵۰ به عنوان جنبش فکری مرتبط با زمانه خود، مورد حمایت کنگره‌های ما قرار گرفته است. کنگره در جمهوری دومینیکن نقطه اوج دو سال آماده‌سازی است که به این تلاش برای بخشیدن معنایی تاریخی و تمدنی به جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی،

به همین ترتیب، عادات محافظه کارانه‌ای که طرد اجتماعی، عدم تحمل و تبعیض، قدرت مردسالارانه و انگ‌زنی به محرومان و جوانان را تکرار می‌کنند، جامعه‌ای قطعه‌قطعه شده ایجاد می‌کنند

قاره ما با بحران اجتماعی-اقلیمی تنوع زیستی و بینافرهنگی مواجه است. این بحران مبارزه‌ای شدید بر سر منابع طبیعی، خصوصی‌سازی آن‌ها و سلطه راهبردهای بهره‌کشی و طرد را به وجود آورده است. در مواجهه با این، ما ظرفیت جنبش‌های اجتماعی-اقلیمی را به رسمیت می‌شناسیم که راهبردهای اقلیمی-اجتماعی و بینافرهنگی را از جنوب جهانی به کار می‌گیرند

در دهه‌های اخیر، کنش جمعی فمینیستی با گسترش و تحکیم حقوق جنسی و باروری، ظهور خواسته‌ها برای جامعه‌ای مبتنی بر مراقبت و تغییرات نهادی که از آن حمایت می‌کنند، به تغییرات تعیین‌کننده‌ای در روابط جنسیتی در آمریکای لاتین و کارائیب کمک کرده است

از سال ۲۰۱۹، طغیان‌های اجتماعی (estallidos sociales) تخیلات و انتظارات جدیدی برای تغییر و دگرگونی‌های بدیل گشوده‌اند، دامنه‌ای که اندیشه اجتماعی انتقادی باید از آن الهام بگیرد، به‌ویژه در زمینه تهاجم راست افراطی. نتایج انتخابات اخیر در ایالات متحده آمریکا و چندین کشور آمریکای لاتین حمایت مردمی به دست آورده و ترس‌های موجهی را درباره تأثیر نقش مخرب ناسیونالیسم سفیدپوست‌سالار، پدرسالار و نژادپرست در آمریکای لاتین و کارائیب تشدید کرده است، ناسیونالیسمی که به تعقیب مهاجران دامن می‌زند، جنگ اقتصادی ویرانگری را علیه منطقه به راه می‌اندازد، قدرت مجتمع‌های نظامی-صنعتی را تقویت می‌کند و توانایی تنظیم‌گری دولتی و هرگونه اقدام چندجانبه ممکن برای مقابله با چنگانگی بحران شدید در همه عرصه‌های زندگی را نابود می‌کند

کنگره بین‌المللی انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین در کارائیب نگران نابودی دستاوردهای مبارزات اجتماعی است که به طور قابل توجهی به دموکراتیک‌سازی جامعه کمک کرده‌اند. این کنگره در برابر سخنان نفرت‌پراکنانه، عادی‌سازی خشونت در درگیری‌های مسلحانه، بی‌اعتبار

کردن و نادیده گرفتن حقوق عمومی از جمله آزادی بیان، جرم‌انگاری اعتراضات عمومی و گسترش نهایی فردگرایی ایستادگی می‌کند

همچنین از خواسته‌های مختلف آموزش عمومی، به ویژه دفاع از علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی و همه دانش‌های جامعه‌محور و باستانی حمایت می‌کند

ما از جامعه‌شناسی جهانی انتقادی و جهان‌وطنی حمایت می‌کنیم؛ این جامعه‌شناسی که قادر به احیای مفاهیم و تأملات نسل‌های فراوانی از جامعه‌شناسانی است که به تخیل جامعه‌شناختی شکل می‌دهند، ما متعهد به آرمان شهرها و همبستگی با رهایی شهروندان و مردم هستیم

به همین ترتیب، علوم جدید، انقلاب‌های علمی، هوش مصنوعی و فناوری‌های دیجیتال باید به گونه‌ای گنجانده شوند که بیگانه‌ساز نباشند، به مصرف‌گرایی محدود نشوند، نسبت به طبیعت حساس باشند و هم‌زیستی دموکراتیک را تقویت کنند.

آمریکای لاتین و کارائیب حامل هویت‌ها و احساس تعلقی فراگیرند که به سوی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز برای زندگی خوب مردمان و ملیت‌های خود اشاره دارند؛ رسالت آن‌ها به‌طور رادیکال صلح‌طلبانه است، در مخالفت با نسل‌کشی مردم فلسطین به‌دست دولت اسرائیل و در تمامی درگیری‌های مسلحانه‌ای که بشریت از آن رنج می‌برد، چه در اوکراین و چه در شمال آفریقا و جنوب آسیا، پشتیبان صلح همراه با عدالت و کرامت است

انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین به عنوان بازیگری کلیدی در جلوه دانشگاهی و اجتماعی وحدت در عین تنوع در مواجهه با بحران‌ها و عدم قطعیت‌های سیاره‌ای فوق، متعهد است میراث تاریخی خود را در چارچوب تفکر انتقادی گرد آورد تا خلاقیت را پروراند و تولید دانش جامعه‌شناختی دگرگون‌ساز را ترویج کند و با پراکسیس خود حق جهانی بر عدالت اجتماعی و شناختی را گسترش دهد و تعمیق کند. ■

* بیانیه مجمع عمومی انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین در سی‌وچهارمین کنگره جامعه‌شناسی آمریکای لاتین، سانتو دومینگو، جمهوری دومینیکن، ۷ نوامبر ۲۰۲۴.

